

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱	جلسه ۳۱۱ (۱) (۱۴۰۰، ۷، ۱۸) / ۳ ربیع الاول / یکشنبه
۱۱	توضیحاتی درباره علامه حسن زاده آملی در باب تفسیر
۱۴	شروع تفسیر المیزان
۱۴	بحث جری
۱۷	جلسه ۳۱۳ (۳) (۱۴۰۰، ۷، ۲۰) / ۵ ربیع الاول / سه شنبه
۲۰	جلسه ۳۱۴ (۴) (۱۴۰۰، ۷، ۲۶) / ۱۱ ربیع الاول / دوشنبه
۲۲	جلسه ۳۱۵ (۵) (۱۴۰۰، ۷، ۲۷) / ۱۲ ربیع الاول / سه شنبه
۳۲	جلسه ۳۱۶ (۶) (۱۴۰۰، ۸، ۳) / ۱۸ ربیع الاول / دوشنبه
۳۲	جلسه ۳۱۷ (۷) (۱۴۰۰، ۸، ۴) / ۱۹ ربیع الاول / سه شنبه
۳۲	جمع بندی بیان علامه در باب جری
۳۷	جلسه ۳۱۹ (۹) (۱۴۰۰، ۸، ۱۰) / ۲۵ ربیع الاول / دوشنبه
۳۹	جلسه ۳۲۰ (۱۰) (۱۴۰۰، ۸، ۱۶) / ۱ ربیع الثانی / یکشنبه
۴۰	تفاوت تفسیر و جری از نگاه علامه طباطبایی
۴۳	جلسه ۳۲۱ (۱۱) (۱۴۰۰، ۸، ۱۷) / ۲ ربیع الثانی / دوشنبه
۴۳	جری مراد الله
۴۴	تاویل
۴۴	جلسه ۳۲۲ (۱۲) (۱۴۰۰، ۸، ۱۸) / ۳ ربیع الثانی / سه شنبه

۴۴	تاویل و تفاوت آن با تفسیر و جری
۴۸	ادبیات بطن
۴۹	جلسه ۳۲۳ (۱۳) (۸,۲۳, ۱۴۰۰ / ۸ ربیع الثانی / یکشنبه)
۵۰	تاویل در بیان علامه طباطبایی
۵۵	پشت صحنه کار علامه
۵۶	جلسه ۳۲۴ (۱۴) (۸,۲۴, ۱۴۰۰ / ۹ ربیع الثانی / دوشنبه)
۵۶	تاویل در بیان علامه طباطبایی
۵۷	جلسه ۳۲۵ (۱۵) (۸,۳۰, ۱۴۰۰ / ۱۵ ربیع الثانی / یکشنبه)
۵۷	جمع بندی تفسیر، جری و تاویل در بیان علامه طباطبایی
۶۰	ذکر مواردی از جری با بیان تعلیل آن در بیان علامه
۶۳	جلسه ۳۲۶ (۱۶) (۹,۱, ۱۴۰۰ / ۱۶ ربیع الثانی / دوشنبه)
۶۳	جمع بندی تفسیر، جری و تاویل در بیان علامه طباطبایی
۶۳	جلسه ۳۲۷ (۱۷) (۹,۲, ۱۴۰۰ / ۱۷ ربیع الثانی / سه شنبه)
۶۳	بیان مختار در بحث جری
۶۸	جلسه ۳۲۸ (۱۸) (۹,۷, ۱۴۰۰ / ۲۲ ربیع الثانی / یکشنبه)
۷۱	تاویل به معنای تفسیر
۷۲	جلسه ۳۲۹ (۱۹) (۹,۸, ۱۴۰۰ / ۲۳ ربیع الثانی / دوشنبه)
۷۲	ادبیات تاویل و تنزیل
۷۳	جلسه ۳۳۰ (۲۰) (۹,۹, ۱۴۰۰ / ۲۴ ربیع الثانی / سه شنبه)

۷۳	بررسی انواع تاویل در روایات
۷۸	جلسه ۳۳۱ (۲۱) (۱۴۰۰، ۹، ۱۴) / ۲۹ ربیع الثانی / یکشنبه
۷۹	بررسی روایات در باب تأویل
۸۳	جلسه ۳۳۲ (۲۲) (۱۴۰۰، ۹، ۱۵) / ۱ جماد الاولی / دوشنبه
۸۴	جلسه ۳۳۳ (۲۳) (۱۴۰۰، ۹، ۱۶) / ۲ جماد الاولی / سه شنبه
۸۴	بررسی اندیشه علامه درباره تاویل
۸۶	تعریف جری
۹۰	جلسه ۳۳۴ (۲۴) (۱۴۰۰، ۹، ۲۱) / ۷ جماد الاولی / یکشنبه
۹۰	انواع جری
۹۴	مبنای جری در قرآن
۹۵	جلسه ۳۳۵ (۲۵) (۱۴۰۰، ۹، ۲۲) / ۸ جماد الاولی / دوشنبه
۹۶	مبنای قرآنی (تفسیری) جری
۹۶	دلیل اول: آیاتی که در باب للعالمین بودن قرآن و رسول است
۹۶	بررسی آیات ناظر به مبنای جری
۹۷	دسته دوم: آن ها که در باب رسول الله آمده است
۹۸	دسته سوم: تاکید بر خاتمیت رسول الله
۹۹	نحوه قصد موارد جری
۱۰۲	جلسه ۳۳۶ (۲۶) (۱۴۰۰، ۹، ۲۳) / ۹ جماد الاولی / سه شنبه
۱۰۲	مبنای قرآنی (تفسیری) جری

۱۰۲	تتمیم آیه خاتم النبیین
۱۰۳	دلیل دوم در باب جری
۱۰۷	جلسه ۳۳۷ (۲۷) (۱۴۰۰، ۹، ۲۹) / ۱۵ جماد الاولی / دوشنبه
۱۰۷	مبنای قرآنی (تفسیری) جری
۱۰۸	دلیل دوم
۱۱۱	سیاق سوره ای
۱۱۲	جمع بندی تا اینجا
۱۱۳	جلسه ۳۳۸ (۲۸) (۱۴۰۰، ۹، ۳۰) / ۱۶ جماد الاولی / سه شنبه
۱۱۳	مبنای قرآنی (تفسیری) جری
۱۱۴	دلیل دوم
۱۱۴	بررسی دسته ای دیگر از آیات
۱۱۵	آیات در باب سنة الله
۱۱۶	بررسی دسته ای دیگر از آیات
۱۱۸	وجه نام گذاری جری به بطن
۱۱۹	بحث بعدی روح کار جری و معیارهای آن.
۱۱۹	جلسه ۳۳۹ (۲۹) (۱۴۰۰، ۱۰، ۵) / ۱۶ جماد الاولی / یکشنبه
۱۱۹	تحلیل حقیقت جری
۱۲۰	۱۰. از موقعیت به موقیت
۱۲۳	جری عرفانی (ذوقی)

۱۲۳	از کلی به جزئی ای که خفاء دارد	۲۰
۱۲۳	جری ولایی-سیاسی	
۱۲۴	جلسه ۳۴۱ (۳۱) (۱۹، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۶ جمادی الثانی / یکشنبه)	
۱۲۴	جری تمدنی	
۱۲۵	ذکر نمونه هایی دیگر از جری تمدنی	
۱۳۰	بحث ولایت فقیه	
۱۳۱	جلسه ۳۴۲ (۳۲) (۲۰، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۷ جمادی الثانی / دوشنبه)	
۱۳۱	نکته ای در جری تمدنی	
۱۳۱	تمدن نوین اسلامی	
۱۳۲	ضوابط کار تفسیری جری ای	
۱۳۳	راه های به دست آوردن قواعد کلی به شیوه فنی	
۱۳۸	تذکر چند نکته	
۱۳۹	جلسه ۳۴۳ (۳۳) (۲۱، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۸ جمادی الثانی / سه شنبه)	
۱۴۰	تشخیص موضوعی	
۱۴۲	للظهر ظهر	
۱۴۳	تفسیر سوره بقره	
۱۴۳	وجه نزول سوره بقره	
۱۴۴	جلسه ۳۴۴ (۳۴) (۲۶، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۱۳ جمادی الثانی / یکشنبه)	
۱۴۴	مقدمه علامه در تفسیر سوره بقره	

۱۵۱	مدنی یا مکی بودن سوره بقره
۱۵۲	جلسه ۳۴۵ (۳۵) (۱۴۰۰، ۱۰، ۲۷) / ۱۴ جمادی الثانی / دوشنبه
۱۵۲	بیان مختار در هدف سوره بقره
۱۵۵	آیات درباره منافقان
۱۵۶	آیات ۴۰ به بعد
۱۵۶	آیات در باب یهود
۱۵۶	آیات در باب تشریع
۱۵۸	بررسی سوره بقره به لحاظ تاریخی
۱۵۸	جلسه ۳۴۶ (۳۶) (۱۴۰۰، ۱۰، ۲۸) / ۱۵ جمادی الثانی / سه شنبه
۱۵۹	بیان مختار در غرض از سوره بقره
۱۶۳	تشریع یکی از لوازم حاکمیت
۱۶۳	تشریعات
۱۶۵	جلسه ۳۴۷ (۳۷) (۱۴۰۰، ۱۱، ۳) / ۲۰ جمادی الثانی / یکشنبه
۱۶۵	بیان مختار در غرض از سوره بقره
۱۶۶	قانون گذاری
۱۶۹	بسترسازی عقلانی
۱۷۲	جلسه ۳۴۸ (۳۸) (۱۴۰۰، ۱۱، ۱۰) / ۲۷ جمادی الثانی / یکشنبه
۱۷۲	نقل قول از برخی سروران
۱۷۲	کلام آیت الله جوادی آملی

۱۸۰	کلام سید قطب
۱۸۰	کلام وهبة بن مصطفى ذحيلي
۱۸۳	جلسه ۳۴۹ (۳۹) (۱۱، ۱۴۰۰، ۲۸ جمادی الثاني / دوشنبه)
۱۸۵	کلام ابن عاشور محمد بن طاهر
۱۸۵	کلام سید محمد حسین فضل الله
۱۸۶	جلسه ۳۵۰ (۴۰) (۱۱، ۱۴۰۰، ۴ رجب / یکشنبه)
۱۸۶	اشاره ای به سیاق های مختلف قرآن
۱۸۷	بیانات معصومین علیهم السلام درباره سوره بقره
۱۸۷	حدیث اول: سنام و ذروه بودن سوره بقره
۱۸۹	حدیث دوم: درخشنده و زهراء
۱۸۹	حدیث سوم: خروج شیطان
۱۹۰	حدیث چهارم: خواتیم سوره بقره
۱۹۱	حدیث پنجم: آیظ الكرسي اعظم آیات قرآن
۱۹۲	جلسه ۳۵۱ (۴۱) (۱۱، ۱۴۰۰، ۵ رجب / دوشنبه)
۱۹۲	شروع تفسیر سوره بقره
۱۹۲	بسم الله الرحمن الرحيم سوره بقره
۱۹۳	الم
۱۹۳	بیان علامه در المیزان، ج ۱، ص ۴۳
۱۹۳	بیان استاد

۱۹۸	اخبار یهود از ویژگی رسول الله حروف مقطعه
۱۹۹	نکته
۱۹۹	ادامه بیان علامه در تفسیر سوره بقره
۱۹۹	تفسیر آیه هدی للمتقین
۱۹۹	نکته ای روشی در کار علامه: جدا کردن آیات
۲۰۰	جلسه ۳۵۲ (۴۲) (۱۹، ۱۱، ۱۴۰۰ / ۶ رجب / سه شنبه)
۲۰۱	مطلب اول: مراد از متقین عموم مومنان
۲۰۲	مطلب دوم: هدایت الهی
۲۰۶	مطلب چهارم: این هدایت اولیه چگونه است؟
۲۰۶	جلسه ۳۵۳ (۴۳) (۲۴، ۱۱، ۱۴۰۰ / ۱۱ رجب / یکشنبه)
۲۰۸	توضیحی درباره فطرت
۲۰۸	دلیل نبود اضلال ابتدایی از سوی خدا
۲۱۰	ادامه بیان علامه طباطبایی
۲۱۴	جلسه ۳۵۴ (۴۴) (۲۵، ۱۱، ۱۴۰۰ / ۱۲ رجب / دوشنبه)
۲۱۴	توضیحی درباره فطرت
۲۱۶	نتیجه مباحث
۲۱۷	دلیل بر وجود هدایت ثانویه
۲۱۹	حیات طیبه (ثانوی)
۲۲۰	جلسه ۳۵۶ (۴۶) (۲، ۱۲، ۱۴۰۰ / ۱۹ رجب / دوشنبه)

۲۲۱	اولئک هم المفلحون
۲۲۲	بیان مختار در تفسیر ۵ آیه اول سوره بقره
۲۲۲	جلسه ۳۵۷ (۴۷) (۱۴۰۰، ۱۲، ۳) / ۲۰ رجب / سه شنبه
۲۲۲	بیان مختار
۲۲۲	ذلک الکتاب لا ریب فیه
۲۲۳	مراد از الکتاب
۲۲۶	الکتاب، تعریض به یهود
۲۲۸	تلقى که قرآن از الکتاب القا می کند
۲۳۰	جلسه ۳۵۸ (۴۸) (۱۴۰۰، ۱۲، ۹) / ۲۶ رجب / دوشنبه
۲۳۰	جلسه ۳۵۹ (۴۹) (۱۴۰۰، ۱۲، ۱۵) / ۳ شعبان / یکشنبه
۲۳۰	تفسیر لاریب فیه
۲۳۱	تفسیر چهارم: در باب خود رسول الله
۲۳۲	تفسیر هدی للمتقین
۲۳۳	مراد از متقین
۲۳۸	جلسه ۳۶۱ (۵۱) (۱۴۰۰، ۱۲، ۱۷) / ۵ شعبان / سه شنبه
۲۳۸	مراد از متقین
۲۴۰	مراد از هدایت اولیه
۲۴۴	جلسه ۳۶۲ (۵۲) (۱۴۰۰، ۱۲، ۲۲) / ۱۰ شعبان / یکشنبه
۲۴۴	اولئک هم المفلحون

۲۴۸	فلاح احتمالی
۲۴۹	جلسه ۳۶۳ (۵۳) (۱۴۰۰، ۱۲، ۲۳) / ۱۱ شعبان / دوشنبه
۲۴۹	جلسه ۳۶۴ (۵۴) (۱۴۰۱، ۲، ۱۸) / ۶ شوال / یکشنبه
۲۴۹	خلاصه ای از مباحث قبل درباره متقین
۲۵۰	معنای هدی للمتقین
۲۵۱	مراد از هدایت؟
۲۵۴	مراد از هدایت در هدی للمتقین
۲۵۴	جلسه ۳۶۷ (۵۷) (۱۴۰۱، ۲، ۲۷) / ۱۵ شوال / سه شنبه
۲۵۵	نظر مختار در معنای ایمان
۲۵۹	ایمان متعدی به لام
۲۶۰	نتیجه گیری
۲۶۰	جلسه ۳۶۹ (۵۹) (۱۴۰۱، ۳، ۳) / ۲۲ شوال / سه شنبه
۲۶۰	یومنون بالغیب
۲۶۲	بالغیب
۲۶۳	نظر استاد
۲۶۴	نتیجه گیری
۲۶۵	جلسه ۳۷۰ (۶۰) (۱۴۰۱، ۳، ۸) / ۲۷ شوال / یکشنبه
۲۶۶	یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون
۲۶۹	ایمان واقعی

۲۷۰	جلسه ۳۷۲ (۶۲) (۱۴۰۱، ۳، ۱۰) / ۲۹ شوال / سه شنبه
۲۷۱	توضیحی مختصر درباره سطح سوم
۲۷۱	آیه ۴ بقره
۲۷۴	یوقنون
۲۷۵	آیه ۵ بقره

جلسه ۳۱۱ (۱) (۱۴۰۰، ۷، ۱۸) / ۳ ربیع الاول / یکشنبه

توضیحاتی درباره علامه حسن زاده آملی در باب تفسیر

ایشان واقعا ذوالفنون بود. و در همه این فنون به اندیشه ای رسیده بود. ایشان نزد علامه ذوالفنون شعرانی کل تفسیر مجمع البیان را خواندند. و آن بزرگوار هم خیلی از نکات را در لابلامی گفت.

مثلا این که ایشان در کل تفسیر مجمع، چیزی از تفسیر امام حسن عسکری نقل نکرده است. این تفسیر مجمع، قبل از المیزان، محور و مدار تفسیر در حوزه های علمیه بود.

خود ایشان هم چون فراوان در تفسیر کار کردند، به علاوه علوم و فنون مختلف را نیز نزد ایشان خوانده بود.

مبنی در کتابت وحی، مبنا شفاهی است، چون رسول الله شفاهای گرفته است،

ایشان در تمامی این علوم، صاحب مبنی بودند.

در کنار این ها کارهای فراوان تفسیری کرده بود. ایشان در علم هیئت هزار کتاب خوانده بودند. همچنین تفاسیر مختلفی خوانده بودند.

بعد در صحنه معقول وارد شد، و ایشان با کارهای معارفی ناب مواجه شده بود.

همچنین در مباحث سلوکی هم کار کرده بود.

حتی ایشان صاحب اندیشه های فقهی نابی بود و ای کاش می شد که در خصوص مبانی ایشان کار کرد.

در کار تفسیر باعث شد که یک غنایی برای ایشان پیدا شد. هم تفسیر رسمی را انجام داد و هم تفسیر انفسی را کار کرده بودند، ...

حتی در فضای تفسیر انفسی، ایشان مبانی داشت و به جد هم معتقد بود و خوب هم از پس تفسیر انفسی بر می آمد. روش ایشان به اسم تفسیر انفسی، توضیحات ایشان درباره حروف مقطعه، و... هر یک باب واسعی را باز می کند. نکته های ایشان درباره علوم قرآنی، درباره روایات تفسیر...

ای کاش کسی روی مبانی ایشان کار می کرد و مبانی تفسیری ایشان، و تفسیر انفسی ایشان را نشان می داد.

ایشان حتی تاویل عرضی را بدون این که نام ببرد، خیلی خوب مبانی اش را حل کرده است.

در معارف، تفسیرهای غنی ایشان، سر این سفره هست.

ایشان به دلیل احاطه ای که داشت، خیلی سعه بال داشت. ایشان حتی علوم قرآنی برایش حل شده بود.

ناگفته نماند: کلا سبک معقولی که وجود دارد که سبک صدرایی است که به قرآن منتهی می شود، در کار ایشان بود با عنوان قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند.

سنت ما سر سفره معقول نشسته است که این قدر توانسته است در تفسیر اینقدر قوی شوند.

این که علامه طباطبایی اینقدر قوی شدند، به خاطر این است که آن قدر قوت در معقول پیدا کردند.

کلا رشته معقول، در اوجش یک دوره کامل تفسیر است.

در بحث حکمت متعالیه نشان دادیم که این دستگاه چه اندیشه های غنی ای از آیات و روایات دارد که هیچ سنت دیگری ندارد.

علامه حسن زاده آملی هم از این سنت است.

علامه ذیل بحث شهاب هایی که شیاطین را دور می کند، مجبور شد به سبکی دیگر تفسیر کند. در بحث های حکمت متعالیه خواندیم. بعدها به شاگردشان آیت الله انصاری شیرازی فرمودند: من در چندجا آرام نگرفتم، یکی درباره شهاب ها و یکی هم درباره آسمان ها.

علامه حسن زاده به نقل از استادشان علامه شعرانی نقل می کردند در باره شهاب ها، که می فرمودند: این شهاب ها تشویش ایجاد می کند و تمرکز گرفته می شود. شیاطین هم که می خواهند به آسمان روند، همین شهاب ها در آن ها تشویش ایجاد می کنند. این ها مغتنم است، و سنت معقول این ها را حل می کند.

علامه طباطبایی با آن بزرگواری، در بحث آسمان ها توضیحی که داد، آرام نگرفت.

این سرمایه ها در سنت معقول فراوان وجود دارد.

استاد حسن زاده گاه با یک نیش قلم مطالبی را حل می کند.

تفسیر انا لله و انا الیه راجعون با سنگین ترین وجهش در الهی نامه آورده است که با مثال موج از دریا خیزد و...

از این دست کارها فراوان در کارهای ایشان است که لطف ها دارد که بسیار است.

ایشان یکی از کارهایش این است که: نوعا تفسیر در اوج را همیشه گفته است. هیچ از آن تفسیر نهایی کوتاه نیامدند. آیات معاد را با چه ظرافتی و دقتی حل کردند. البته ایشان سر سنت معقول به این مستوا رسیده اند.

در کتاب اتحاد عاقل و معقولشان ببینید که در آخر آیات و روایات را چقدر زیبا آورده است و حل کرده است.

ایشان روش و متد پایه ای دارد، چه از نکات روشی و چه نکته های علوم قرآنی و چه نکته ها در باب حقایق قرآنی، در اوج، این ها در کار ایشان است.

ان شاء الله یک بزرگواری این سرمایه هایی که ایشان داشت را به درستی جمع کند تا ما بدانیم و ببینیم که چه دارایی هایی ایشان داشتند.

کسی که در سنت معقول ما کار کند، به تدریج مجتهد در فهم معارف خواهد شد.

از این جهت از این بزرگوار باید تجلیل کرد که نسلی را پرورش داد که این نسل نوعاً این توجهات و تنبهاًت را نسبت به قرآن دارند.

مقام فوق تجردی انسان هیچ پایانی ندارد که ایشان این مساله را بیان می فرمودند.

شروع تفسیر المیزان

تفسیر سوره حمد را طبق بیان علامه و طبق بیان مختار به اتمام رسید.

بحث جری

این بحث مانده است. این یک بحث روشی است که اساساً باید پیش از تفسیر به آن پرداخت. از بحث های روشی است که موثر در فهم آیات و روایات است. بحث روشی اولاً باید پیشتر قرار بگیرد.

ما الان این بحث روشی را طبق بیان مختار می گوئیم، ولی بعداً باید ملحق شود به مباحث روشی که ابتدا داشتیم.

ما خیلی از بحث های روشی را در لابلای مباحث تفسیری خواهیم گفت.

بحث جری، ادبیاتی است که خود اهل بیت بیان کرده اند.

علامه دیدند که در تفسیر سوره حمد، مساله صراط مستقیم را تطبیق بر اهل بیت دادند و روایات فراوانی داریم که آیات درباب فرعون است و بر دیگری تطبیق می شود و یا درباب مومن بنی اسرائیل است که بر اهل بیت تطبیق می شود.

علامه اصل جری را قبول دارد، کمتر مفسری هست که جری را بیاورد که تحلیلی غنی از آن داشته باشد، اما علامه این بحث را دارد، و تحلیلی غنی از جری ارائه کرده است. این را فهم از کلام خدا می داند ولی آن را تفسیر نمی داند.

فى الفقيه، و تفسير العياشى، عن الصادق ع قال: «الصراط المستقيم أمير المؤمنين عليه السلام». [این فرمایش، غنى ترین تفسير است، گرچه علامه این را تفسير نمى داند. و آن را جری مى داند.]

و فى المعانى، عن الصادق ع قال: «هى [هو] الطريق إلى معرفة الله، و هما صراطان صراط فى الدنيا و صراط فى الآخرة، فأما الصراط فى الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة، من عرفه فى الدنيا و اقتدى بهداه مرَّ على الصراط الذى هو جسر جهنم فى الآخرة، و من لم يعرفه فى الدنيا زلت قدمه فى الآخرة- فتردى فى نار جهنم».

و فى المعانى، أيضا عن السجاد عليه السلام قال: «ليس بين الله و بين حجته حجاب، و لا الله دون [این دون دوجور معنا مى شود: غير، نزد] حجته ستر، نحن أبواب الله و نحن الصراط المستقيم و نحن عيبة [صندوق] علمه، و نحن تراجمة وحيه و نحن أركان توحيده و نحن موضع سره». [حجت خدا اولین هستند و لذا نسبت به كسانى كه مادونشان هستند، حجاب هستند.]

و عن ابن شهر آشوب عن تفسير وكيع بن الجراح عن الثورى عن السدى، عن أسباط و مجاهد، عن ابن عباس: " فى قوله تعالى: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، قال: «قولوا معاشر العباد: أرشدنا إلى حب محمد صلى الله عليه و آله و سلم و أهل بيته عليهم السلام». [این حدیث با قبلى ها فرق دارد، قبلى ها خود اهل بیت را صراط مى نامید، اما اینجا مساله ارشاد به حبّ اهل بیت است.]

أقول: و فى هذه المعانى روايات أخر، و هذه الأخبار من قبيل الجرى، و عد المصداق للآية، و اعلم أن الجرى (و كثيرا ما نستعمله فى هذا الكتاب) اصطلاح مأخوذ من قول أئمة أهل البيت ع.

ففى تفسير العياشى، عن الفضيل بن يسار قال: سألت أبا جعفر عن هذه الرواية ما فى القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن- و ما فيها حرف إلا و له حد، و لكل حد مطلع ما يعنى بقوله: ظهر و بطن؟ قال؟ ظهره تنزيله و بطنه تأويله، منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد، يجرى كما يجرى الشمس و القمر، كلما جاء منه شىء وقع الحديث.

و فى هذا المعنى روايات أخر، و هذه سليقة أئمة أهل البيت فإنهم ع يطبقون الآية من القرآن على ما يقبل أن ينطبق عليه من الموارد و إن كان خارجا عن مورد النزول، و الاعتبار يساعده، فإن القرآن نزل هدى للعالمين يهديهم إلى واجب الاعتقاد و واجب الخلق و واجب العمل، و ما بينه من المعارف النظرية حقائق لا تختص بحال دون حال و لا زمان، دون زمان و ما ذكره من فضيلة أو رذيلة أو شرعة من حكم عملى لا يتقيد بفرد دون فرد و لا عصر دون عصر لعموم التشريع.

و ما ورد من شأن النزول (و هو الأمر أو الحادثة التى تعقب نزول آية أو آيات فى شخص أو واقعة) لا يوجب قصر الحكم على الواقعة لينقضى الحكم بانقضائها ويموت بموتها لأن البيان عام و التعليل مطلق، فإن المدح النازل فى حق أفراد من المؤمنين أو الذم النازل فى حق آخرين معللا بوجود صفات فيهم، لا يمكن قصرهما على شخص مورد النزول مع وجود عين تلك الصفات فى قوم آخر بعدهم و هكذا، و القرآن أيضا يدل عليه، قال تعالى: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» المائدة- ١٦ و قال: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»: حم سجدة- ٤٢. و قال تعالى: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»: الحجر- ٩.

و الروايات فى تطبيق الآيات القرآنية عليهم ع أو على أعدائهم أعنى:

روايات الجرى، كثيرة فى الأبواب المختلفة، و ربما تبلغ المئين، و نحن بعد هذا التنبيه العام نترك إيراد أكثرها فى الأبحاث الروائية لخروجها عن الغرض فى الكتاب، إلا ما تعلق بها غرض فى البحث فليذكر.

بسم الله الرحمن الرحيم

الميزان، ج ۱، ص ۴۲

ففى تفسير العياشى، عن الفضيل بن يسار قال: سألت أبا جعفر عن هذه الرواية ما فى القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن - و ما فيها حرف إلا و له حد، و لكل حد مطلع ما يعنى بقوله: ظهر و بطن؟ قال؟ ظهره تنزيله و بطنه تأويله، منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد، يجرى كما يجرى الشمس و القمر، كلما جاء منه شىء وقع الحديث.

و فى هذا المعنى روايات أخر، و هذه سليقة أئمة أهل البيت فإنهم ع يطبقون الآية من القرآن على ما يقبل أن ينطبق عليه من الموارد و إن كان خارجا عن مورد النزول، و الاعتبار يساعده،

[قرآن وقتى كسى را مذمت مى كند، از آن جهت است كه صفتى در او بوده است مذمت کرده است، مثلا فرعون به خاطر علو و استكبارش مذمت شده است. لذا هر جا اين صفت باشد، مذمت هم خواهد بود.

پس يجرى كما يجرى الشمس و القمر، يعنى: در همه زمان ها و مكان ها هست. حتى در يك واقعه خاص هم كه باشد، قابل سريان دادن است.

اعتبار يعنى: تحليل عقلى آوردن.]

فإن القرآن نزل هدى للعالمين يهديهم إلى واجب الاعتقاد و واجب الخلق و واجب العمل، و ما بينه من المعارف النظرية حقائق لا تختص بحال دون حال و لا زمان، دون زمان و ما ذكره من فضيلة أو رذيلة أو شرعة من حكم عملى لا يتقيد بفرد دون فرد و لا عصر دون عصر لعموم التشريع.

و ما ورد من شأن النزول (و هو الأمر أو الحادثة التى تعقب نزول آية أو آيات فى شخص أو واقعة) لا يوجب قصر الحكم على الواقعة لينقضى الحكم بانقضائها و يموت بموتها لأن البيان عام و التعليل مطلق، فإن المدح النازل فى حق أفراد من المؤمنين أو الذم النازل فى حق آخرين معلا بوجود صفات فيهم، لا يمكن قصرهما على شخص مورد النزول

مع وجود عین تلك الصفات فی قوم آخر بعدهم و هكذا، و القرآن أيضا يدل عليه، قال تعالى: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» المائدة- ١٦

آیا قرآن در واجب و حرام هدایت می کند یا در جایی که فرعون را هم می گوید، هدایت می کند؟ بسیاری از این ها در دوره رسول الله است، پس چه باید گفت؟ این هدایتگری قرآن، همه جا دارد وقایع خصوصی درباب فرعون و دشمنان حضرت موسی و... می گوید: یهدی به الله من اتبع رضوانه..

باید گفت: آنچه در باب حضرت موسی و عیسی و رسول الله و ... هدایت می کند.

در چه صورت این گونه است؟ در صورتی که وحی مقید به زمان و مکان خاص و واقعه خاص نباشد.

هر مومنی که قرآن را می خواند، این همه در باب انبیاء آمده است با طول و تفصیل، درس می گیرد. این سوره بقره نزدیک به ۱۱۰ آیه اش درباره بنی اسرائیل است.

هر کسی که این را می خواند می فهمد: عجب این قوم عناد داشته است. و عناد چیز بدی است و در حد این قوم بنی اسرائیل نمی ماند.

انسان وقتی قرآن می خواند احساس می کند که هر آیه ای دارد با او صحبت می کند.

باور کنید که قواعد کلی واجب الاعتقاد و واجب العمل یک چیزی است، و عین گفتن آن چیز دیگری است. که خیلی تاثیر بیشتری دارد. به او هم خط می دهد. وقتی مهربانی نشان داده شود، تاثیرش خیلی بیشتر است و بهتر خط می دهد.

و قال: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»: حم سجدة- ٤٢.

این آیه هم ناظر به باطل است. که ناظر است به این روایات که می گوید: اگر فرعون مرد، آیات درباره او هم می میرد؟! آیه که از بین نمی رود که اگر از بین برود، باطل در آن راه پیدا می کند.

آیات برای تثبیت این قسمت اخیر است.

برای این که بگوییم چرا باید بحث های درباره شخص را گسترده دید؟ به این دلیل است.

و قال تعالى: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» الحجر - ۹.

ما خودمان حافظ قرآنیم، یعنی حفظ می کنیم از بطلان و از از بین رفتن. این که اگر فرعون از بین برود، آیه آن هم از بین برود، این موجب بطلا قرآن است و خداوند وعده داده است که حافظ آن است.

پس آیات درباره شخص نیست و شأن نزول مخصّص نیست. اما علامه اینجا خیلی وسیع تر می گوید. و بحث جور دیگری است و بحث انطباق است.

از اهل بیت پرسید، دقیق می گوید که این آیه تا روز قیامت به چه کسانی ناظر است!

کسی که در فضای قرآنی باشد، به راحتی می توان تشخیص داد که منافق این دوران کیست؟!

- باید عینیت بخشی حقایق و مفاهیم در آیات قرآن شود.

در این جزئیات قرآن خیلی اسرار نهفته است. همین فیلم مختار را ببینید، انسان به یک فهم واضح می رسد.

«و الروایات فی تطبیق الآیات القرآنیة علیهم ع أو علی أعدائهم أعی:

روایات الجری، کثیرة فی الأبواب المختلفة، و ربما تبلغ المئین [به صدها روایت می رسد]، و نحن بعد هذا التنبيه العام نترك إيراد أكثرها فی الأبحاث الروائیة لخروجها عن الغرض فی الكتاب، [چون علامه جری را غیر از تفسیر می داند در حالی که غرض ما تفسیر بود نه جری] إلا ما تعلق بها غرض فی البحث فليذكر.»

علامه این قاعده را در المیزان، ج ۳، ص ۱۷۳ مفصلش را می گوید.

اگر دقت کنید علامه درباره جری تعبیر کرد یکبار به: عد مصداق برای آیه.

استاد: این مصداق نشان دادن می تواند چندجور باشد. اما از توضیح علامه این بود: از یک شخص و واقعه در می آوریم و آن را بر شخص و واقعه دیگر تطبیق می کنیم. مثلاً از فرعون به صدام.

چون بیان عام است و تعلیل مطلق است.

جری را علامه در مورد نزول خاص آورده است.

بعد علامه در قرآن در اسلام توضیحی دارد که: این تطبیق مصداقی است.

اما تطبیق مصداقی شکل دیگری هم دارد. آن هم می شود، ولی عمدتاً شأن نزول گفتیم، و الا هر گونه تطبیق مصداق هم می توان گفت.

تعلیل اصلی ایشان این است: چون مورد مخصّص نیست، بلکه بیانی که در آن هست عام است و باید تحلیل کرد. از نوع بیان می توان گفت: به یک قاعده کلی دست پیدا می کنم که از آن می توان به موارد دیگر دسترسی پیدا کرد.

- نکته دیگر در کار علامه: اساساً تفسیر که غرض ماست که شرح مدالیل آیات و جملات قرآنی است، آن ها تفسیر است و آن چه از مدلول قرآن به دست نمی آید و تطبیق می شود، این ها تفسیر نیست. که همان جری است.

عد المصداق للآیه و ...

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۴ (۴) (۱۴۰۰، ۷، ۲۶ / ۱۱ ربیع الاول / دوشنبه)

در بحث جری، علامه در پایان بحث^۴ روایی که آورده است، خواست توضیح دهد که برخی از روایات که بر اهل بیت تطبیق شده است، از جری است.

قرآن جاریست مثل شمس و قمر. و قرآن هم برای همه ایام است. و حضرت فرمود: ظهره تنزیله و بطنه تأویله. که به معنای سریان قرآن در همه اعصار و حالات است.

علامه برای حل این مساله، توضیح داد که ذات قرآن چه واجب العمل و چه واجب الاعتقاد و... ...

الاعتبار یعنی تعمل عقلی، ما را به اینجا می کشاند.

ایشان عملاً جری را به معنای انطباق گرفت، انطباق بر مصداق.

قرآن در اسلام، ص ۷۰

«ید- جری و انطباق در قرآن مجید

نظر به اینکه قرآن مجید کتابی است همگانی و همیشگی در غایب مانند حاضر جاری است و به آینده و گذشته مانند حال منطبق می شود، مثلاً آیاتی که در شرائط خاصه‌ای برای مؤمنین زمان نزول تکالیفی بار می کنند مؤمنینی که پس از عصر نزول دارای همان شرائط هستند بی کم و کاست همان تکالیف را دارند و آیاتی که صاحبان صفاتی را ستایش یا سرزنش می کنند یا مژده می دهند یا می ترسانند کسانی را که با آن صفات متصفند در هر زمان و در هر مکان باشند شامل هستند.

بنابراین هرگز مورد نزول آیه‌ای مخصص آن آیه نخواهد بود. یعنی آیه‌ای که درباره شخصی یا اشخاص معینی

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۷۱

نازل شده در مورد نزول خود منجمد نشده بهر موردی که در صفات و خصوصیات با مورد نزول آیه شریک است سرایت خواهد نمود و این خاصه همان است که در عرف روایات بنام «جری» نامیده می شود.

امام پنجم^۱ در روایتی می‌فرماید: و اگر این طور باشد که وقتی آیه‌ای در قومی نازل شد پس از آن همان قوم مردند آن آیه نیز بمیرد از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند و لیکن همه قرآن تا آسمانها و زمین هست جاری است و برای هر قوم آیه‌ایست که آن را می‌خوانند و از آن بهره نیک یا بد دارند.

و در^۲ بعضی از روایات بطن قرآن یعنی انطباق قرآن را به مواردی که بواسطه تحلیل بوجود آمده از قبیل جری می‌شمارد.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۵ (۵) (۱۴۰۰، ۷، ۲۷ / ۱۲ ربیع الاول / سه شنبه)

رسیدیم به بیان علامه در قرن در اسلام که در بحث جری، نکته افزوده داشت. که گفتند: جری را به نحو انطباق بر مصداق داشته باشیم.

توضیحی دادند که انطباق بطن قرآن، آن را جری می‌شمارند که ناظر به حدیث فضیل یسار هستند که در ج ۱ آمده است.

کمی آن چه که در کتاب البیان آمده است، کمی فرق دارد.

از نوع بیان علامه در این موارد، می‌توان یک نوع جری باطنی هم بیان می‌کنند، در عین حالی که جری عرضی هم بیان کردند.

قرآن در اسلام، ص ۳۳ و ۳۴

«ه- قرآن مجید ظاهر و باطن دارد

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» سوره نساء آیه ۳۶ (ترجمه: خدا را پرستید و هیچ چیزی را- در عبادت- شریک او قرار مدهید) و ظاهر این کلام نهی از پرستش معمولی بتها است چنانکه

^۱ (۱) تفسیر عیاشی چاپ قم جزء ۱ ص ۱۰.

^۲ (۲) مصدر سابق جزء ۱ ص ۱۱ روایت فضیل از امام پنجم.

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۳۴

می‌فرماید: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» سوره حج آیه ۳۰ (ترجمه: دوری گزینید از پلیدیها که بتها باشند).

ولی با تأمل و تحلیل معلوم می‌شود که پرستش بتها برای این ممنوع است که خضوع و فروتنی در برابر غیر خدا است و بت بودن معبود نیز خصوصیتی ندارد چنانکه خدای متعال شیطان را عبادت او شمرده می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» سوره یس آیه ۶۰ (ترجمه: آیا فرمان ندادم به شما ای بنی آدم که شیطان را پرستید).

و با تحلیلی دیگر معلوم می‌شود که در طاعت و گردن‌گذاری انسان میان خود و غیر فرقی نیست و چنانکه از غیر نباید طاعت کرد از خواستهای نفس در برابر خدای متعال نباید طاعت و پیروی نمود چنانکه خدای متعال اشاره می‌کند: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» سوره جاثیه آیه ۲۳ (ترجمه: آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده).

و با تحلیل دقیق‌تری معلوم می‌شود که اصلاً بغیر خدای متعال نباید التفات داشت و از وی غفلت نمود زیرا توجه

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۳۵

بغیر خدا همان استقلال دادن به او و خضوع و کوچکی نشان دادن در برابر اوست و این ایمان روح عبادت و پرستش می‌باشد خدای متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ – تا آنجا که می‌فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» سوره اعراف آیه ۱۷۹ (ترجمه: سوگند می‌خورم ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم – تا آنجا که می‌فرماید:

آنان همان غفلت‌کنندگان – از خدا – هستند).

چنانکه ملاحظه می‌شود از آیه کریمه: «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» ابتداء فهمیده می‌شود اینکه نباید بتها را پرستش نمود و با نظری وسیع‌تر اینکه انسان از دیگران بغیر اذن خدا پرستش نکند و با نظری وسیع‌تر از آن اینکه انسان حتی از دلخواه خود نباید پیروی کند و با نظر وسیع‌تر از آن اینکه نباید از خدا غفلت کرد و بغیر او التفات داشت.

همین ترتیب یعنی ظهور یک معنای ساده ابتدائی از آیه و ظهور معنای وسیع‌تری بدنبال آن و همچنین ظهور و پیدایش معنائی در زیر معنائی در سرتاسر قرآن مجید جاری است و با تدبر درین معانی معنای حدیث معروف که از پیغمبر اکرم (ص) مأثور و در کتب حدیث و تفسیر نقل

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۳۶

شده است: «ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن» روشن می‌شود.^۲

بنا بر آنچه گذشت قرآن مجید ظاهر دارد و باطن (یا ظاهر و بطن) که هر دو از کلام اراده شده‌اند جز اینکه این دو معنی در طول هم مرادند نه در عرض همدیگر نه اراده ظاهر لفظ اراده باطن را نفی می‌کند و نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر می‌باشد:

و- چرا قرآن مجید از دو راه ظاهر و باطن سخن گفته؟

۱- انسان در زندگی ابتدائی خویش که دنیوی و موقتی است مانند یک حبابی خیمه هستی خود را روی دریای بیکران ماده زده در همه فعالیت‌هایی که در مسیر وجود می‌کند سر سپرده امواج خروشان این دریای بیکران است و سر و کار با ماده دارد.

حواس بیرونی و درونیش به ماده و مادیات مشغول و افکارش نیز پایبند معلومات حسی‌اش می‌باشد، خوردن و

(۱) تفسیر صافی مقدمه ۸ و سفینه البحار ماده «باطن».

^۳ (۱) تفسیر صافی مقدمه ۸ و سفینه البحار ماده «باطن».

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۳۷

آشامیدن و نشستن و برخاستن و گفتن و شنودن و رفتن و آمدن و جنبیدن و آرمیدن و بالاخره همه فعالیت‌های زندگی را روی ماده انجام می‌دهد و فکر جز این ندارد.

و گاهی که پاره‌ای از معنویات را مانند دوستی و دشمنی و بلندی همت و بزرگی مقام و نظائر آنها تصور می‌کند، اکثریت افهام آنها را بواسطه مجسم ساختن مصداق‌های مادی در نظر تصور می‌کنند چنانکه شیرینی پیروزی را با شیرینی قند و شکر و جاذبه دوستی را با کشش مغناطیس و بلندهمتی را با بلندی مکان یا جای یکی از ستارگان و بزرگی مقام را با بزرگی کوه یا نظیر آن حکایت می‌نمایند.

در عین حال افهام در توانائی درک و تفکر معنویات که از جهانی وسیع‌تر از ماده می‌باشند مختلفند و مراتب گوناگون دارند؛ فهمی است که در تصور معنویات هم افق صفر است و فهمی است که کمی بالاتر از آن می‌باشد و بهمین ترتیب تا برسد به فهمی که با نهایت آسانی وسیع‌ترین معنویات غیر مادی را درک می‌کند.

و در هر حال هر چه توانائی فهمی در درک معنویات بیشتر باشد بهمین نسبت تعلقش بجهان ماده و مظاهر فریبنده‌اش

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۳۸

کمتر و همچنین هر چه تعلق کمتر توانائی درک معنویات بیشتر می‌باشد، و با این وصف افراد انسان با طبیعت انسانی که دارند همگی استعداد این درک را دارند و اگر استعداد خود را ابطال نکنند قابل تربیتند.

۲- از بیان گذشته این نتیجه بدست می‌آید که معلومات هریک از مراتب مختلف فهم را به مرتبه پائین‌تر از خود نمی‌شود تحمیل کرد و گر نه نتیجه معکوس خواهد داد و مخصوصاً معنویاتی که سطح‌شان از سطح ماده و جسم بسی بالاتر است اگر بی‌پرده و پوست‌کنده بفهم عامه مردم که از حس و محسوس تجاوز نمی‌کند تحمیل شود بکلی ناقض غرض خواهد بود.

اینجا بعنوان نمونه مذهب و ثنیت را می‌توان ذکر نمود: کسی که با تأمل عمیق در بخش اوپانی‌شاد و یدای هندی دقت کند و همه اطراف سخنان این بخش را پائیده برخی را با برخی تفسیر کند خواهد دید که هدفی جز توحید خالص و یگانه‌پرستی ندارد ولی متأسفانه چون بی‌پرده و لفافه بیان شده وقتی که نقشه توحید خدای یگانه که در اوپانی‌شادها تنظیم شده در سطح افکار عامه پیاده می‌شود جز بت‌پرستی و

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۳۹

اعتراف به خدایان بسیار از آب در نمی‌آید.

پس در هر حال اسرار ماوراءطبیعت و ماده را به پای‌بندان عالم ماده در پس پرده باید گفت.

۳- در عین حال که در مذاهب دیگر برخی از مردم از مزایای دینی محرومند مانند صنف زن در مذهب برهمنی و کلیمی و مسیحی و مانند محرومیت عامه از مداخله در معارف کتاب‌های مقدس در وثنیت و مسیحیت، اسلام هیچ‌گونه محرومیتی در مزایای مذهبی برای کسی قائل نیست و عامه و خاصه و زن و مرد و سیاه و سفید در امکان دست یافتن بامتيازات مذهبی پیشش مساوی می‌باشند چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

«أَنْتِ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» سوره آل عمران آیه ۱۹۵ (ترجمه: من تباه نمی‌کنم عمل عمل‌کننده‌ای را از شما از مرد یا زن همه از همدیگرید- از یک نوعید-) و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» سوره حجرات آیه ۱۳ (ترجمه: ای مردم ما همه شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را به گروه‌های بزرگ و کوچک قسمت کردیم که شناسائی حاصل کنید تحقیقا

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۴۰

گرامی‌ترین شما پیش خدا پرهیزکارترین شما است).

پس از بیان این مقدمات می‌گوئیم قرآن مجید به اینکه در تعلیم خود انسانیت را مورد نظر قرار داده یعنی هر انسانی را از آن جهت که انسان است قابل تربیت و تکمیل می‌داند تعلیم خود را در جهان بشریت بسط و توسعه داده است. و نظر به اینکه افهام در درک معنویات اختلاف شدید دارند و چنانکه دانسته شد القاء معارف عالیه از خطر مأمون نیست تعلیم خود را مناسب سطح ساده‌ترین فهم‌ها که فهم عامه مردم است قرار داده و با زبان ساده عمومی سخن گفته است.

البته این روش این نتیجه را خواهد داد که معارف عالیه معنویه با زبان ساده عمومی بیان شود و ظواهر الفاظ مطالب و وظائفی از سنخ حس و محسوس القاء نماید و معنویات در پشت پرده ظواهر قرار گرفته و از پشت این پرده خود را فرا خور حال افهام مختلفه به آنها نشان دهد و هرکس بحسب حال و اندازه درک خود از آنها بهره‌مند شود.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»^۴
سوره زخرف آیه ۴

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۴۱

(ترجمه: به درستی ما آن را قرآن عربی- عربی مقرو و خواندنی- قرار دادیم تا شاید شما تعقل کنید و بدرستی آن درحالی که در پیش ما در ام‌الکتاب- است بلند (دست افهام بشری بآن نمی‌رسد) و محکم است (افهام در آن رخنه نمی‌کنند).

و باز در مثلی که برای حق و باطل و ظرفیت افهام می‌زند می‌فرماید: «أُنزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا»^۴
سوره رعد آیه ۱۷ (ترجمه: خدا از آسمان آبی نازل کرد پس- آب در- مسیلهای- مختلف- هر کدام بقدر- ظرفیت- خود روان شدند.

و پیغمبر اکرم در حدیث معروف^۴ خود می‌فرماید:

^۴ (۱) بحار ج ۱ ص ۳۷.

«انا معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم» (ترجمه: ما گروههای پیغمبران با مردم به اندازه عقلهاشان سخن می گوئیم).

نتیجه دیگری که ازین روش گرفته می شود اینست که بیانات قرآن مجید نسبت به بطونی که دارند جنبه مثل به خود می گیرند یعنی نسبت بمعارف الهیه که از سطح افهام عادیه بسی بلندتر و بالاتر می باشد مثلثائی هستند که برای

(۱) بحار ج ۱ ص ۳۷.

قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص: ۴۲

نزدیک کردن معارف نامبرده بافهام زده شده اند خدای متعال در کلام خود می فرماید: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» سوره اسری آیه ۸۹ (ترجمه: و سوگند می خورم ما درین قرآن برای مردم از هر گونه مثلی گردانیدیم ولی بیشتر مردم امتناع ورزیدند جز اینکه نپذیرند و کفران کنند).

و باز می فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» سوره عنکبوت آیه ۴۳ (ترجمه: و آنست مثلها برای مردم می زنیم ولی آنها را تعقل نمی کند مگر کسانی که دارای علمند) و قرآن مجید امثال بسیار ذکر می کند ولی آیات بالا و آنچه درین مضمون است مطلق می باشند و در نتیجه باید گفت همه بیانات قرآنی نسبت بمعارف عالیه که مقاصد حقیقی قرآنند امثال می باشند.

تفسیر، ج ۳، ص ۷۲

ایشان ذیل کریمه: و ما يعلم تأويله الا الله، خیلی خوب روایات را آورده است و حل و فصل می کند.

در ص ۷۲ روایت فضیل یسار را می آورد و بعد این گونه توضیح می دهد:

« و فی تفسیر العیاشی، عن الفضیل بن یسار قال: سألت أبا جعفر عن هذه الرواية: ما فی القرآن آیه إلا و لها ظهر و بطن، و ما فیہ حرف إلا و له حد و لكل حد مطلع، ما یعنی بقوله: ظهر و بطن؟ قال: ظهره تنزیله و بطنه تأویله،

منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد، يجرى كما يجرى الشمس و القمر، كلما جاء منه شيء وقع، قال الله: و ما يعلم تأويله - إلا الله و الراسخون فى العلم، نحن نعلمه.

أقول: الرواية المنقولة فى ضمن الرواية هى ما روته الجماعة عن النبى ص بألفاظ مختلفة و إن كان المعنى واحدا كما

فى تفسير الصافى، عن النبى ص: إن للقرآن ظهرا و بطنا و حدا و مطلقا.

و فيه، عنه ص أيضا: أن للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا إلى سبعة أبطن.

و قوله ع منه ما مضى و منه ما يأتى، ظاهره رجوع الضمير إلى القرآن باعتبار اشتماله على التنزيل و التأويل

علامه در البيان، تأويل را باطنی گرفت و ...

ایشان تأویل را از سنخ حقیقت می گیرد، نه از سنخ معنی. یعنی بطون قرآن، لذا امّ الكتاب یک حقیقتی در هستی است.

قرآن چه در تأویل و چه در تنزیل، بطون دارد، و اینجا می خواهد بطون در تنزیل را توضیح دهد که در قالب جری بیان می کند. جری در الفاظ می تواند به نحو جری عرضی باشد و می تواند به نحو جری طولی باشد. کنارش یک مثالی زده است که هم جری عرضی و هم جری طولی است، همه اش هم در تنزیل است نه در تأویل.

آن چه که قرآن گفته شده است منه ما مضى و منه ما يأتى،

فقلوه: يجرى كما يجرى الشمس و القمر يجرى فيهما معا، فينطبق فى التنزيل [نه در تأویل] على الجرى الذى اصطلاح عليه الأخبار فى انطباق الكلام بمعناه على المصداق [مثال اولی که می زند، عرضی است و مثال های بعدی اش طولی است. در بحث ایشان تأویل حقیقت است و از سنخ معنی نیست.

ایشان می خواهد بگوید: انطباق طولی و عرضی داریم. آن عمیق تر را هم ایشان مثال زده است. در عین حالی که تأویل را طولی می داند.

علامه معتقد است که جری عرضی داریم و جری طولی.

[جری عرضی:] کانطباق قوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»: التوبة - ۱۲۰، على كل طائفة من المؤمنين الموجودين في الأعصار المتأخرة عن زمان نزول الآية، و هذا نوع من الانطباق،

[جری طولی:]

- و کانطباق آیات الجهاد على جهاد النفس، [از این جهاد ظاهری به جهاد با نفس، از این باب است که یک دشمن خدا داریم که در بیرون است و یک دشمن خدا در درون داریم. جهاد بیرون را تبدیل کردیم به جهاد درون. از این آیاتی که در باب جهاد آمده است، منتقل شویم به جهاد با نفس. این انطباق، انطباق طولی است. این نوعی انطباق بطونی است.]
- و انطباق آیات المنافقين [کسانی که در واقع خدا را باور ندارند و ظاهر سازی می کنند.] على الفاسقين من المؤمنين، و هذا نوع آخر من الانطباق أدق من الأول [جری عرضی]، [ایشان می خواهد با این بیان، بطون جری را درست کند که در قرآن در اسلام گفته بود که به حسب تحلیل به دست می آید.]
- و کانطباقها [آیات منافقین] و انطباق آیات المذنبین على أهل المراقبة و الذكر و الحضور في تقصيرهم و مساهلتهم في ذكر الله تعالى، و هذا نوع آخر أدق من ما تقدمه،
- و کانطباقها عليهم [اهل مراقبه و ذکر و حضور که دایم الذکر هم هستند]

الميزان في تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۷۳

في قصورهم الذاتي عن أداء حق الربوبية، و هذا نوع آخر أدق من الجميع.»

با این بیان می خواهد بگوید: ما جری بطونی فراوان داریم.

با این بیان، علامه هم جری عرضی را مطرح کرد و هم جری طولی را . و خواست بگوید: تنزیل برای خودش بطن دارد.

گویا بطنه تاویل مد نظر علامه نیست. بلکه ظهر و بطن مورد نظرش است که در تنزیل هم ظهر و بطن وجود دارد.

«و من هنا يظهر أولاً: أن للقرآن مراتب من المعاني المرادة بحسب مراتب أهلها و مقاماتهم، و قد صور الباحثون عن مقامات الإيمان و الولاية من معانيه ما هو أدق مما ذكرناه. [عارفان، معانی ای دقیق تر از این هم گفته اند. که راه را باز کرده است برای همه انواع جری بطونی. در جایی که تشخیص و تعیین مصداق. در جری بحث انطباق و تطبیق است. آن چه عرفا می گویند: از سنخ جری بطونی است. تا می گویند خدا گفته است، یعنی خداوند متعال قصد کرده است و مراد خداوند متعال هم هست.].

آن تفسیری که علامه در برابر جری قرار می دهد، تفسیر عام است. جری هم یک نوع تفسیر است، ولی تفسیر خاص نیست. چه جری عرضی و چه جری طولی، هر دو مراد خدا هستند. پس یک نوع تفسیر است.

آن تفسیر رسمی که در برابر جری است، که اشاره به یک ادبیات ویژه دارد که توضیح خواهیم داد.

و ثانیا: أن الظهر و البطن أمران نسبيان، فكل ظهر بطن بالنسبة إلى ظهره و بالعكس كما يظهر من الرواية التالية.»

در ج ۳، ص ۶۷، علامه توضیحی درباره جری داده است. که خواهیم خواند. در شیعه در اسلام هم اندکی هست که اشاره خواهیم کرد. در البیان هم مطالبی هست که عرض خواهیم کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۶ (۶) (۸،۳، ۱۴۰۰ / ۱۸ ربیع الاول / دوشنبه)

«و فيه، أيضا عنه ع في حديث قال: و لو أن الآية إذا نزلت في قوم- ثم مات أولئك القوم ماتت الآية لما بقي من القرآن شيء، و لكن القرآن يجري أوله على آخره- ما دامت السماوات و الأرض- و لكل قوم آية يتلونها هم منها من خير أو شر.

و في المعاني، عن حمران بن أعين قال: سألت أبا جعفر ع عن ظهر القرآن و بطنه فقال: ظهره الذين نزل فيهم القرآن، و بطنه الذين عملوا بأعمالهم، يجري فيهم ما نزل في أولئك»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۷ (۷) (۸،۴، ۱۴۰۰ / ۱۹ ربیع الاول / سه شنبه)

جمع بندی بیان علامه در باب جرى

بیان علامه را در باب جرى گفتیم که ایشان جرى را انطباق و تطبیق مصداقی می داند و آن را به دو قسم تقسیم کرد:

۱. جرى طولی

۲. جرى عرضی

که البته عنوان نداد، ولی محتوا را گفت که از آن اصطیاد کردیم.

استکبار درونی نوعی تفرعن است،

می توان به عمق رفت و این فرعونیت را ...

این می شود به عنوان جرى طولی. که چندین مثال را علامه مطرح کردند.

هم جرى طولی و هم جرى عرضی را ایشان مطرح کرد که هر دو را بطن التنزیل مطرح کرده است.

ایشان یک بطنی هم دارد که می شود جرى عرضی و جرى طولی.

جری طولی را توضیح داد که با تحلیل همراه است و بیان کرد که همه این ها مراد خداست.

با آن توضیح، ایشان به حسب کار تفسیری قرآنی، جری را تثبیت کرد. حتی استدلال های قرآنی داشت که جری به خصوص چرا باید باشد. از آیات قرآن آورد که بطنان باید باشد.

علامه برای بحث جری، استدلال قرآنی دارد که باید جری صورت بگیرد در قرآن.

بعد گفت: این اجتناب ناپذیر است و به دلیل ملاکات است، ملاکش چیست؟ چرا فرعون مذمت شد؟ به دلیل استکبار، این را صدام هم دارد.

این استدلال ها را ببینید، ...

قرآن کتاب تاریخ نیست، بلکه همیشه جریان دارد.

تا اینجا توضیح درباره جری،

به نظرم علامه در نوع کاری که کرده است، از همه بیشتر درخشیده است. با این که مجموع ۵ یا ۶ صفحه نشود ولی موجز نویس است، اما اولین تحلیل ها از مساله جری اهل بیت است.

اندیشه ایشان به دست آمد، ولی اس و اساسش چیست؟ مصداق و تطبیق بر مصداق و از مورد نزول گذشتن. تطبیق مصداقی دارد، ولو مصداق طولی و عرضی.

این که ایشان چگونه جری عرضی را بطن کرده است را توضیح دادیم.

تقابل تفسیر با جری در نگاه علامه طباطبایی

اتفاقا این جری را در برابر تفسیر مطرح کرده است.

ایشان جری را با عنوان مرادالله قبول کرده است.

تفسير الميزان، ج ۱۵، ص ۲۰۷

«أقول: وقد ورد في غير واحد من الروايات في قوله تعالى: «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»، أن السبيل هو على ع و هو من بطن القرآن أو من قبيل الجرى و ليس من التفسير في شيء.»

ایشان بین جرى و تفسير تفاوت قایل است.

الميزان، ج ۱۵، ص ۲۵۴

« في تفسير القمي: في قوله تعالى: «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً - فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»:

حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي عبد الله ع قال: تخضع رقابهم يعني بنى أمية - و هي الصيحة من السماء باسم صاحب الأمر.

أقول: و هذا المعنى رواه الكليني في روضة الكافي، و الصدوق في كمال الدين، و المفيد في الإرشاد، و الشيخ في الغيبة، و الظاهر أنه من قبيل الجرى دون التفسير لعدم مساعدة سياق الآية عليه.»

از این دست بیانات ایشان دارد.

مراد از تفسیر

علامه یک بحثی دارد به اسم تفسیر در برابر جرى، که برخی به این مساله ممکن است اعتراض کنند که جرى هم تفسیر است. مهم این است که ایشان تفسیر را چه می گیرد؟

در غیر این صورت نمی توان به مغزای کلام اهل بیت رسید.

عمدتاً محل بحث علامه تنزیل قرآن است و صحبت از تاویل نیست. ام الكتاب محل بحث نیست. تنزیل، در برابر تاویل مراد است.

در تفسیر به دنبال این هستیم. علامه این کار را می کند:

آیه ای که می خوانیم، سیاقش این است که در دوره پیغمبر و مثلاً در دوره جنگ است و... مدلول لفظی و بحث ظهورگیری و... را داریم.

ایشان می گوید: این تفسیر است، معنای مراد از آیه و مدلول آیه و این که این آیه دقیقاً به چه اشاره می کند و چه می کند.

...

اصل آیه این است و این معنایش است و وقتی تطبیق بر جنگ صفین می کند، می شود جری.

تفسیر آن چیزی است که دقیقاً از ظاهر و مدلول آیه استفاده می شود.

آیه قیامت وقتی در باب امام زمان علیه السلام پیاده شد، باید گفت: اصل آن چه آ «ده است درباره قیامت است. ولی این از باب انطباق و جری است و لیس من التفسیر فی شیء».

در تفسیر دنبال ظهورات و دلالت های لفظی آیات و قراین و شواهدی که این آیه دقیقاً به چه اشاره می کند.

تا این به دست آمد، سیاقش روشن است، ظهورش روشن و ... که مثلاً این آیه درباره قیامت است.

وقتی در روایت این آیه بر امام زمان علیه السلام منطبق شده است، این دیگر تفسیر نیست، بلکه جری است.

از نگاه علامه، تفسیر طولی شود تفسیر است، تطبیق شود، می شود جری.

وقتی خداوند داشت فرعون را می گفت، صدام را هم مد نظر داشت.

تفسیر یک کار است، ولی بقیه را نفی نکرده است.

اسم این کار را نمی گذاریم تفسیر، می گذاریم الف. جری هم ب.

علامه وقتی می گوید تفسیر، یعنی الف، در برابر ب که جری است.

یک سطحی داریم که از خود قرآن به دست می آید این معنی.

علامه جری را به عنوان یکی از مرادات الهی انکار نکرده است. این یک شیوه خاصی است، واقعا هم اولاً بخواهید قرآن را بفهمید، این شیوه اولین شیوه و بهترین شیوه است.

برخی تا می خواهند قرآن را تفسیر کنند، می گویند: باید ببینم اهل بیت چه گفته اند!

این سخن درست نیست،

علامه تاکیدش بر این است که: در تفسیر، با قراین ظاهری قرآن از ظواهر و مدلولات آن و ... که از خود لفظ این ها به دست می آید.

این همان چیزی است که می شود گفت: خداوند خودش گفته است.

البته بعداً می گوئیم: ما گاه مدلول لفظی صرف داریم. گاه می گوئیم: مدلول لفظی با سیاق و قراین.

علامه گاه می گوید: مقام اقتضا می کند که اینگونه باشد...

پس تفسیر آن تلاشی است که مفسر انجام می دهد برای فهم مدلول مطابقی و برآمده از مدلول مطابقی که بین و به دست آمده از خود آیات و سیاق آیات و ظواهر آیات باشد. و باید با ظهورگیری آن را منضبط کرد.

علامه اسم این تفسیر می گذارد. و شأن اصلی آن، کشف مدالیل است. گاه گفته است: کشف مقاصد.

قرآن در اسلام، ص ۹۱

« بدیهی است مضمون این اخبار [پنج دسته اخباری که علامه قبل از این آورده است.] وقتی درست خواهد بود که آیه قرآنی بمدلول خود دلالت داشته باشد و محصل مدلول آن- که تفسیر آیه است- دارای اعتبار باشد و اگر بنا شود که محصل مدلول آیه- تفسیر- را خبر تشخیص دهد عرض خبر بکتاب معنی محصلی نخواهد داشت.»

قرآن در اسلام، ص ۱۰۲

«بنا بر اینکه معنی تفسیر محصل مدلول آیه می باشد بحثی را بحث تفسیری می توان گفت که در محصل معنی آیه تأثیر داشته باشد اما بحثهایی که در محصل معنی آیه تأثیر ندارند مانند برخی بحثهای لغوی و قرائتی و بدیعی، این نوع بحثها تفسیر قرآن نیست.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۹ (۹) (۸، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۲۵ ربیع الاول / دوشنبه)

رسیده بودیم به یک بحث روشی در خصوص جری و انطباق.

توضیح دادیم: جری یک نوع انطباق و تطبیق است، خواه انطباق عرضی خواه انطباق طولی.

بیان علامه را توضیح دادیم که علامه می فرماید: هذا جری لا تفسیر. می خواهیم بدانیم تفسیر چیست در بیان علامه؟ جری را توضیح دادیم.

تفسیر: گره می خورد با ظهورگیری از لفظ. گره می خورد با مدلول محصل از آیه. که این را ابتدائاً گفتند. ما این را کمی بسط دادیم. مدلول لفظ چیست؟

این که قراین حالیه و مقامیه هم جزء بحث های تفسیری است. اما بعضی از آیات به صورت متشابه است، برخی از آیات محکم است. محکم آنی است که در رسیدن به مراد الله نیاز به چیز دیگری ندارد. می شود از همین ظهورگیری الفاظ منظور خدا را فهمید.

ولی متشابه را چه کار باید کرد؟

می فرماید: وقتی متشابه شد، یعنی: خود متشابه در ظهورات لفظی اش مستقل نیست که منظور چیست؟ می باید از آیات دیگر استفاده کرد. مدلول لفظی، حتی تفسیر آیه به آیه هم جزء مدلول لفظی است.

صرف این نمی شود، منظور از تفسیر چیست؟

محصل مدلول آیه به حسب ظهورات و الفاظ و لو به مدد ظهورات و الفاظ دیگر.

توضیح علامه را فعلا داشته باشیم، که کل قرآن بسان کلام واحد است.

کلام منفصل خدا هم بسان متصل است.

بسیاری از کسانی که قوی هستند، بر اساس یک کتاب، کتاب های دیگرش را تفسیر می کنیم، به شرطی که تبدل رای پیش نیاید.

علامه در ابتدای المیزان، وقتی خواست تفسیر را توضیح دهد گفت:

« التفسیر (و هو بیان معانی الآیات القرآنیة و الكشف عن مقاصدها و مداليلها) »

علامه عنوان مقاصد را هم داده است.

المیزان، ص ۹

می فرماید: چه چیزی باعث اختلافات است که متکلم و فیلسوف و... هر کدام یکجور معنی می کنند؟

در حالی که قرآن کلام خداست که عربی مبین است.

لفظ مصداق را مطرح می کند که یعنی: ... جاء ربك را یکی مادی معنی می کند و یکی به گونه دیگر.

علامه می گوید: اختلاف در کجاست؟ علامه می گوید: در نفس ...

وقتی مراد متعدد شد، باید دید که مقصود خدا چیست؟ آیا آمدن مادی است یا غیر مادی؟

اختلاف در آن الفاظ نیست،

«و إنما الاختلاف كل الاختلاف في المصداق الذي ينطبق عليه المفاهيم اللفظية من مفرداتها و مركبها، و في المدلول

التصوري و التصديقي.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۰ (۱۰) (۸، ۱۶، ۱۴۰۰ / ۱ ربیع الثانی / یکشنبه)

عرض شد که علامه هم جری طولی و هم جری عرضی را قبول دارد.

حتی گفته شد: تفسیر متشابهات به محکمت و مدلول و مراد به این آیه به خودش واضح نیست.

باید آیات دیگری ضمیمه شود و این هم خودش تفسیر است و یکی از مسایل سخت تفسیری است.

این یکی از مصادیق اتم و سخت و عالی تفسیری است.

تفسیر مطابقی طولی را هم علامه جزء تفسیر گرفته است.

حتی لوازم بین هم جزء تفسیر است. لذا مدلول آیه خیلی عرض عریض دارد.

ایشان این را ابتدائاً طرح کرده است.

تفسیر را از مراد علامه فهمیدیم. این که مراد خدا به حسب مدلول مطابقی چیست؟ این را از بیان علامه فهمیدیم.

بعد ایشان جری را هم جزء مراد الله حساب کرده است. همه این ها مراد الله است که آن ها که صاحبان و باحثان از ولایت هستند

المیزان، ج ۳، ص ۷۳

«و من هنا يظهر أولاً: أن للقرآن مراتب من المعاني المرادة بحسب مراتب أهله و مقاماتهم، و قد صور **الباحثون** عن مقامات الإيمان و **الولاية** من معانيه ما هو أدق مما ذكرناه.» که منظور ایشان عارفان است.

که ایشان همان بحث جری را می گوید که در ص ۷۲ مطرح کرده است. قطعاً بحث ایشان از همان روایات پیش از این متن است.

تفاوت تفسیر و جری از نگاه علامه طباطبایی

با این توضیح، تفسیر شد مراد الله، جری هم شد مراد الله. پس تفاوت تفسیر و جری چه می شود؟

با این توضیح، فهم مراد مستقیم و اولیه و به دست آمده از مدلولات ظهورات با همه ضوابطش، می شود تفسیر.

تفسیر شامل ظهورات اعم از مدلول مطابقی و لوازم بین و قراین حالیه و مقالیه می شود. هر چه که به حد ظهور برسد.

اما جری، مراد الله ثانوی است. مثلاً آیه ..

یکی از راه اعتبار یساعده است که کار عقلی و فهم عقلی است. یکی هم از راه متن دینی که قرآن هدی للعالمین است.

علامه عمدتاً دو کار کرده است: الاعتبار یساعده و یکی هم هدی للعالمین. که قرآن همیشگی است. که بر اساس ضوابط متن شناختی است.

در سوره بقره سه خط پیدا شد: کفر، نفاق، ایمان و تقوا.

این سوره نفاق را جوری توضیح می دهد که گویا نفاق دروه رسول الله است.

اما آیا فقط منحصر در خصوص این هاست و منافقان پس از دوره رسول الله مراد الله نیست؟

اگر این مبنای متن شناختی جدی گرفته شود، حتی باید در نهایت گفت که جری تفسیر است، گرچه علامه این را نگفته است.

می دانیم که مراد جدی که آقایان در اصولی گفتند چیست؟ و در استعمال لفظ در اکثر از یک معنی مشکل دارند. ..

علامه گفته است: این مراد الله است. بنابراین مراد جدی، چیست؟ ...

بنده به عنوان یک بشر می توانم بر موردی تطبیق کنم. گاه مراد نیست و می شود تطبیق کرد.

اما خداوند متعال این گونه نیست، اگر قرآن هدی للعالمین باشد، تمام آیات باید مفادش برای همه اعصار و همه زمان ها و مکان ها داشته باشد. و همه این ها باید مراد الله جدی باشد.

به تعبیر امام اگر فرعون مُرد، آیا آیه در باب فرعون هم مُرد؟

علامه عنوان بطن داد، نه این که مراد اول و ظاهر باشد. وقتی این باشد، اما تعبیر مراد الله خیلی واضح است. مراد خدا یعنی: مراد جدی.

منظور علامه از مراد الله چیست؟ آیا تطبیق است؟ اگر تطبیق است که مراد الله نیست. اما وقتی می گوئید مراد الله، باید واقعا مراد الله باشد اما مراد الله ثانوی.

اما تفسیر مراد الله اولی و در سطح ظاهر است. اما بعدش، مجبوریم بگوییم: این مراد الله با آن مراد الله چه فرقی دارد؟ مراد الله ثانوی. چگونه؟

به این که باید از فرعون به علو و استکبارش بروید و بعد آن را بر صدام هم تطبیق دهید.

جری می شود مراد الله ثانوی، که در سطح اول نیست. در عین حال مراد الله ای که از سنخ انطباق است.

باید این قید اضافه شود تا مشخص شود که وقتی می گوییم: مراد خدا است، مراد ثانوی است با تطبیق و انطباق. صرف مراد ثانوی بودن خداوند، جری نیست. بلکه زمانی جری است که از سنخ تطبیق باشد.

مراد ثانوی برآمده از مراد اولی من حیث الانطباق.

تاویل عرضی را که ما قایلیم، اما علامه قبول ندارد ولی از اهل بیت نقل می کند. خواهیم گفت که تاویل عرض هم مراد الله ثانوی است، اما نه من حیث الانطباق.

..

بسیاری از موارد علامه در المیزان از عنصر سیاق که به حسب این سیاق که باید در حد تفسیر بایستد، به سمت جری رفته است و قواعد کلیه هم داده است، کلیتی که پیدا می کند، علامه توضیح نداده است، اما استاد به عنوان تفسیر طولی مطابقی می گیرد.

علامه گاه جوری توضیح می دهد که از حیطه سیاق در آمد.

گاه تطبیقات هم دارد، اما نه این جزء جری باشد، ...

اهمیت جری

چرا؟ چون قرآن همیشگی است و بعد انطباقات می دهد. اصلاً تفسیر بدون جری معنی ندارد. نه این که سطح اول تفسیر نداریم، ولی گاه نمی شود در همین حد ایستاد و باید تطبیق کرد.

در روایت از اهل بیت آمده است: قرآن یک سوم درباره ماست و یک سوم آن برای دشمنان ماست.

این یعنی تطبیق. آن چه که برای حضرت موسی است، برای اهل بیت است. و آن چه برای دشمنان حضرت موسی است، می شود برای دشمنان اهل بیت.

جریان حضرت آدم در چندین سوره آمده است. اما در سوره اعراف، جریان حضرت آدم را جریان انسان می داند. بعد در آخر می فرماید: یا بنی آدم درس بگیرید.

این یعنی خود قرآن جری می کند، اما ما جری را به کار نبریم؟

تمام کسانی که علو و استکبار دارند، آیات فرعون شامل آن ها می شود.

خداوند در قرآن می خواست پیغمبر را دلداری دهد، داستان انبیاء را می گوید. یعنی: آن ها تحمل کردند، شما هم به شرح ایضا.

در روایت است: هذا تنزیل او تاویل.

وقتی هدی للعالمین را جدی بگیریم، باید به صورت جدی گفت: این جری ها هم مراد خدا است.

علامه این را تصریح کرده است که اگر جدی گرفته شود، تلقی از قرآن نباید تلقی کتاب تاریخ باشد، که درباره حضرت موسی یا حضرت یعقوب یا یوسف باشد، که در این صورت همه این تطبیق ها مراد الله است. چرا که قرآن هدی للعالمین.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۱ (۱۱) (۸، ۱۷، ۱۴۰۰ / ۲ ربیع الثانی / دوشنبه)

تفسیر شامل: ... تفسیر متشابهات و مطابقی طولی و لوازم بین و ... همه را شامل می شود

و حتی علامه گاه از این هم جلوتر می رود و بسیاری از مباحث دیگر را شامل می شود. و تفسیر خیلی گسترده دامن می شود و به شکل نظام واره نگاه می کند، و کل قرآن را به صورت یکپارچه به هم گره می زند، و این خیلی تفسیر را گسترده دامن می شود.

حتی گاه بیان عقلی را به تفسیر اضافه می کند. گاه درباره تبیین عقلی می کند که حیوانات هم مکلف هستند. گاه کار عقلی مناسب برای فهم آیه، در کار علامه هست. عمدتاً این گونه است که محدوده کار تفسیر علامه این گونه است که مدلول کلام خداوند بر اساس مدالیل لفظیه.

در کجا معنی دارد؟ در جایی که قرآن بین الدفتین باشد. آن معانی باید استحصال شود. اینجا مراد را به دست می آورد.

در جری هم علامه عنوان مراد دارد. که مراد اولی و مستقیم آیه است.

علامه از جری با چند تعبیر یاد کرده است که بحث مراد را در آن دارد.

جری مراد الله

۱. اندیشه هدی للعالمین، اقتضا دارد که از سوی خداوند متعال این ها قصد باشد.

۲. این که گفته است: برای خداوند متعال معانی مراده است. مراد، یعنی مراد جدی. که همان است که در عرف هم می گوئیم. که منظور مراد استعمالی نیست.

۳. کل جری، چه عرضی و چه طولی را علامه عنوان بطن داده است. که از تفسیر البیان خواندیم.

البیان، ج ۲، ص ۱۷۹

ظهره الذین نزلّ فیهم القرآن و بطنه الذین عملوا.....

تاویل

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۲ (۱۲) (۱۸، ۸، ۱۴۰۰ / ۳ ربیع الثانی / سه شنبه)

تأویل و تفاوت آن با تفسیر و جری

تاویل یعنی: حقیقت خارجی قرآن در ام الكتاب. یعنی حقایق خارجی قرآن نه الفاظ و معانی. که عمده اش در ج ۳ المیزان آمده است.

اصلش از آیات استفاده می کند که ام الكتاب، ...

یک بحث معانی و الفاظ داریم، یک بحث حقیقت قرآن.

حقیقت را می گوید: تاویل. الفاظ قرآن را می گوید: تنزیل.

که ناظر به برخی آیات و حدیث امام باقر علیه السلام. که وقتی فضیل یسار می پرسد: ظهره تنزیله و بطنه تاویله.

که در تأویل معانی مطرح نیست. که این می شود تأویل.

این الفاظ و معانی، در واقع حیطه ایست که در آن کار تفسیری انجام می دهیم، معانی مراده را به دست می آوریم. جری هم جزء تنزیل است.

تنزیل هم برای خودش بطون دارد، تأویل هم بطون دارد.

بطون تنزیل

یعنی این الفاظ معانی طولی می تواند داشته باشد.

بطون تأویل

حقایق طولی باطنی.

علامه جری را جزء تنزیل می داند.

که تنزیل به دوگونه خواهد بود:

۱. تفسیر تنزیلی.

۲. جری تنزیلی.

تاویل هم حقیقت خارجی است.

البیان، ج ۲، ص ۱۷۹

«أقول: و هو عليه السلام و إن عدّ الجری بطناً **لكنّه من التنزیل دون التأویل**، فقد عرفت کون کلّ منهما ذا مراتب»

ام الكتاب مراحل طی می کند تا به الفاظ تبدیل می شود. آن مراتبی که طی می کند می شود خزاین قرآن.

این خزینه اصلی است که ام الكتاب است.

برخی می گوید: از ام الكتاب می آید در کتاب مبین.

با این توضیح، تاویل هم مراتبی پیدا می کند. می آید از نشأ حقانی در عقل اول، بعد در مرحله پایین تر و در نفس کل که لوح محفوظ است ...

این ها مراتب تاویل است که همه این ها از سنخ حقیقت است.

خزاینی که گفته می شود یعنی چه؟ یعنی این.

آن چه در قرآن آمده است، خودش حقیقتی است که به صورت پلکانی می رود تا ام الكتاب.

از راه رسیدن به حقیقت توضیح می دهد. ..

این را می گوئیم: به ذوق و شهود می رسد.

ایشان داشت تاویل را توضیح می داد.

برخی از روایات می گوید: این یا جری است یا تاویل که به معنای حقیقت خارجی است.

المیزان، ج ۵، ص ۳۳۳

« و فی تفسیر القمی، " : فی قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (الآية) قال: فقال: تقربوا إليه بالإمام.

أقول: أي بطاعته فهو من قبيل الجری و الانطباق علی المصدق، [این روایت، شد جری.]

و نظیره ما عن ابن شهر آشوب قال: قال أمير المؤمنين ع: فی قوله تعالى: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»: أنا وسیلته.

و قریب منه ما فی بصائر الدرجات، بإسناده عن سلمان عن علی ع،

و يمكن أن يكون الروایتان من قبيل التأویل فتدبر فیهما.

یعنی این که امیرالمومنین می فرماید من وسیله ام، از باب بیان حقیقت آیه باشد نه صرف جری.

«و فی المجمع:، روى عن النبى ص: سلوا الله لى الوسيلة فإنها درجة فى الجنة - لا ينالها

الميزان فى تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۳۳۴

إلا عبد واحد و أرجو أن أكون أنا هو».

و فى المعانى، بإسناده عن أبى سعيد الخدرى قال: قال رسول الله ص: إذا سألتم الله فاسألوا لى الوسيلة، فسألنا النبى

ص عن الوسيلة، فقال: هى درجتى فى الجنة

(الحديث) و هو طويل معروف بحديث الوسيلة.

و أنت إذا تدبرت الحديث، و انطباق معنى الآية عليه وجدت أن الوسيلة هى مقام النبى ص [که یک حقیقت است]

من ربه الذى به يتقرب هو إليه تعالى، و يلحق به آله الطاهرون ثم الصالحون من أمته،

و قد ورد فى بعض الروايات عنهم ع: أن رسول الله أخذ بحجرة ربه [آنجا که کمر بند بسته می شود] - و نحن آخذون

بحجزته، و أنتم آخذون بحجزتنا. [توضیح واسطه فیض بودن رسول الله و اهل بیت است. که این یک حقیقت خارجى

است.

در تفسیر و جرى بحث معنى داریم اما اینجا بحث از الفاظ نیست، بلکه اینجا صحبت از حقیقت آیات قرآن است.

علامه می گویند: اینجا هیچ ربطی بین این لفظ و آن حقیقت نیست. بلکه تاویل صرفا حقیقت آن الفاظ است.

تاویلات را گاه علامه تعبیر می کند: اشارات یا بطون. اما منظور بطون وجودی است.

سنخ وجود از سنخ معنى و جرى نیست و لفظ ندارد.

تبدیل به لفظ شدنش هم از باب اتحاد است.

آن نسبتي که حقیقت با معنى دارد، مثل مثال و ممثل است. و لفظ ربطی به حقیقت ندارد به لحاظ تکوینی.

لذا حقیقت وسیله [

و إلى ذلك يرجع ما ذكرناه في روايتي القمي و ابن شهر آشوب أن من المحتمل أن تكونا من التأويل، و لعلنا نوفق لشرح هذا المعنى في موضع يناسبه مما سيأتي.»

الميزان، ج ٢، ص ٢٩

« و في محاسن البرقي، عن بعض أصحابنا رفعه: في قوله: وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ قال: التكبير التعظيم، و الهداية الولاية.

أقول: و قوله: و الهداية الولاية من باب الجرى و بيان المصداق: و يمكن أن يكون من قبيل ما يسمى تأويلا [كه همان بطون وجودی است. یعنی: حقیقت هدایت همان ولایت است در خارج. ولایت است در خارج که خودش را باز می کند و تبدیل می شود به انواع هدایت. ولایت اصل و پایه هدایت است. خود هدایت است.] كما ورد في بعض الروايات أن اليسر هو الولاية، و العسر الخلاف و ولاية أعداء الله. »

چطور يسر ولایت است؟ چون اصلا آسانی عالم همين ولایت است که می شود يسر. که به صور ام الكتابي و خزائن قرآنی نگاه می کند.

اما برخی جاها علامه گفته است: بطون. که منظور بطون وجودی است. که این باعث شده است برخی به اشتباه بیفتند و بگویند: منظور بطون معنایی است.

ایشان می گوید: تمام محکم و متشابهات بطن وجودی دارد، اما جری بطن هست، اما بطن معنایی.

ادبیات بطن

الميزان، ج ٥، ص ٢١٨

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ - وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» - قال: تفسيرها في بطن القرآن: و من يكفر بولاية علي. و علي هو الإيمان.

أقول: هو من البطن المقابل للظهر بالمعنى الذى بيناه فى الكلام على المحكم و المتشابه فى الجزء الثالث [ص ٤٦ و ٤٧] من الكتاب و يمكن أن يكون من الجرى و التطبيق على المصداق»

الميزان، ج ۳، ص ۴۶ و ۴۷

« یرد علیه و کیف کان فلا یصح الركون إلى شیء من هذه الأقوال الأربعة و ما ینشعب منها.

أما إجمالاً: فلأنک قد عرفت: أن المراد بتأویل الآیة لیس مفهوماً من المفاهیم تدل علیه الآیة سواء کان مخالفاً لظاهرها أو موافقاً، بل هو من قبیل الأمر الخاریة، و لا کل أمر خارجي حتی یكون المصدق الخاری للخبیر تأویلاً له، بل أمر خارجي

الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۷

مخصوص نسبتہ إلى الكلام نسبة الممثل إلى المثل بفتحيتين و الباطن إلى الظاهر.»

اینجا علامه فرمود: منظور از بطن، بطن وجودی است.

این بیان علامه خیلی راه را باز می کند. این بطن وجودی است.

اما آیا باید دید که به بطن معنایی هم اشاره می کند؟

ایشان تمام این ها را از حدیث امام باقر علیه السلام به فضیل یسار استفاده کرده است. که فرمود: ظهره تنیزله و بطنه تأویله

ص ۷۲

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۳ (۱۳) (۸، ۲۳، ۱۴۰۰ / ۸ ربیع الثانی / یکشنبه)

در بحث جری رسیدیم به جری طولی و عرضی.

در عین حال علامه عنوان بطن داد. و مبنای تفسیری اش را توضیح داد که هدی للعالمین.

مبنای فهم آن را هم بالاعتبار قرار دارد که رسیدن به بن این مسایل نهفته در آیات.

این را گفتیم به عنوان مراد بطنی.

محصل مدلول آیه را توضیح دادیم. از ظهورات، سیاق ها، قراین حالیه و مقامیه. بحث متشابهات که به وسیله محکمت مرادشان فهمیده می شود. لوازم بین یک متن. همه این ها را ایشان در فضای تفسیر طرح می کند و توضیح می دهد. آنی که از دل مدلولات لفظی آمیخته می شود، محصل مراد خداوند در آیه می رسیم، کار تفسیری است که سطح اول مستقیم است که باید باشد مثلاً درباره فرعون چه می گوید.

با این توضیح، جری را ایشان مراد می گیرد، اما مراد ثانویه و بطنی.

بعد رسیدیم به ادبیات سومی که ایشان داشت:

تاویل در بیان علامه طباطبائی

تاویل ناظر است به حقایق تکوینی. حقیقتی است که معانی و الفاظ از آن نشأت گرفته است. از سنخ حقیقت است و جزء الفاظ و معانی نیست.

این را عرفاء می گویند: می توان قرآن را از راه الفاظ فهمید. می توان به لحاظ شهودی وصل شد به خزاین قرآن.

خزاین قرآن اگر از این طریق معنی میکنید، به حسب حقیقت معنی کردی نه به حسب الفاظ. این راهی است که معمولاً مشارک در ذوق می فهمد که معنای آیه این گونه است. علامه این ها را تاویل می گیرد.

کسانی که از راه حقیقت قرآن و ام الكتاب، .. این راه را علامه می گوید: تأویل.

راه دیگری که عرفا گفتند جری بود، باحثان در ولایت این را دارند که کا معنایی است.

اما تاویل را علامه از سنخ حقیقت می گیرد.

بر این اساس علامه در ج ۵، ص ۳۳۳ فرمود:

المیزان، ج ۵، ص ۳۳۳

« عن ابن شهر آشوب قال: قال أمير المؤمنين ع: في قوله تعالى: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»: أنا وسيلته:

و قريب منه ما في بصائر الدرجات، بإسناده عن سلمان عن علي ع، و يمكن أن يكون الروایتان من قبيل التأويل فتدبر فيهما.»

به نظرم این متن در ج ۵، خیلی کمک می کند برای فهم معنای تاویل و جری از نگاه علامه طباطبائی.

ایشان می گوید: الان صحبت از مقام اصلی نهایی رسول الله در بهشت است که ان می شود وسیله. این یک حقیقت است و تکوینی است.

المیزان، ج ۲، ص ۲۹

«»

ایشان ادبیات تاویل به کار می برد.

در برخی جاها توضیح می دهد که: تاویل همان بطن قرآن که حقیقت اصلی قرآن است.

برخی جاها عنوان داده است بطن قرآن. می فرماید: جری نیست، بلکه بطن است.

المیزان، ج ۵، ص ۲۱۸

توضیح داد که منظور بطن تکوینی تنزیل است، نه بطن معنایی.

«»

المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۸

می گوید: تاویل یعنی بطن تکوینی، که حقیقت آن امر خارجی است.

در اینجا بحث مهمی است: در روایات آیه را تفسیر می کند، و بعد می گوید: صراط علی، هکذا نزلت.

که حتی برخی این روایات را تحریف می دانند.

«و هذا أحسن شاهد على أن المراد فى كثير من روايات التحريف من قولهم ع كذا نزل هو التفسير بحسب التنزيل فى مقابل البطن و التأويل».

ج ۱۲، ص ۱۴۹، ج ۱۸، ص ۸، كه اين ها را خواهيم خواند.

ادبيات بطن كه مى دهد، دوجور بطن داريم، بطن معنايى و بطن تكوينى.

كه اينجا بطن را تاويل مى گيرد.

الميزان، ج ۳، ص ۴۶ و ۴۷

« يرد عليه و كيف كان فلا يصح الركون إلى شيء من هذه الأقوال الأربعة و ما ينشعب منها.

أما إجمالاً: فلأنك قد عرفت: أن المراد بتأويل الآية ليس مفهوماً من المفاهيم تدل عليه الآية سواء كان مخالفاً لظاهرها أو موافقاً، بل هو من قبيل الأمور الخارجية، و لا كل أمر خارجى حتى يكون المصداق الخارجى للخبر تأويلاً له، بل أمر خارجى

الميزان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۴۷

مخصوص نسبت به إلى الكلام نسبة الممثل إلى المثل بفتحيتين و الباطن إلى الظاهر.» كه منظور از باطن در اينجا باطن تكوينى است.

الميزان، ج ۵، ص ۲۱۸

«و مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ - وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» - قال: تفسيرها فى بطن القرآن: و من يكفر بولاية على. و على هو الإيمان.

أقول: هو من البطن المقابل للظهر بالمعنى الذى بيناه فى الكلام على المحكم و المتشابه فى الجزء الثالث [ص ۴۶ و ۴۷] من الكتاب و يمكن أن يكون من الجرى و التطبيق على المصداق»

در ص ۱۱۸ ج ۱۲ مى گويد: بطن و تاويل كه منظورش همان بطن تكوينى مى شود.

الميزان، ج ۲، ص ۳۴۷

«أقول: و هو من قبيل الجرى أو من باب الباطن أو التأويل»

که برخی گمان کردند علامه اینجا تاویل را غیر از باطن گرفته است، در حالی که این طور نیست، بلکه این تاویل عطف به باطن است، و معنی این است: من قبیل الجری یا از باب باطن و تاویل است.

اصل این سخن برگرفته از بیان امام باقر علیه السلام است که فرمود: جری داریم و تاویل.

علامه بطون قرآن به صورت معنایی را انکار نمی کند، که این ها می شود از باب تنزیل.

اما بطون تکوینی را هم قایل است.

الميزان، ج ۲۰، ص ۱۴۴

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» و الرحمة في قوله: «يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ» على الولاية و هو من الجرى أو البطن و

ليس من التفسير في شيء.

این بطن هم بطن تکوینی است نه بطن معنایی.

الميزان، ج ۱۷، ص ۷۰

امام مبین، یعنی کتاب پیشوا. یعنی به لحاظ تفسیری، یعنی لوح محفوظی که پیشوای تمام کتب دیگر است. که این را می گویند: تفسیر. بعد رسول الله امام مبین را بر امیر المومنین علیه السلام تطبیق می کند.

در روایات رسول الله فرموده است: امام مبین یعنی امیر المومنین

علامه می گوید: امام مبین یعنی کتاب مبین.

« ذكر ابن عباس عن أمير المؤمنين ع: أنا و الله الإمام المبین أبین الحق من الباطل - ورثته من رسول الله ص.

و فی معانی الأخبار، بإسناده إلى أبي الجارود عن أبي جعفر عن أبيه عن جده ع عن النبي ص في حديث: أنه قال في علي ع إنه الإمام - الذي أحصى الله تبارك و تعالى فيه علم كل شيء.

أقول: الحديثان لو صحا لم يكونا من التفسير في شيء بل مضمونهما من بطن القرآن و إشاراتِه [ناظر به آن حدیث منسوب به امام صادق علیه السلام که اشارات برای خواص است. و علامه اشارات در روایات را بطن تکوینی می فهمد.]، و لا مانع من أن يرزق الله عبدا وحده و أخلص العبودية له العلم بما في الكتاب المبين و هو ع سيد الموحدين بعد النبي ص.»

الميزان، ج ۵، ص ۱۸۸

«و في بعض الروايات عن الرضا ع قال: ليس في القرآن «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إلا في حقنا

و هو من الجری أو من باطن التنزیل.» یعنی تاویل.

این بیان علامه می گوید: یا جری است یا تاویل است.

ما دو گونه باطن داریم.

البيان، ج ۴، ص ۱۱۷

« جميعها من قبيل الجری بحسب الباطن » که اینجا یک أو حذف شده است. یعنی: أو بحسب الباطن.

این نگاه علامه باعث می شود که ما سه گانه پیدا کنیم:

۱. جری.

۲. تنزیل که همان تفسیر است.

۳. تاویل که به واقع مرتبط است.

الميزان، ج ۱۹، ص ۲۵۷

«هي من الجری و التطبيق أو من البطن و ليست بمفسرة»

در ج ۵، ص ۳۳۳ همین را تعبیر کرده است به تاویل.

«أقول: وقوله: و الهداية الولاية من باب الجرى و بيان المصداق: و يمكن أن يكون من قبيل ما يسمى تأويلا كما ورد في بعض الروايات أن اليسر هو الولاية، و العسر الخلاف و ولاية أعداء الله.»

علامه اگر خودش نمی گفت....

ج ۵، ص ۳۳۳ و ج ۲ ص ۲۹، و ... را مقایسه کنید، روشن می شود که منظور علامه از بطن، بطن تکوینی است.

و قطعاً مراد ایشان بطن معنایی نیست. چون ایشان جری را بطن معنایی می داند.

ایشان برای تنزیل و جری مراتب قایل بود.

پشت صحنه کار علامه

علامه کاری کرده است در تحلیل کار عارفان که به خزاین قرآن دست پیدا می کنند که از سنخ حقیقت است. از راه شهود می رسند و صحبت الفاظ نیست. اما راه را باز می کند به لحاظ شیوه و مشرب.

این سنخ تاویل است و ما يعلم تاويله الا الله و الراسخون في العلم.

این کار علامه دارد راه را برای عرفا باز می کند. در کنار این عارفان کار دیگری هم کردند، درباره قوای نفس و درون نفس هم پیاده کردند.

این دو تفسیر از کارهای عرفا است. هر دو را در اهل بیت یافته است. که این از سنخ معنی است و آن از سنخ حقیقت و شهود است. ظاهر آیه کتاب مبین است. پس چطور شده است امیرالمومنین؟ این از باب بیان حقیقت است، چون حضرت امیر با کتاب مبین متحد شده است.

علامه این دو کار را کرده است، در کنارش هم کار خودش را کرده است که تفسیر مراتبی دارد.

علامه این ها را در لفافه گفته است و هیچ تصریحی نکرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۴ (۱۴) (۸،۲۴، ۱۴۰۰ / ۹ ربیع الثانی / دوشنبه)

تاویل در بیان علامه طباطبائی

بعد از این که جری و تفسیر از نگاه علامه را گفتیم، دیدیم: تاویل نوعی بالارفتن در مراتب هستی است و در از آن منظر توضیح دادن.

علامه عنوان بطن می دهد، ولی بطن تکوینی.

استاد: ما از این عنوان می دهیم به تاویل هستی شناسی.

بطن تکوینی، می شود باطن و خزاین قرآن. مراتبی هم قایل است که می شود مراتب خزاینی. و عرفا هم دارند که می گویند: ما از خزاین این ها را گرفته ایم.

بطن تاویلی یعنی بطن تکوینی.

در عین حال از این تعبیر می کند به باطن تنزیل. آن تاویلی که باطن تنزیل است. یعنی: باطن تکوینی. اما در کنارش علامه می گوید: باطن تنزیل، که منظور: باطن معنایی تنزیل است. گاه تصریح کرده است: جری ای است که از باطن تنزیل. باطن تنزیل به معنای باطن معنایی.

گاه می گوید: باطن تنزیل.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۵ (۱۵) (۸,۳۰, ۱۴۰۰ / ۱۵ ربیع الثانی / یکشنبه)

جمع بندی تفسیر، جری و تاویل در بیان علامه طباطبائی

گفته شد که علامه یک دوگانه ای دارد: تنزیل و تاویل. و بعد تنزیل را دوگانه ای دارد به نام: تفسیر و جری.

تاویل آن حقیقت خارجی قرآن است که ام الكتاب و خزائن بطونی تکوینی قرآن که بعد تبدیل شده است به این الفاظ.

علامه یک تعبیری دارد که تمام حقایقی که می بینیم به لحاظ تکوینی، همه اش در نشآت و خزائن الهی و در مراتب بالاتر هستی، هست.

تمام آن چه در حقیقت وجود دارد، در معانی قرآن جمع شده است.

این حرف خیلی سنگین است که اگر بخواهیم آن را جمع کنیم.

تمام حقایق به صورت معانی در آمد و تمام معانی به صورت این الفاظ در آمده است. این را علامه در بحث اعجاز توضیح داده است.

فصاحت قرآن را که وقتی توضیح می دهد، می گوید: آن قدر فصیح است که توانسته است تمام معانی را در حقیقت خودش جا دهد و این الفاظ تمام آن معانی را می رسانند، پس این الفاظ می توانند تمام آن حقایق را بیان کنند.

تاویل را تعبیر می کند به بطن تکوینی.

در ج ۳، ذیل و ما یعلم تاویله الا الله، می گوید: الفاظ مثال اند برای معانی و معانی مثال اند برای حقیقت. رابطه الفاظ و حقایق را می گوید: بطن تکوینی الفاظ است.

بعد دراره معانی میگوید: یک راه تفسیر داریم برای معانی و یک راه جری داریم برای معانی.

جری جزء بطون قرآن است. و تفسیر چیست؟ محصل مدلول آیه. محصل مدلول آیه را چه می داند؟

تمام آن چه به حسب ظهورگیری به دست می آید که نشان می دهد مراد اصلی آیه چیست. که شامل سیاق و قرائن حالیه و مقالیه می شود، آیات دیگری که در متشابهات باید ضمیمه شود، را شامل می شود. لوازم بین را هم شامل می شود. حتی مقدمه عقلیه بین را هم شامل می شود.

از نگاه علامه، تمام سطوح اولیه، جزء تفسیر است. تفسری ضوابط خاص خودش را دارد. تمام ضوابط را باید به کار برد تا بشود تفسیر که قرآن این را گفته است به چه معنی است.

اما در جری از این محدوده در می روید و به محدوده دیگری می روید، و تطبیقی بر مصداق می دهید. معنای مستقیم و مباشر آیه نیست، ولی معنای بطنی آیه است. که این می شود مراد ثانوی، همراه با تطبیق و مصداق. با تمام آن چه در باب جری طولی و عرضی داریم.

بنابراین با سه گانه ای روبرو هستیم:

۱. تاویل. که همان حقایق تکوینی عالم است که بطن تکوینی عنوان می دهد.

۲. تفسیر (تنزیل ظاهر)

۳. جری (تنزی بطنی)

بر این اساس: اگر بخواهیم از الفاظ بفهمیم، یا ظاهر معنایی است یا بطن معنایی. لذا ابتدا باید اولاً فهمید آیه چه گفته است، تا بعد بتوان تطبیق و جری داشت. پایه جری، تفسیر است، که هر دو مراد را می رساند، یکی مراد اولیه و یکی مراد ثانویه را.

علامه چرا این قدر راحت، در بسیاری از آیاتی که آورده است، گفته است: جری و انطباق و تطبیق، ولی چرا نگفته است تفسیر؟

سرّ مساله این است: آنجا که آیه را معنی می کند، بنا را بر تفسیر دارد و تمام قرائن حالیه و مقالیه و ... را در نظر می گیرد و در نظر گرفت و دید مفادش این است، وقتی روایت جور دیگری می گوید، می گوید پس این تفسیر نیست،

جری است. و گاه روایات همانی را می گوید که علامه در تفسیر گفته است، و همین باعث می شود که علامه بگوید: آن چه روایات گفته است، تفسیر است و همانی است که ما گفته ایم.

اصلش کار تفسیری است، که گفته می شود: این درباره مشرکان مکه است، که اگر بر تاریخ بعد از آن منطبق شود، علامه این را جری می داند. و باید وجه جری را توضیح داد که چگونه این اتفاق افتاده است.

راه علامه چیست که این قدر راحت جری و تطبیق و انطباق را تعبیر می کند؟

به دلیل کار اجتهادی تفسیری ای که کرده است و شواهدی که آورده است به حسب تفسیر، می بیند که این با تفسیر نمی سازد.

به تعبیر دیگر: به راحتی ضابطه پیدا می کنیم:

هر آن چه در کار تفسیری به کار می بریم، و بعدا می بینیم که این روش اعمال نشده است و بر اساس او گفته نشده است، باید گفت: که این از سنخ تفسیر نیست بلکه جری است.

لذا وقتی اهل بیت چیزی گفتند که با سیاق سازگار نبود، می شود جری. یا چیزی گفتند که با معیارها نمی سازد، این می شود جری. گاه چیزی گفته اند که با شواهد سازگار نیست، علامه می گوید: این جری است.

این کار علامه است، علامه تطبیق مصداقی کرده است که از سیاق آیات و قراین به دور است، لذا اینجا باید به دنبال لطفش گشت که می شود جری.

استاد: اهل بیت چیزهای دیگری گفته اند، مثل تاویل عرضی، که علامه این را نیاورده است.

آنجا که به روح معنی نرسیم، آنجا علامه چیزی گفته است که در بیان مختار خواهیم گفت.

علامه چند مورد را به کار برده است که از کلی به جزئی رسیده است، چه در ج ۱ و ۳ و چه در البیان گفته است: از مورد به مورد و از مصداق به مصداق، ولی از کلی به جزئی را نگفته است.

ما در روایات مواردی را داریم که از کلی به جزئی است، ولی علامه آن را به این گونه گرفته است که: از مورد به مورد است.

ذکر مواردی از جری با بیان تعلیل آن در بیان علامه

المیزان، ج ۱۵، ص ۲۵۴

« فی تفسیر القمی،: فی قوله تعالی: «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ - فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»:

حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي عبد الله ع قال: تخضع رقابهم يعني بنى أمية - و هي الصيحة من السماء باسم صاحب الأمر. [که مورد حدیث را برده است در دوره حضرت حجت و اموی در دوره حضرت حجت، در حالی که این آیه درباره مشرکان دوره رسول الله بیان شده است.]

أقول: و هذا المعنى رواه الكليني في روضة الكافي، و الصدوق في كمال الدين، و المفيد في الإرشاد، و الشيخ في الغيبة، و الظاهر أنه من قبيل الجرى دون التفسير لعدم مساعدة سياق الآية عليه.

علامه عمدتاً جری را در بحث های روایتی می آورد. و تلاش خود علامه این است که تفسیر کند.

استاد: نمی شود کسی کار تفسیری کند، مگر این که به سمت جری حرکت می کند و کار تطبیقی خواهد کرد.

جری قرآن به قرآن هم خواهیم داشت. البته در جایی که ضوابط دستان باشد.

استاد: واقعا تفسیر به معنای اعم حق است و یک شعبه اش جری است.

المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۱

« فی تفسیر القمی،": فی قوله تعالی: «وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ» قال: هم آل محمد ع.»:

أقول: و رواه أيضا في جمع الجوامع، عنهم ع مرسلا مضمرا، و قد عرفت فيما تقدم من البيان في ذيل الآية أن الذي يعطيه السياق أن المراد بهم بحسب مورد الآية الأنبياء المنعمون بنعمة الاصطفاء و قد قص الله قصص جمع منهم فقوله ع- لو صحت الرواية- هم آل محمد ع من قبيل الجری و الانطباق.» چون سياق به انبياء می خورد ولی روایت بر اهل بیت عليهم السلام تطبیق کرده است.

«و نظیرها ما رواه فی الدر المنثور، عن عدة من أصحاب الكتب عن ابن عباس،": فی الآية قال: هم أصحاب محمد فهو- لو صحت الرواية- إجراء منه و تطبیق.»

نکته ای در کار ابن عباس

او برای من هیچ حجیتی ندارد، ولی چشمان به نقل های او تیز است، چون هر آن چه که نقل می کند، نوعا از امیرالمومنین علیه السلام دارد.

«و منه يظهر ما فيما رواه أيضا عن عبد بن حميد و ابن جرير عن سفیان الثوري": فی الآية قال: نزلت فی أصحاب محمد خاصة، فلا نزول و لا اختصاص.

[سفیان ثوری هم در تفسیر مورد اعتنا است، ابن مسعود هم همینطور. که گاه گره هایی را حل می کنند. سدّی هم از این دسته افراد است.]»

المیزان، ج ۱۶، ص ۳۹۱

«قوله تعالى: «وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» ظاهر السياق أن المراد بما يشتهون اللذائذ المادية الدنيوية التي يحال بينهم وبينها بالموت، و المراد بأشْيَاعِهِمْ من قبل أشباههم من الأمم الماضية أو موافقوهم في المذهب، و قوله: «إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» تعليل لقوله: «كَمَا فُعِلَ» إلخ.

و المعنى: و وقعت الحيلولة بين المشركين المأخوذین و بين ما يشتهون من ملاذ الدنيا كما فعل ذلك بأشباههم من مشرکی الأمم الدارجة من قبلهم إنهم كانوا في شك مریب من الحق أو من الآخرة فيقذفونها بالغيب.

و اعلم أن ما قدمناه من الكلام في هذه الآيات الأربع مبني على ما يعطيه ظاهر السياق و قد استفاضت الروايات من طرق الشيعة و أهل السنة أن الآيات ناظرة إلى خسف جيش السفيناني بالبيداء و هو من علائم ظهور المهدي ع المتصلة به فعلى تقدير نزول الآيات في ذلك يكون ما قدمناه من المعنى من باب جرى الآيات فيه.»

این تعبیر علی تقدیر نزول الآيات، به این دلیل علامه نوشته است که اینجا روایات مستفیضه است. باید یک فکری به حالش کرد.

استاد: هر جا روایات مستفیضه شد، باید یک فکری کرد به حال آن آیه و روایات.

گویا اینجا دیگر جری نیست بلکه خود تفسیر است.

مثل بحث دابة الارض، علامه می بیند که در روایات آمده است که این آیه درباره امیرالمومنین علیه السلام است. بعد علامه خودش جوری توضیح می دهد که منظور از این دابة خود امیرالمومنین علیه السلام است.

علامه گاه کار تفسیری می کند ولی به مدد روایات. و حق هم هست و درباره تفسیر است.

الميزان، ج ۱۳، ص ۴۰۲

« في تفسير القمي، عن جعفر بن أحمد عن عبيد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع في حديث قال: قلت قوله:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» قال: نزلت في أبي ذر و سلمان و المقداد و عمار بن ياسر - جعل الله لهم جنات الفردوس نزلا أي مأوى و منزلا.

[این سوره که مکی است، و سلمان که در مدینه به پیغمبر ملحق شد، پس این آیه نمی تواند تفسیرش این بیان حدیث باشد، بلکه از باب جری است.]

أقول: و ينبغي أن يحمل على الجرى أو المراد نزولها في المؤمنين حقا و إنما ذكر الأربعة لكونهم من أوضح المصاديق [اگر این باشد، می شود تفسیر، که اگر این نباشد،] و إلا فالسورة مكية و سلمان رضى الله عنه ممن آمن بالمدينة. على أن سند الحديث لا يخلو عن وهن»

اگر مراد آیه را مومنان مکه بگیرد، این حدیث می شود از باب جرى. اما اگر مومنان ر عام گرفتی، می شود از باب تفسیر.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۶ (۱۶) (۱، ۹، ۱۴۰۰ / ۱۶ ربیع الثانی / دوشنبه)

جمع بندی تفسیر، جرى و تاویل در بیان علامه طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۷ (۱۷) (۲، ۹، ۱۴۰۰ / ۱۷ ربیع الثانی / سه شنبه)

فرق تفسیر و تاویل را توضیح دادیم که ایشان تاویل را یک حقیقت خارجی و فوق معنی می دانند. و برآمده از الفاظ نمی دانند. قسمتی را به عنوان تنزیل قایل است،

در تنزیل هم دو مساله را مطرح می کنند: ۱. تفسیر. ۲. جرى.

تفسیر مدلول اصلی آیه بر اساس ظهورگیری به دست می آید.

بیان مختار در بحث جرى

درباره تفسیر و تاویل هم سخن خواهیم گفت، ولی عمده و محور بحث ما جری است. بحث تفصیلی تاویل را ذیل آیه و ما یعلم تاویله الا الله بحث خواهیم کرد.

باید دید که جری چیست و شواهد آن را جمع کنیم. گرچه می توانیم بحث جری را مستقل بحث کنیم ولی از روایات بهره می گیریم ابتدائاً تا ببینیم چه می شود.

به نظر روایات در این زمینه خیلی واضح است. ببینیم که آیا آن گونه که علامه استفاده کردند، درست هست یا خیر؟

بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۹۷

کتاب القرآن،

از ص ۷۸ بابی باز می شود: «ان للقرآن ظهراً و بطناً و ان علم کل شیء فی القرآن»

این حدیث از فضیل یسار آمده است و چندبار تکرار شده است، به لحاظ منابعش. که این نقلی که می کنیم از بصائرالدرجات است که حدیثی صحیح است که حتی مشتمل بر بیانی از رسول الله هم هست.

حدیث، روایتی است که فضیل یسار برای امام باقر علیه السلام می خواند و از حضرت معنای این حدیث را می پرسد. و این که امام علیه السلام صحه می گذارد، نشان می دهد که این حدیث رسول الله هم صحیح است.

برخی ظهراً و بطن را قبول نمی کنند، به دلیل این که روایات را ضعیف می دانند. در حالی که این روایت صحیح است و نمی توان آن را رد کرد.

این حدیث خیلی ناب است و یک بخشی از ظهراً و بطن را توضیح می دهد که خیلی از فضاها را پوشش می دهد.

بصائر کتاب تاریخی موثق است که در دوره ای نوشته است، که قابل خدشه نیست.

حتماً در محرم یک دوره نقل های بصائر را درباره امام حسین علیه السلام بخوانید، خیلی شیرین است.

« بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ ابْنِ أَذِينَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ

[این حدیث چه می خواهد بگوید؟ آیا می خواهد بگوید: ما ظهر و بطن می فهمیم یا این که خودش ظهر و بطن دارد.]

فَقَالَ [امام باقر علیه السلام] **ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ** «

[برخی می گویند: بطن فقط جری است یا چیز دیگری هم هست؟ ما شواهدی از روایات دیگر داریم که حضرت موارد دیگری هم را هم جزء بطن حساب کرده اند. لذا جری یک نوع بطن است.

- یک بحث دیگری هم هست: علامه تاویل را حقیقت گرفته است، بطن هم بطن تکوینی است. ظهر را تنزیل گرفته است، و آن چه بعدش آمده است درباره جری، زده است به تنزیل. و ربطی به تاویل ندارد.

استاد:

واقعیت این است: بطنه تاویله، می خواهد جری را جزء تاویل قرار دهد.

اصل حرف این است که بر می گردد به خود قرآن، آیه ۷ آل عمران:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ [به دنبال معنایی هستند که راه را برای خودشان باز کنند!] وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»

معنای تاویل از منظر استاد

که علامه این تاویل را حقایق خارجی و ام الكتاب و خزاین قرآنی دانست. تاویل یعنی: رسیدن به اصل این امور.

استاد: این بیان علامه قابل خدشه است. چون ابتغاء تاویل کسانی که در قلبشان ضیغ است، به چه دلیل است؟

به دنبال معنایش هستند یا به دنبال حقیقتش هستند؟

روشن است که به دنبال معنایش هستند نه به دنبال حقیقتش.

قرآن این همه درباره احکام گفته است: لا اکراه فی الدین، به گونه ای معنی می کنند که حتی مسلمات دینی را هم کنار می گذارند.

انسان اساس استقلال دارد، ...

این ها دنبال معنایی هستند که بتوانند فتنه گری کنند.

استاد: پس تاویل مطلق آن چیزی است که به آیه بر می گردد، حتی معنای اولیه و معنای ثانوی و معانی دیگر و حتی حقیقت آن هم تاویل است. که تاویل مفاد مراد و حقیقت مراد، همه را می گیرد. حداقلش این است که معنای مراد را می گیرد.

یعنی مرادش را جز خدا نمی داند.

پس تاویل حداقلش این است که مراد خدا را می گیرد.

قبلا هم که بحث کردیم، یکجا مساله تاویل را توضیح دادیم در ضمن مقدمات

اهل بیت از این تاویل استفاده کردند.

خود علامه دیده است در روایت تاویل به معنای: معنای مراد است، که علامه می گوید: این ها ناظر به آن بستری است که سخن گفته اند.

استاد: بنده روایاتی می آورم که ناظر به تاویل خود قرآن است.

طبق این روایت، تنزیل داریم و تاویل. همان قرآنی که نازل شد، وقتی رسول الله می خواند، مردم چه می فهمیدند.

لذا تعبیر کردند: ظاهره، تنزیله. همان گونه که نازل شده است و بطنه تاویله. که آن معنای مرادی است که خداوند متعال دارد و از سطح تنزیل بالاتر می رود. معنای مرادی که غیر از سطح اول تنزیل است.

معنای مراد می شود بطن. چرا بطن است؟ چون از سطح اول عبور می کنید، در عین حال مراد خداوند متعال است.

ادامه حدیث فضیل یسار

« مِنْهُ [که علامه این ضمیر را به تنزیل و قرآن برگردانده است. اما استاد: می توان به قرآن زد و به تاویل. که اگر هم به قرآن بزنیم، باز به معنای تاویل است.] مَا قَدْ مَضَى وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ [حضرت در اینجا تاویل را بر جری تطبیق کرده است. که هر وقت صلاح دانستند می گویند. خود اهل بیت این آیه را می خوانند:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» که می خواهند فرد را به راه بیندازند.]

يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلَّمَا [بصائر: کما دارد] جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ [همچنان که تطبیق برخی از آن ها آمده است.] يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ»

شما که می گوید .. تاویلش را نمی داند، یعنی: تاویل معنای مراد که تمام سطوح را می گیرد، سطح اول و بطن را هم می گیرد. جمیع تاویلات را خدا و رسول الله و اهل بیت علیهم السلام می دانند.

به نظرم این حدیث خیلی از مسایل در آن آمده است.

ظهر یعنی سطح اول. و تاویل را به جری معنی کرده است که برخی از آن آمده است و برخی نیامده است. و همه اش هم معنای مراد است. پس جری هم معنای مراد الله است. نه این که ما بطن برای قرآن در نظر بگیریم، بلکه واقعا قرآن بطن دارد.

تاویل: یعنی رسیدن به اصل آیه و معنای آیه. خواه حقیقت باشد، و چه مراد در سطح باشد و چه معانی باطنی طولی باشد و چه به نحو جری باشد.

معنای مراد دو دسته است: ۱. تنزیل. ۲. معانی باطنی.

اهل بیت معنای ظاهری را عنوان تنزیل دادند که ان هم معنای مراد خداوند متعال است.

° (۱) بصائر الدرجات ص ۱۹۶.

پس ظهر و بطن را نباید منحصر در جری کرد، و از سویی تاویل را نباید به معنای حقیقت گرفت، بلکه به معنای معنای مراد باید گرفت.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۸ (۱۸) (۹،۷،۱۴۰۰ / ۲۲ ربیع الثانی / یکشنبه)

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَقَالَ **ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ** وَ **بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ** مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كَمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ **اللَّهُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ**»

تفسیر و تنزیل آن سطح ظاهری قرآن است که در زمان رسول الله نازل شده است.

تاویل در این دوگانه هر آن چه از سطح تنزیل قرآن می گذرد.

پس یک تاویل به معنای مطلق است که حتی تفسیر را هم می گیرد.

دردوگانه، تاویل یعنی گذر کرده از سطح ظاهر و تنزیل.

تاویل آنی است که این لفظ به آن اول می کند و بر می گردد که می تواند معنای مراد تفسیری هم باشد. یکی معنای

مراد طولی و یکی هم معنای تکوینی هستی شناسانه.

ای کاش کسی تمام احادیث در باب تاویل را یکجا جمع می کرد.

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۸۰

حدیث هشتم

^۶ (۱) - الآية (۷) آل عمران.

این حدیث هم صحیح السند است. در این روایت هم واو را عاطفه گرفته اند نه این که استیناف باشد.

« تفسیر القمی ابی عن ابن ابی عمیر عن ابن اذینه عن برید عن ابی جعفر علیه السلام قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ فَقَدْ عَلِمَ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ التَّأْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ [این نشان می دهد که تاویل هم نازل شده از سوی خداست. می توان گفت: خداوند وقتی آیات فرعون را نازل کرد، تمام کسانی که مثل فرعون بودند را هم دید. یعنی: باطن هم جزء مراد خداوند متعال است. اگر کسی این را هم بفهمد، رمز کار را به دست آورده است و همه این ها تفسیر به معنای عام است نه تفسیر در برابر جری. عارفان توضیح دادند که همان موقع جبریل آیات را نازل می کرد، همانجا رسول الله همه تفاسیل و افراد را هم در دل آیه می دید.

اینجا هم دوگانه تنزیل تاویل گفته شده است و به گونه ایست که همه اش هم مراد الله است.] وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزَلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَعْلَمْهُ التَّأْوِيلَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ »

بحار، ج ۸۹، ص ۹۲

« شی، تفسیر العیاشی عن برید بن معاویة قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ قَوْلُ اللَّهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ قَالَ يَعْنِي تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَرَسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ قَدْ عَلِمَهُ اللَّهُ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُنْزِلًا عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ فَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مَا نَقُولُ إِذَا لَمْ نَعْلَمْ تَأْوِيلَهُ فَأَجَابَهُمُ اللَّهُ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ الْقُرْآنُ لَهُ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ فَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَهُ »

باید تاویل عرضی را هم پذیرفت و گاه یک امام دو تفسیر عرضی گفته است.

بحار ج ۸۹، ص ۹۴

« شی، تفسیر العیاشی عن السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يَقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ وَ هُوَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ »

یعنی من رسول الله بر اساس همین قرآنی که در می گفت: در جنگ احد چه کن، من جنگیدم، ولی تو بعدا بر تاویل قرآن می جنگی.

خداوند متعال را بشر ندانید. خدا خداست. در این یکی ده هزارتا بلکه میلیاردها موارد حرف می زنم. به حسب حال این زمان این را می گویم و به حسب حال آن زمان آن را می گویم.

حال دیگری دارم همین طور است.

« تفسیر العیاشی عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهٗ ص التَّنْزِيلَ وَالتَّوِيلَ فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا »

ص ۹۸

« إكمال الدين الْمُظْفَرُ الْعَلَوِيُّ عَنْ ابْنِ مَسْرُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ عَنْ الْخَشَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَهْلُولٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ قُرَّةَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا ع يَقُولُ مَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَعَلَّمَنِي تَاوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا [به حسب سیاقی که اینجا هست که دوگانه هایی قرار داده است، نشان می دهد که منظور از تفسیر، تنزیل است.] وَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُعَلِّمَنِي فَهَمَّاهَا وَحَفِظْتُهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا عَلِمْتُ أَمْلَاهُ عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ وَمَا كَانَ أَوْ يَكُونُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِي وَحَفِظْتُهَا فَلَمْ أَنْسَ مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَدَعَا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَفَهْمًا وَحِكْمَةً وَنُورًا وَلَمْ أَنْسَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَلَمْ يَفْتِنَنِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَتَخَوَّفُ عَلَى النَّسِيَّانِ فِيمَا بَعْدُ فَقَالَ ع لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ نَسِيَانًا وَلَا جَهْلًا وَقَدْ أَخْبَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ قَدْ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ وَفِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ شُرَكَائِي مِنْ بَعْدِي قَالَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَفْسِهِ وَبِي فَقَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ

مِنْكُمْ^۷ الْآيَةَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمْ فَقَالَ الْأَوْصِيَاءُ مِنِّي إِلَى أَنْ يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ كُلُّهُمْ هَادٍ مُهْتَدٍ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُهُمْ وَلَا يُفَارِقُونَهُ فَبِهِمْ تَنْصُرُ أُمَّتِي وَبِهِمْ يُمْطَرُونَ وَبِهِمْ يُدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءُ وَبِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمَّيْتُمْ لِي فَقَالَ ابْنِي هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ ثُمَّ ابْنِي هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ - ثُمَّ ابْنُ لَهُ يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ - سَيُودُكَ فِي حَيَاتِكَ فَأَقْرَبُهُ مِنِّي السَّلَامُ ثُمَّ تَكْمَلَةُ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي فَسَمَّيْتُمْ لِي فَسَمَّاهُمْ رَجُلًا رَجُلًا فَقَالَ عَ فِيهِمْ وَاللَّهِ يَا أَخَا بَنِي هِلَالٍ مَهْدِيٌّ أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَأَعْرِفُ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ»

اینجا دوگانه را می گفتیم

تاویل به معنای تفسیر

گاهی تاویل گفته می شود که می شود مطلق تفسیر.

علامه طباطبایی در ج ۳، ص ۶۹ بیانی از اهل بیت آمده است که ایشان می گوید: این تاویل به معنای «معنای مراد» است.

«أقول: و الرواية لا تخلو عن ظهور في كون قوله تعالى و الراسخون في العلم، معطوفا على المستثنى في قوله: و ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ لکن هذا الظهور يرتفع بما مر من البيان و ما تقدم من الرواية، و لا يبعد كل البعد أن يكون المراد بالتأويل هو المعنى المراد بالمتشابه فإن هذا المعنى من التأويل المساوق لتفسير المتشابه كان شائعا في الصدر الأول بين الناس.»

که اینجا تاویل به معنای تفسیر است.

در روایات اهل بیت از این دست هست که می گویند: تاویله کذا که به معنای تفسیر است.

^۷ (۱) النساء: ۵۹.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۹ (۱۹) (۸، ۹، ۱۴۰۰ / ۲۳ ربیع الثانی / دوشنبه)

ابتدا حدیث اصلی که از فضیل یسار است را خواندیم و گفتیم که آنجوری که علامه برداشت کردند، صحیح نیست.

مراد از بطن، بطن معنایی است و تاویل هم مراد صرفاً حقیقت تکوینی نیست.

بلکه جری هم یکی از بطن‌ها است. و حضرت بخشی از آن را گفته است.

این سبک نسبت به اهل بیت، کم لطفی است که حضرت در اینجا فقط این مقدار را گفته است. چون روایات دیگری داریم که اهل بیت در آنها انواع دیگر جری را هم گفته اند.

این که حضرت فرمودند: هذا عطائنا فامن او امسک، به این معناست که به حسب حقیقت دستان باز است و هرگونه که اقتضا بود، بیان خواهیم کرد.

در صدد بررسی تاویل و تنزیل در روایات بودیم.

گفتیم: تاویل به معنای: معنای مراد است چه ظاهری و چه باطنی و حتی بطن تکوینی را هم شامل می شود.

تمام ادبیاتی که اهل بیت راه انداختند، به خاطر آیه شریف «و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم..»

که هم درباره محکّمات به کار برده اند و هم در متشابهات.

ادبیات تاویل و تنزیل

ادبیات دوگانه ایست که خود اهل بیت راه انداختند.

تنزیل آن سطح اولیه آیات است.

تاویل: معنای مراد است، اما نه در سطح اول، که می شود بطن.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۰ (۲۰) (۹، ۹، ۱۴۰۰ / ۲۴ ربیع الثانی / سه شنبه)

علامه تاویل را در برابر جری و تفسیر گرفت.

نوع روایاتی که بطن و تاویل مطرح کرد، به عنوان تاوی و بطن تکوینی گرفتند.

ما ابتدائاً حدیث امام باقر علیه السلام در باب جری را خواندیم که مهم ترین حدیث است که صحیح هم هست.

گفته شد: دوگانه تاویل و تنزیل را توضیح دادیم: تاویل: معنای مراد باطنی. تنزیل: معنای مراد در سطح است.

تاویل و تنزیل را خواندیم که این دو گانه جدی گفته شده ست و هر دو هم معنای مراد خداست. و عنوان اصلی تاویل یعنی معنای مراد.

لذا در جلسه قبل احادیث فراوانی که تاویل به معنای: معنای مراد به کار رفته است را خواندیم.

طبق این بیان، دوگانه تاویل و تنزیل،

تنزیل به معنای: معنای مراد سطحی که در مقطع اول است که گاه خود اهل بیت گفته اند: تفسیر در برابر تاویل و گاه تنزیل در برابر تاویل.

تاویل هم به معنای: معنای مراد بطنی.

اگر با حوصله بخوانید روایات ذیل و ما یعلم تاویله الا الله... گفته اند که مراد از تاویل: هر آن چه که لفظ از آن قصد کرده است. که شاید بیش از سیصد یا چهارصد روایت پیدا شود.

و می فرمایند: معنای آیه ما یعلم تاویله... این است. تاویله فی تنزیله. یعنی: مرادش در همین سطح تفسیرش است.

بررسی انواع تاویل در روایات

پس معنای مراد در دو سطح است: ۱. تنزیل. که در سطح است. ۲. تاویل: یعنی معنای مراد بطنی.

و الا اصلش این است که تنزیل به تنهایی، تاویل را هم شامل می شود.

۱. جری

با این توضیح، ظهره تنزیله و بطنه تاویله.

«فَقَالَ ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ»

فقط نکته ای هست که در ادامه این روایت، تاویل را بر جری منطبق کرده است.

«مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ»

اما روایاتی داریم که تاویل و بطن، هم شامل جری و هم تاویل طولی و هم تاویل عرضی شده است.

اگر این روایات، ذکر جری در بیان امام باقر علیه السلام از باب نمونه است.

۲. تاویل عرضی

بحار، ج ۸۹، ص ۹۵

علامه همین حدیث را در المیزان بعد از حدیث امام باقر علیه السلام آورده است ولی این استفاده ای که ما بیان می کنیم از آن نکرده است.

سطح جابر و فضیل یسار را از بقیه جدا باید کرد. این ها سطحشان متفاوت است، و مشخص است و سوالاتشان متفاوت است و حتی گاه امام علیه السلام کاری می کند که این ها را به حرف و سوال و ا دارد.

«۴۸. تفسیر العیاشی عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ شَيْءٍ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ ثَانِيَةً فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ كُنْتُ أَجِبْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ اللَّبْطُنَ بَطْنٌ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ

[فضای این بیان امام علیه السلام به تاویل عرضی است که بعدا این را در قالب سیاق های شناور قرآن توضیح خواهیم

داد.]

إِنَّ الْآيَةَ لَتَكُونُ أَوَّلَهَا فِي شَيْءٍ وَآخِرَهَا فِي شَيْءٍ وَهُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ يَتَصَرَّفُ عَلَى وَجْهِهِ

تبیین یک آیه به صورت تاویل عرضی

۱. وجه ۱: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي

قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ.

و [استیناف] الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»

۲. وجه ۲: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي

قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ [واو عاطفه] الرَّاسِخُونَ

فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»

در آیه گاه اولش در چیزی است و آخرش در چیزی دیگر است.

این باعث می شود که بتوانیم یک آیه را به چند وجه معنی کنیم.

گاه در قرآن گفته می شود: شهید. که به حسب یک سیاق شهید یعنی شاهد. به حسب سیاق دیگر شهید یعنی مشهود.

که هر دو هم معنای مراد خداوند متعال است.

این جری نیست، بلکه تاویل عرضی است.

جری یعنی: ایه در باب فرعون نازل شده است و بعد آن را بر صدام تطبیق کنیم.

یک ظهر و بطن تاویل عرضی است، یک ظهر و بطن جری است.

پس نباید گفت که تمام بطن قرآن، جری است. که اینجا حضرت دارد با تاویل عرضی، معیار و شیوه می دهد و

استدلال می کند.

«۳۷. المحاسن أبي عن علي بن الحكم عن محمد بن الفضيل عن بشر الوائشي عن جابر بن يزيد الجعفي قال: سألت أبا جعفر عن شيء من التفسير فأجابني ثم سأته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر فقلت جعلت فداك كنت أجبتني في هذه المسألة بجواب غير هذا قبل اليوم فقال يا جابر إن للقرآن بطناً وللبطن بطنٌ وله ظهرٌ وللظهر ظهرٌ يا جابر ليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن إن الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء وهو كلام متصل متصرف على وجوه»^۸

می شود آن را به چند وجه معنی کرد. که این بطن قرآن است و از دلش تاویل عرضی در می آید.

این که حضرت در پاسخ به سوال فضیل یسار، مساله جری را مطرح کرد، از باب یک نمونه بطن قرآن است.

۳. تاویل طولی

«۱۵- معانی الأخبار أبي عن محمد الطّار عن سهل عن علي بن سليمان عن القندی عن عبد الله بن سنان عن ذريح المحاربي قال: قلت لأبي عبد الله ع إن الله قد أمرني في كتابه بأمر فأحب أن أعلمه قال وما ذاك قلت قول الله عز وجل ثم ليقيموا تفتهم و ليوفوا نذورهم قال ليقيموا تفتهم لقي الإمام و ليوفوا نذورهم تلك المناسك قال عبد الله بن سنان فأتيت أبا عبد الله ع فقلت جعلني الله فداك قول الله عز وجل ثم ليقيموا تفتهم و ليوفوا نذورهم قال أخذ الشارب و قص الأظفار و ما أشبه ذلك قال قلت جعلت فداك فإن ذريحاً المحاربي حدثني عنك أنك قلت له ثم ليقيموا تفتهم لقي الإمام و ليوفوا نذورهم تلك المناسك فقال صدق ذريح و صدقت إن للقرآن ظاهراً و باطناً و من يحتمل ما يحتمل ذريح»^۹

این بیان می تواند جری باشد، می تواند به صورت تاویل طولی باشد.

^۸ (۴) المحاسن ص ۳۰۰.

^۹ (۴) الحج: ۲۹.

^{۱۰} (۱) معانی الأخبار ص ۳۴۰.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۰

«۲- عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ - وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً - قَالَ مَنْ حَرَقَ أَوْ غَرِقَ قُلْتُ فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى قَالَ ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ.»

که این تاویل طولی است.

«عن عمر ابن مریم قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» قال من ذلك صلة الرحم، و غاية تأويلها صلتك إيانا»

این هم می شود تاویل طولی. که یک پدر و مادر مادی داریم و یک پدر و مادر معنوی داریم.

پس یک بطون داریم به نام جری، یکی تاویل عرضی و یکی هم تاویل طولی.

۴. نوع چهارم: تفسیر حرفی (بر اساس علوم غریبه)

«۳۴- سن، المحاسن مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنْ خُثَيْمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي لُبَيْدٍ الْبَحْرَانِيِّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِمَكَّةَ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا مَعْرُوفٌ قَالَ لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ وَلَكِنْ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا عَلَيْهِ دَلِيلٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ قَالَ فَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ وَلَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ فَمَا الْمَص قَالَ أَبُو لُبَيْدٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ نَسِيْتُهُ

فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ أَمْ فَلَا أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ قُلْتُ وَالْقُرْآنُ بَطْنٌ وَظَهْرٌ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَمَعَانِي وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَسُنَنًا وَأَمْثَالًا وَفَصْلًا وَوَصْلًا وَأَحْرَفًا وَتَصْرِيفًا فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ

^{۱۱} (۶) - البرهان ج ۲: ۲۸۸-۲۸۹، البحار ج ۱۵ (ج ۴): ۲۸. الصافي ج ۱: ۸۷۱.

ثُمَّ قَالَ أَمْسِكْ أَلْفٌ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ تِسْعُونَ فَقُلْتُ فَهَذِهِ مِائَةٌ وَإِحْدَى وَ سِتُونَ فَقَالَ يَا لَبِيدُ إِذَا دَخَلْتَ سَنَةَ إِحْدَى وَ سِتِّينَ وَ مِائَةَ - سَلَبَ اللَّهُ قَوْمًا سُلْطَانَهُمْ»

این تفسیر علوم غریبه، یک نوع تفسیر است که انواعی دارد، با عدد یک نوعش است، یک نوعش همان طوری است که در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم گفتیم که می فرمود: الباب بهاء الله و السین ...

در پایان باز این حدیث فضیل یسار را می خوانیم:

«۶۴ یر، بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ هَذِهِ الرُّوَايَةِ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَقَالَ **ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ** مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ»

با این روایاتی که خواندیم، بطن قرآن دیگر منحصر در جری نیست، بلکه جری بطن است و جزء تاویل است در برابر ظهر قرآن که تفسیر و تنزیل است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۱ (۲۱) (۱۴۰۰، ۹، ۲۹ / ربیع الثانی / یکشنبه)

به نظر ما تاویل معنای باطنی تکوینی نیست، بلکه هم بطن معنایی و هم بطن تکوینی را شامل می شود.

تاویل قرآن، معنای مراد بطنی است. آنجا که اهل بیت توضیح می دهند، می گویند: تاویلها فی تنزیلها.

لذا اصل تنزیل هم یک نوع تاویل قرآن است. که منظور معنای مراد در قرآن است. بلکه بطن هم معنای مراد است.

خود این نکته، کل بیان امام باقر علیه السلام را معنایی دیگر کرد.

اما در کنارش حضرت به سرعت آن را تطبیق کرده است بر جری. یعنی جری را به عنوان بطن دانسته است.

که گفتیم: در روایات اهل بیت انواع بطن داریم، که این بیان یک نمونه از آن است. این که رسول الله فرمود قرآن ظهري دارد و بطنی، ظهر تنزیل است و بطن تاویل، اما جری یک نمونه است، و ما نمونه های دیگری هم داریم.

لذا فهم ما از این حدیث این می شود: در بطنه تاویله، یک مصداق را گفته است به اسم جری.

که حال باید ببینیم که جری چیست؟ که این بحث بعدی است.

تمام آن چه اهل بیت گفتند، بیان این آیه است: و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم.

قرآن به لحاظ الفاظش همین قرآن است، اما حقیقت تکوینی هم دارد.

علامه تاویل را بطن تکوینی می گیرد و اجازه نمی دهد که تاویل شامل هیچ یک از موارد معنایی شود و جری را هم در این روایت تنزیل می گیرند.

بررسی روایات در باب تأویل

اهل بیت ان چه گفته اند، ناظر است به تاویل در قرآن. و آن چه اهل بیت می گویند: بطنه تاویله، همان تاویل قرآنی که منظور تاویل باطنی می شود.

علامه در آیه واو را استیناف گرفته است. که و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم.

در حالی که خود اهل بیت، واو را عاطفه می گیرند.

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۲

« تفسیر العیاشی عَنِ الْفُضَّیْلِ بْنِ یَسَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ ۱۲ »

علامه می گوید: اهل بیت می دانند ولی سیاق آیه با این معنی نمی سازد.

^{۱۲} (۶) تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۶۴.

« تفسیر العیاشی عن بُریدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ قَوْلُ اللَّهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ قَالَ يَعْنِي تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ إِلَّا اللَّهَ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَرسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُنْزِلًا عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ

[این که ذیل این آیه حضرت چنین می فرماید، نشان می دهد که خود ایشان در زمره راسخون هستند.]

فَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مَا نَقُولُ إِذَا لَمْ نَعْلَمْ تَأْوِيلَهُ فَاجَابَهُمُ اللَّهُ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ الْقُرْآنُ لَهُ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ فَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَهُ^{۱۳} این يعلمون، فضای معنایی است و فضای بطن تکوینی نیست.

نگوید این تاویل، تاویل بطنی تکوینی است و اصلا معنا را شامل نمی شود. بلکه در این روایات اشاره به قرآن است و حضرت این گونه معنی می کنند.

« تفسیر العیاشی عن أَبِي بصيرٍ عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَنَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ »

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۸۱

« تفسیر القمی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْقُرْآنَ زَاجِرٌ وَ أَمْرٌ يَأْمُرُ بِالْجَنَّةِ وَ يَنْزِجُ عَنِ النَّارِ وَ فِيهِ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ فَأَمَّا الْمُحْكَمُ فَيُؤْمِنُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَدِينُ بِهِ وَ أَمَّا الْمُتَشَابِهُ فَيُؤْمِنُ بِهِ وَ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ [این درباره کسانی است که راسخ فی العلم نیستند] آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا - ۱۴ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ »

^{۱۳} (۵) تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۶۴.

^{۱۴} (۴) آل عمران: ۷ و ۸.

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۸۰

« تفسیر القمی اَبی عن ابن اَبی عمیر عن ابن اُذینة عن بُرید عن اَبی جعفر علیه السلام قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ فَقَدْ عَلِمَ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ التَّأْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزَلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَعْلَمْهُ التَّأْوِيلُ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ »^{۱۵}

با این توضیحات، طبق آن روایت اصل از امام باقر علیه السلام، جری را باید جزء تاویل گرفت، نه جزء تنزیل، آن گونه که علامه فهمیده است و برداشت کرده است.

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۷

« بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ

فَقَالَ ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ [این نشان می دهد که امام باقر علیه السلام این حدیث که از اهل سنت نقل شده است را تایید می کند. تاویل هم به معنای باطنی است به طور کلی.]

منه] علامه این را زده است به تنزیل، که ناچار شد بگوید: تنزیل دو گونه است: ظهر و بطن. استاد: به نظر ما این ضمیر به تاویل بر می گردد. [ما قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ]^{۱۶} و ما جری را می دانیم.

امام باقر علیه السلام در بیان شان: یجری کما یجری.... لم تفسیری جری را هم بیان می کند.

اینجا حضرت جری را به عنوان یک نمونه از تاویل ذکر کرده است. نه این که همه موارد.

بلکه اهل بیت در احادیث دیگر نمونه های دیگر تاویل را ذکر کرده اند.

^{۱۵} (۱) تفسیر القمی ص ۸۷.

^{۱۶} (۱) بصائر الدرجات ص ۱۹۶.

تاویل معنای مراد باطنی است، و لذا آخر حدیث هم حضرت می فرماید: ما يعلم تاويله الا الله. و این ها بطون قرآن هستند. و اهل بیت کلس را می دانند.

به نظرم احادیثی که آمده است همه ذیل این آیه شریفه شکل گرفته است: و ما يعلم تاويله الا الله

امام باقر علیه السلام دارد می فرماید: من از این آیه جری و محکم و متشابه و... را می فهمم.

یکی از ادله همین است ولی این حدیث در دست علامه معنای دیگری پیدا کرد و لذا نشد از آن استفاده شود.

تاویل یعنی معنای مراد که این هم الی ماشاءالله زیاد است.

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۸۳، حدیث ۱۴

« معانی الأخبار أبي عن سعد عن البرقي عن محمد بن خالد الأشعري عن إبراهيم بن محمد الأشعري عن ثعلبة بن ميمون عن أبي خالد القمّاط عن حمران بن أعين قال: سألت أبا جعفر عن ظهر القرآن و بطنه فقال ظهره الذين نزل فيهم القرآن [تفسير رسمي و ظاهري قرآن] و بطنه الذين عملوا بأعمالهم يجرى فيهم ما نزل في أولئك » اینجا نوع جری را هم توضیح می دهد. لطف جری را دارد توضیح می دهد. آنچه در حق آن ها نازل شد به کل تنزیلی، جاری می شود برای آن ها به شکل تاویل.

نازل شده است قرآن بر تنزیل و تاویل. و در آن تاویل خوابیده است و خدا مثل بشر نیست که محدودیم، بلکه خداوند متعال ازل تا ابد را دیده است که بر اساس آن دارد صحبت می کند.

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۷

« بصائر الدرجات أحمد بن محمد عن البرقي عن المرزبان بن عمران عن إسحاق بن عمار قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن للقرآن تأويلاً فمنه ما قد جاءَ ومنه ما لم يجئْ فإذا وقع التأويلُ في زمانٍ إمامٍ من الأئمة عرفه إمامُ ذلك الزمان »

^{۱۷} (۳) معاني الأخبار ص ۲۵۹.

^{۱۸} (۵) بصائر الدرجات ص ۱۹۵.

اینجا تاویل را مستقیم زده است به این که برخی از آن آمده است و برخی از آن نیامده است.

لطف این مساله خفایی است،

...

هستند کسانی که ظاهرشان مسلمان است، ولی امام می داند که او منافق است.

امام معصوم وقتی وقت تطبیق آیه ای آمد، می داند که این آیه بر چه کسی در این زمان منطبق می شود.

یعنی امام معصوم می داند که در سال ۱۴۰۰ این آیات چگونه و بر چه کسی تطبیق می کند.

بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۹۸

« بصائر الدرجات الفضل عن موسى بن القاسم عن ابن أبي عمير أو غيره عن جميل بن دراج عن زرارة عن أبي جعفر ع قال: تفسیر القرآن علی سبعة أحرف منه ما كان و منه ما لم يكن بعد ذلك تعرفه الأئمة »^{۱۹}

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۲ (۲۲) (۱۵، ۹، ۱۴۰۰ / ۱ جماد الاولی / دوشنبه)

در این جلسه توضیحاتی در خصوص قرائات و قرائت صحیح و راه رسیدن به آن داده شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

^{۱۹} (۲) بصائر الدرجات ص ۱۹۶.

بررسی اندیشه علامه درباره تاویل

مطالب روایی که خواندیم و بحث روایی که علامه کردند و در عین حالی که خیلی زحمت کشیدند، و کمتر کسی در حد ایشان کار کرده است، در عین حال، با بحث های روایی اهل بیت مطابق نیست. البته در فهم برخی از مطالب. چون تاویل را از معنای اصلی اهل بیت به هم زده است.

لذا خود این یک خللی ایجاد کرده است و کل روایات به گونه ای دیگر فهمیده شده است و محتوا و سرایت های اهل بیت در باب آیه «و ما یعلم تاویله الا الله» نیز با برداشت علامه طباطبایی سازگار نیست. با این توضیح می توان گفت حتی خود آیه می گوید: تاویل به معنای بطن تاویلی هم هست. اما علامه تاویل را باطن تکوینی گرفته است.

عملاً سیاق بحث که می بینیم و ظهور آیات که می بینیم این است که دنبال تاویل و معنای مراد خودشان می گردند. یتبعون ما تشابه...

ظاهرش این است که منظور از تاویل، تمام بطون قرآن است و در همین آیه تاویل بیشتر با معنی می خورد تا بطن تکوینی.

علامه حتی استشهاد به تاویل در خود قرآن کرده است که این هم باید بررسی شود که ظاهراً درست نیست.

آیات این گونه نیست و حتی جریان خضر، بحث تاویل خیلی معنای واضحی دارد. جریان حضرت خضر تاویل حوادث است که معنایش رسیدن به مغزا و مراد و باطن فعل است.

مثلاً سیل آمد که قرار بود بلای بزرگتری را دفع کند. یک سیل دیگری می آید می گویند به عنوان بلای گناهان شما بود.

حضرت خضر شما چرا آن شخص را کشتی؟ به چه دلیل؟ به این دلیل می گوید: این تاویلش است که منظور: بیان مغزای حوادث است.

تاویل اصلش به معنای رجوع به اصل است. لذا تاویل خواب یعنی: تعبیر خواب.

گاه تاویل به معنای مآل است.

این که همه تاویل ها را معنی کنیم: ناظر به حقیقت و واقعیت و تکوین، این کم لطفی است.

تک تک این ها را باید در جای خودش بحث کرد که چگونه است.

انواع تاویل:

۱. تاویل حوادث.

۲. تاویل حروف.

۳. تاویل خواب.

۴. تاویل هستی شناسانه. که علامه این معنی را معتقد است.

۵. تاویل باطنی طولی.

۶. تاویل عرضی

جالبست که عرفا همه این تاویلات را دارند. مقصود پشت صحنه، فلسفه عمل ازسوی خدا و...

با این بیان: چه اشکالی دارد: تاویل یک معنای لغوی خاصی دارد که هر جا دارد کار خودش را می کند.

معنای مراد و سطوحش. تاویل تکوینی درست است در خود قرآن هم شاهد داریم، اما منحصر در او هم نیست.

تاویل به معنای تفسیر است،

تا اینجا آن بحث روایی که باید می کردیم انجام دادیم.

یک بحث روایی دیگری باید داشته باشیم و آن هم بحث تطبیقات جری ای است که اهل بیت علیهم السلام خودشان انجام دادند. که این را الان نمی گوییم، بعدها در اثناء به بیان مختار در جری رسیدیم، خواهیم گفت.

بحث قرآنی تاویل را باید به همه گستردگی اش توضیح دهیم تا مشخص شود که تاویل عرفانی، بطن تکوینی و بطن معنایی قرآن است. که این را برای دوستانی که قرار است در کتاب تاویل گنجانده شود، بگوییم.

تاویل قرآن، لفظ و معنی دارد، تاویل هستی شناسانه هم دارد.

تاویل تکوینی به لفظ و معنی ربطی ندارد.

ما انواع تاویل داریم.

تاویل آیات و الفاظ قرآن هم داریم که رسیدن به معنای مراد است هم داریم. حتی گاه تاویل گفته می شود به گونه ای که حتی شامل سطح هم می شود.

تعریف جری

جری یک نوع تطبیق دادن و انطباق آیات بر مصادیق (حتی یک جامع هم می تواند مصداق باشد و لزوم ندارد که فرد باشد) و موارد (با تمام احوال که حتی می توند درونی هم باشد) که یک نوع جاری کردن آیه بر زمان ها و مکانها و بلکه مصداق عینی آیه در شرایط و احوال گوناگون است.

صریح آیات و روای مستقیمش، یک مورد خاص را نمی گوید، بلکه کلی می گوید و بعد تطبیق می شود.

تطبیق اساسا بر دو نوع است:

۱. گاهی از مورد به مورد است. که نوعا این گونه است. از مصداق به مصداق و از موقعیت به موقعیت است.

مثلا در باب جنگ احد است و ما در مورد جنگ دیگری پیاده می کنیم. یا در باب فرعون است و ما در باب صدام پیاده می کنیم.

موقعیت عام است، شامل زمان و مکان و فرد و... همه می شود. آیات فراوانی داریم، جریان انبیاء چقدر در قرآن آمده است، از حضرت آدم و نوح و موسی و عیسی و خود پیغمبر علیهم السلام.

به تعبیر اهل بیت، اگر شخص مُرد، آیه که نمی میرد، بلکه باید استمرار داشته باشد و دارد.

لذا آیه از موقعیتی به موقعیت دیگری می رود. منظور از موقعیت، زمان و مکان و شرایط و افراد و... همه را شامل می شود.

جریان فرعون و موسی را می شود در جای دیگر پیاده کرد.

در قرآن گاه به گونه ایست که از آیه فرار سیاقی می کنیم. که خود آیه این گونه می کند. و لذا ما تردید می کنیم که آیا این تفسیر است یا جری است؟

خود تفسیر گاه می تواند خودش را ارتقا دهد. حتی در تفسیر در سطح و تفسیر مباحثی که هستیم. که آیا این جری است یا

مهم این است: ما فرد بارز جری را بدانیم، بقیه اش سخت نیست. بعدا ممکن است در تطبیق مختلف شود. که مثلا یک تقید موقعیتی ندارد و یا کسی ممکن است بگوید: این تقید هست.

نکته این است: باید تلاش کرد نشان داد که آیا حذف موقعیت در خود تفسیر خوابیده است یا خیر؟ که اگر خوابیده است از یک موقعیت به موقعیت دیگر می شود جری.

تطبیق از موقعیت به موقعیت و از مورد به مورد و از شخصی به شخصی و از مکانی به مکانی و....

آیه مستقیم درباره فرعون است که ما آن را درباره صدام پیاده می کنیم.

بیان نوع دیگری از جری (جری کلی)

اما یک نوع تطبیق دیگری هم داریم.

علامه در جایی که می خواست جری را تعریف کند، مثل قرآن در اسلام یا آخر سوره حمد یا در ج ۳. همیشه به صورت مورد به مورد گفته است.

گاهی جری منحصر به موقعیت به موقعیت نیست، بلکه گاه کلیاتی است. آیه کلی گفته است، مثلاً: کل نفس ذائقة الموت، .. برخی جاها هم کلی صحبت می کند، برخی می گویند: برخی از آیات مثل یا ایها الذین آمنوا، مخصوص دوره رسول الله است و برخی می گویند: قدرت دارد که عام باشد.

در یا ایها الذین آمنوا، برخی شواهدی هست که ناظر به دوره رسول الله است.

۱. جری در مواردی که خفاء دارد.

اما برخی موارد هست که کلی است. این کلی ها، موارد خاصی است که یک نوع خفاء در خود دارد در جری، گاه این هم می شود به عنوان انطباق. تطبیق کلی بر جزئی. البته نه تطبیق کلی بر جزئی مستقیم خودش. مثل: اقيموا الصلاة. که زید و عمرو و بکر و... همه را شامل می شود. این جری نیست، بلکه تفسیر است. که این ها افراد مستقیم آن هستند.

این انحلال به افراد، جری نیست.

جری در جایی است که یک نوع خفاء باشد یا یک نوع افزوده باشد.

مثلاً: اوتوا العلم. ما نمی دانیم اوتوا العلم منظور کیست؟ معنای اوتوا العلم را می دانیم ولی نمی دانیم که مصداقش کیست. نمی دانیم آقای حسن جزء این اوتوا العلم هست یا خیر؟

اینجا یک نوع تشخیصی مصداقی وجود دارد. یعنی: رفتیم در مصداق جستجو کردم و در این آقا یافتیم.

به تعبیر دیگر این نیاز دارد به تطبیق درست موضوعی که یک نوع خفاء دارد

وگاه یک نوع افزوده وجود دارد.

اینجا هم تطبیق مصداقی کرده ایم. اینجا هنر اصلی چیست؟ رفته است موقعیتی را تشخیص داده است و می گوید: ذیل این آیه می گنجد.

در جایی که خفاء هست، این یک نوع تطبیق مصداقی ویژه است. و این قدرتی است که اهل بیت علیهم السلام دارند در تاویل آیات. اهل بیت تمام مصادیق را می شناسد و بر اساس آن می گویند که این آیه به چه دلیل بر آن مصداق تطبیق می کند.

در روایاتی که از اهل بیت درباره اول و ثانی است، تطبیق کرده اند بر همام و... (استاد حدیث را نخوانند!) این یک نوع تطبیق و تشخیص مصداقی است.

۲. جری در جایی که افزوده دارد.

گاه تطبیق مصداقی است و صرف انحلال افرادی نیست، اما یک نوع افزوده وجود دارد. مثلاً: اتقوا الله.

که تقوای در منبر، غذا، در درس و ... که این ها تقوای افزوده است، در عین حالی که اتقوا الله است. این ها اتقوا الله خاص است. بسیاری از روایات اهل بیت چیزی گفته شده است که به شکل خاصی توضیح داده اند.

تقوای خاص در منبر، تقوای خاص در درس خواندن و...

گاه شخص از حضرت می پرسد آیه به چه معنایی است؟ حضرت حال او را می بیند و چیزی می فرماید به حسب آن شخص. این یک نوع جری است.

این همان است که اهل بیت فرمودند: از سطح و ظهر رفته است به بطن.

برخی از پس این کار بر نمی آیند، می گویند: این که تفسیر نیست.

اتقوا الله یعنی: مراقب ...

پس یک جری از موقعیت به موقعیت است، ...

این افزوده ها به حسب افراد و اشخاص و شرایط افزوده شده است.

لذا می گویند: اتقوا الله یعنی: مراقب باش سر منبر حرف شخصی نزن!

حال که می گوئیم: تطبیق دادن و انطباق آیات، گاه انطباق از موقعیت به موقعیت و گاه انطباق کلی بر جزئی است که اینجا باید چیزی باشد که از آیه به دست نیاید.

برخی از این تفسیر چند مور می گویند، آنقدر عینیت پیدا می کند که حد ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۴ (۲۴) (۱۴۰۰، ۹، ۲۱ / ۷ جماد الاولی / یکشنبه)

انواع جری

۱. تطبیق مورد به مورد و مصداق به مصداق. مثل آیه فرعون را بر صدام تطبیق کردن. این هم تفسیر است و مراد جدی خداوند متعال است.

۲. برخی از مواردی که نوعی خفا و افزوده دارد. به گونه ای که وقتی می خواهیم کلی را بر آن تطبیق کنیم، احساس می کنیم که از ظهور آیه به دست نمی آید. مثلاً الذین اوتوا العلم را می شناسیم، اما نمی دانیم که فلان شخص هم آیا مصداقش هست یا خیر؟ آیه گفته است که هر کسی که صاحب علم است، اما نمی دانیم که این آیه هم هست یا خیر؟ گرچه خداوند متعال خودش می داند. اما ایما هم می داند که این آقا مصداق عالم یا کافر یا منافق است. اوتوا العلم بودن اهل بیت مشخص است، اما مردم نمی دانند ولی در روایت اهل بیت می گویند: این ها ما هستیم. که این ها از صریح آیه به دست نمی آید. بلکه از ..

- یا مثلاً گفته می شود: اتقوا الله. بعد به کسی که منبر می رود به او گفته می شود بر روی منبر حرف های شخصی نزن و تقوا پیشه کن.

- یا مثلاً: واستعينوا بالصبر و الصلاه. معنای صبر و صلات روشن است. که گفته اند: صلات یعنی: مطلق کار دعایی و ارتباطی با خدا. صبر را اهل بیت گفته اند: روزه. با این تفسیر، صبر یعنی روزه، روزه یکی از مصادیق خفی اوست. که انسان احساس می کند این آن نیست. اینجا یک نوع تطبیق است، اما خفی است. به حسب عادی و ظاهر، صبر روزه نمی شود، ولی اهل بیت این را گفته اند. اینجا یک نوع جری است، اما جری مخفی که افزوده ای دارد و آن باعث شده است که در کار آمده است.

- ذیل آیه ۳۳ زمر

« تفسیر القمی إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ - ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ » یعنی امیر المؤمنین ع و من غصبه حقه ثم ذکر أيضا أعداء آل محمد و من کذب علی الله و علی رسوله و ادعی ما لم یکن له فقال فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالْصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ یعنی لما جاء به رسول الله ص من الحق و ولایة امیر المؤمنین ع ثم ذکر رسول الله و امیر المؤمنین ع فقال - وَالَّذِي جَاءَ بِالْصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ یعنی امیر المؤمنین ع أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ^{۲۰}

که اینجا نوعی تطبیق خفی است، در عین حال که اثبات امیرالمومنین است، در عین حال به نوعی نفی اول و ثانی است. تفسیر یقیناً همه مصادیق را می گیرد، مصداق بارز را هم یقیناً می گیرد. علامه گفته است این ها از تطبیق مصداق و از نوع جری است.

استاد: این ها از باب تطبیق مصداقی و مصداق بارز است.

اما اگر مصداق بارز باشد، گاه تفسیر است و حتی جری نیست.

جری در جایی است که نوعی خفا و یا امر افزوده دارد که از مستقیم و مباشر آیه به دست نیاید.

- نمونه دیگر «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله»

که اگر خفا داشت، می شود جری و اگر خفا نداشت و بلکه از باب مصداق بارز باشد، می شود تفسیر.

^{۲۰} (۴) الزمر: ۳۰ و ۳۱، و ما بعدها ذیلها.

^{۲۱} (۵) تفسیر القمی: ۵۷۷.

اگر.. به روایات صریح اهل بیت نگاه کنید، معمولاً ذیل جری ...

پس ما با دو نوع جری روبرویم:

۱. موقعیت به موقعیت و مصداق به مصداق.

۲. از باب تطبیق کلی بر جزئی. که اهل بیت از باب مفاد اصل جری که جاری است کمجری الشمس و القمر.

جری هر دو را در بر می گیرد.

جری نوع اول که خود انواعی پیدا می کند، جری طولی و جری عرضی. که علامه گفته است، این ها پابرجاست و بعداً خواهیم گفت.

انواع جری، خیلی کار می رسد.

جری تمدنی

عمده جری هایی که اهل بیت انجام داده اند، جری ولایی-سیاسی انجام داده اند. جنبه سیاسی اش که معلوم است، ولایی اش هم جنبه باطنی پیدا می کند.

آن چه در روایات آمده است: ثلث قرآن در باب ماست و ثلث آن در باب دشمنان ما.

این یک نوع جری ولایی-سیاسی است.

مثلاً آیه ای که در روز غدیر نازل شد، این جری نیست، بلکه تفسیر است. که درباره امیرالمومنین علیه السلام آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شده است. یا آیه انما ولیکم الله و رسوله ... این ها هم در باب حضرت امیر علیه السلام است. این ها شأن نزول است که تفسیر است.

بسیاری از موارد جری، از باب جری ولایی-سیاسی است. ک عمدتاً این در کار اهل بیت علیهم السلام است.

- جری سلوکی . که گاه در کلام اهل بیت علیهم السلام هست. مثل تطبیق صبر بر صوم.

جری ولایی-سیاسی هم بی دلیل نیست، چون قرآن قرار است خط مستقیم را حفظ کند، این باید ولایتش جدی شود. که مقصود مهم قرآنی اهل بیت را می کشاند که حتما تطبیق کند.

لطفش این است که اهل بیت به حسب موقعیت ها انواع تطبیق ها داشته باشند. که در کنارش هم مس..

جری تمدنی ما را راحت از یک موقعیت به موقعیت جدا می کند و در عین حال تمام محتوای قرآنی هم حفظ می شود.

- مثلاً: و اعدوا لهم ما استطعتم و من رباط الخیل....

که در رباط الخیل را در ظاهرش نمی ایستیم، بلکه روح کار همان ما استطعتم است که امروز به حسب شرایط امروزی باید در نظر گرفت.

- بیعت در دوره رسول الله بوده است. اما آیا در این دوران، بیعت را به همان معنی نگاه داریم؟!

مجتهدین اینجا جری می کنند، اما عنوان نمی دهند. حتی در اصول هم دارند، ولی بحثی را عنوان نداده ند. لذا در مباحث اصولی باید این مباحث جری مطرح شود.

الزام سیاسی در آن زمان با بیعت بوده است. اما این الزام سیاسی در این دوره باید چگونه باشد؟ به لحاظ تمدنی باید بررسی کرد در این دوره چگونه باشد مساله بیعت.

پس انواع جری داریم:

۱. تمدنی

۲. سلوکی

۳. سیاسی-ولایی

حتی بسیاری از مباحث علوم انسانی اسلامی ما نیاز به جری دارد. که اگر کسی در هر دو ساحت مجتهد باشد می تواند جری های زیبایی انجام دهد. که سیرت دینی را در صورت علوم انسانی بیاورد و منتقل کند.

در بحث های مالی در قرآن تقید صوری دارد که این تقیدهای صوری گاه لازم نیست عینا بیاید.

جری را خیلی کم نیست، بلکه خیلی گسترده است.

باید توضیح داد که لم کار در جری چیست؟

رفتن به عمق و از عمق به سمت سویه دیگر رفتن است.

نباید به ثابت و متغیر بودن کار داشت.

حتی می شود از یک ثابت به ثابت عمیق تر پیش رفت.

تفسیر به رأی یعنی: آن چه با مرادالله سازگار نباشد.

استاد: کسی اگر بلد نیست و همینجوری می گوید، و نمی تواند مستند کند، ولو درست هم بگوید، این تفسیر به رأی است.

مبانی جری در قرآن

آیا از قرآن می شود استفاده کرد که باید این راه را طی کنیم یا خیر؟

باید این روش را از قرآن به دست آورد و با قرآن می شود صحه گذاشت. وبعد می شود گفت: نتایجی گرفت.

۱- دسته ای از آیات هست که قرآن را به عنوان کتاب هدایت همه مردم و در همه اعصار می داند.

برخی کتاب ها تاریخی است. که از آن باید توقع تاریخی داشت. این کتاب قرار است گزارش از گذشته و آن چه واقع شده است بدهد.

اما اگر یک کتابی قرار باشد که کتاب هدایت همه باشد تا روز قیامت، که خود خداوند در قرآن چنین می گوید که می خواهد کتاب هدایت همگان باشد تا قیامت. وقتی حضرت نوح را می گوید، آیا فقط در حد همان دوران است و این که نزدیک به نصف قرآن درباره انبیاء است پس باید برای همان دوران باشد؟!

باید توجه به مبانی متن شناختی قرآن داشت.

اگر کسی کتابی را نوشته باشد که هر کسی هر جوری آن را خواند، هر برداشتی که خواست داشته باشد.

مبنای متن شناختی خیلی اثر دارد و نوع استفاده از متن را جهت می دهد که باید آن را چه کنیم.

متنی که قرار است مراد مولف را داشته باشد، این را باید بر اساس مبانی متن شناختی به دست آورد که او برای چه نگاشته است.

قرآن مبانی متعدد متن شناختی دارد، چه به لحاظ ادبی، چه به لحاظ محتوایی و ..

این که قرآن تبیاناً لکلّ شیء است، در این صورت توقعتان از قرآن چه می شود؟

نوع توقع از یک متن بر این اساس به دست می آید.

ما باید ان چه قرآن گفته است که می توان از آن مبانی جری را به دست بیاوریم، را بررسی کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۵ (۲۵) (۹،۲۲، ۱۴۰۰ / ۸ جماد الاولی / دوشنبه)

جری نوعی تاویل است و معنی المراد است، که هرگاه تنزیل در برابر تاویل قرار می گیرد، بیان اهل بیت را توضیح دادیم.

اشاره قرآنی مختصر به ما يعلم تاويله الا الله كرديم.

بعد از اين گفتيم شروع كنيم انواع جري را.

مبنای قرآنی (تفسیری) جری

دلیل اول: آیاتی که در باب للعالمین بودن قرآن و رسول است

آیا قرآن خودش اجازه داده است که جری صورت بگیرد یا خیر؟

علامه از هدایت برای جهانیان و جاودانگی، اشاره ای کردند.

آیات فراوانی است که نشان می دهد این قرآن نازل شده از سوی خداوند متعال در همه زمان ها و مکان هاست و محدود به دوره حضرتش نیست. گرچه در باب رسول الله ناظر به حوادث زمان آن حضرت است و حتی نسبت به انبیاء علیهم السلام.

مواردی که قرآن مطرح می کند، در این زمینه بسیار صحبت کرده است، این یک مبنای متن شناختی قرآن است که باید دید خود قرآن چه تلقی ای از خودش دارد در خصوص ..

خود خداوند می گوید: من که وحی کردم، میدانم که منظورم چیست و برای چه این گونه وحی کردم؟

قصدم این است: به همه انسان ها و در همه اعصار بگویم.

کلیاتی که گفتیم، برای همه اعصار است، جزئیات و مصادیقی هم که گفتیم، برای همه اعصار است. چون قرآن برای همه اعصار است.

آیات فراوانی است.

بررسی آیات ناظر به مبنای جری

بقره، ۱۸۵

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ»

آل عمران، ۱۳۸

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»

نحل، ۸۹

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»

لقمان، ۲ و ۳

«هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ»

فصلت، ۴۴

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ»

جاثیه، ۲۰

« هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ »

یوسف، ۱۰۴

« وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ »

دسته دوم: آن ها که در باب رسول الله آمده است

سبا، ۲۸

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ »

انبیاء، ۱۰۷

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ »

با این توضیح، فلسفه دین رسول الله، برای جاودانگی است

اعراف، ۱۵۸

« قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً »

دسته سوم: تاکید بر خاتمیت رسول الله

احزاب، ۴۰

« مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ »

ما تاکید روایی داریم که لانی بعدی، بلکه اینجا در قرآن همه مفسران از این آیه ختم رسل فهمیده اند. که معنای این است که این دین حضرت رسول تا قیامت قرار است بماند و بعد از او دیگر دینی نمی آید.

انعام، ۱۹

« وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ »

پس قرآن آمده است برای همه اعصار، رسالت حضرت رسول هم برای همه اعصار است.

پس از لسان خدا می توان گفت: تلقی من این است که این کتاب را تا روز قیامت برایتان فرستادم.

و این کتاب را برای همه فرستادم. گرچه درباب رسول الله و حضرت نوح و حضرت موسی و... خیلی صحبت کردم، ولی همه این ها را گفتم، برای همه جهانیان.

برای همه زمان ها و همه مکان ها و همه شرایط.

اگر مرادش این بود: جریانات حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول را نگاه دارید، برای خودشان، آخرش چه می ماند؟

در حد یک دهم قرآن.

یعنی: خداوند جریان حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت رسول را گفته است که در حد همان دوره باشد؟!

چند مورد غیر از این هم هست که به صورت کلی است؟!

یا این که هر آن چه گفتم، همه اش هدی للعالمین است.

هم جزئیات و هم کلیات، همه اش را برای هدایت گفت است.

هیچ مسلمانی نیست که بخواهد به قرآن تن دهد، مگر این که آن را خطاب به خودش نداند.

این که قرآن جزئی گفته است، دلیل دارد، چون اگر کلی می گفت، برای دیگران جا نمی افتاد.

اکثری مردم اگر کلی بشنوند درست درک نمی کنند، ولی اگر آن را در قالب یک مثال و جزئی بیان کنید، درک می کنند.

بحث جری این است: که آیا خود قرآن تحمل جری را دارد یا خیر؟

این بحثی است که بعداً خواهیم گفت که آیا جری برای همه هست یا خیر؟

بحث این است الان:

در قرآن این هم جزئیات داریم و همه اش بی فایده؟! که اگر این باشد، تخصیص اکثر پیش می آید.

پس این طور نیست.

پس خداوند خواسته است که در با این بیان خودش، قصد کرده است هدایت همگان را.

نحوه قصد موارد جری

حال که خدا قصد کرده است، چگونه قصد کرده است؟

۱. مراد اجمالی. من فرعون را گفتم، که علو و استکبار دارد، اما هر کسی این را دارد، شما بر آن هم تطبیق

دهید.

تمام رسایل رمزی-تاویلی که فیلسوفان نوشته اند، مرادشان همه سالکان است، که اجمالا می داند و تمام سالکان را قصد کرده است. اما اجازه می دهم.

۲. مراد تفصیلی.

که علاوه بر این که فرعون را قصد کرده است، تک تک کسانی که استکبار و علو دارند هم مقصود خداوند متعال هست. که صدام و هلاکو و چنگیز و تیمور و... همه را شامل می شود.

مراد خداوند متعال به کدام نحو است؟

قطعا به شکل تفصیلی قصد کرده است که دریایی می شود. آیاتی داریم که خداوند متعال به ریز و درشت تا قیامت خبر دارد.

انعام، ۵۹

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»

یعنی: ریز و درشت همه چیز در کتاب مبین هست. که می شود علم ربوبی که از همانجا کتاب مبین نازل شده است. در کتاب مبین، ریز و درشت بود، بیان قرآنی که در باب فرعون داشت، تک تک افراد با تمام خصوصیاتش را قصد کرده است.

پس خداوند متعال همه را قصد کرده است به نحو تفصیلی. این فرق قرآن است با تمام کتاب ها.

یونس، ۶۱

«وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»

در قرآن تمام جزئیات به صورت تفصیلی قصدشده است با تما جزئیات.

مثلاً علو و استکبار که در فرعون بود، با صدام ممکن است که درجه اش فرق کند. ولی حتی اختلاف درجه هم در علم الهی وجود دارد. حتی آن آیه را بر این اساس باید چندجور تفسیر کرد.

جزئیات را با تمام حدش شامل می شود.

این تعبیر اهل بیت که فرموده اند: نزّلّت ... چرا اهل بیت می گویند: نزّلّت؟

بلکه باید بگوید تنزیل شده است در آ «جا، و این می شود تنظیر و تاویل! در حالی که این گونه نگفته اند.

لذا تعبیر نزّلّت، دقیق است.

در حدیث هست که کل قرآن به تنزیل و تاویلش مراد خداست.

چه کسی می تواند این کلام اهل بیت را با تمام جزئیاتش را تفسیر و تبیین کند؟ اهل بیت علیهم السلام.

هدایت از هیچ آیه ای حذف نمی شود.. هدایت آیه را با همین شکل تصحیح می کنیم.

لذا المص هم هدایت دارند.

بر این اساس، آیات دو گونه است:

۱. کلی. جری نوع اول است. که غیر از انحلال افرادی و افضل مصادیق است. در جایی جری معنی می شود

که نوعی خفا باشد.

۲. جزئی

قرآن چه کلی و چه جزئی اش، همیشه زنده است. اما مراد سطح اول نه، بلکه مراد سطح دوم که می شود باطنی.

با این توضیح، همه مراد الله است، اما تفسیر به معنای مراد در سطح مباشر تفسیر اخص است، اما تفسیر عام، هم ظاهر

و هم باطن را شامل می شود.

استاد: کمتر مفسر و حتی مومنی دیدم که جری انجام نداده باشد.

علامه گرچه بنا نداشت که جری داشته باشد، ولی در المیزان چندین جا این کار را کرده است. از جمله علامه ذیل دار ایمان و دار کفر، می گوید: الان هم باید از دار کفر به دار ایمان رفت و کوچ کرد.

نمی شود که آیه در همان مورد خودش متوقف است، بلکه باید آن را نشر داد. لذا این که اهل بیت فرمودند: این قرآن ثلثش در حق ما و ثلثش در حق دشمنان ماست. یعنی: آنجا که درباره انبیاء صحبت می کند، باید ما را هم بفهمید. آنجا که در باب دشمنان انبیاء صحبت می کند، باید دشمنان ما را هم بشناسید.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۶ (۲۶) (۹، ۲۳، ۱۴۰۰ / ۹ جماد الاولی / سه شنبه)

مبنای قرآنی (تفسیری) جری

اولین مبنی، مبنای هدی للعالمین، که خداوند این گونه از متن قرآنش توقع دارد. خداوند این گونه خبر می دهد که من این گونه نگاشتم و این گونه وحی کردم، این آیات برای هدایت است. یک بیان هم رسول جهانی است.

یکی هم خاتم الانبیاء بودن رسول الله است. به عنوان خاتم النبیین.

تتمیم آیه خاتم النبیین

لازم بین خاتم بودن این است که ما هدایت مردم تا قیامت را داریم. لازم بین این است که این رسول همیشگی است و لذا این کتاب باید تا قیامت جواب دهد.

لوازم بین پی در پی، این است.

فصلت، ۴۲

طبق یک تفسیر

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»

طبق این معنی که: آن چه انبیاء پیشین آوردند، نسخ می شود، اما این آیه که گفته است بطلان بر آن عارض نمی شود، یعنی نسخ ناپذیر است و بطلان ناپذیر است. که علامه این را استفاده کرده بود، در ج ۱ المیزان، که گفته بود: الاعتبار العقلی یساعده.

اینجا اینجور معنی شود: نسخ نوعی بطلان است و قران نسخ ناپذیر است و در نتیجه بطلان ناپذیر است.

که علامه این آیه را جایی جور دیگر معنی می کند و در این بحث این گونه معنی کرده است.

این کار علامه یک نوع تاویل عرضی است که البته علامه آن را قبول ندارد. گرچه اگر به علامه بگویید می گوید: باطل را آن قدر عام می گیرم که همه را شامل شود. همان طور که ذیل الصمد این کار را کرده است که یک معنای جامعی در نظر گرفته است که همه معانی آن را ذیل خود می گیرد.

این ادله را که گفتیم، مراد اجمالی و مراد تفصیلی. که گفتیم همه این ها مراد تفصیلی خداوند است و لذا همان موقع که خداوند درباره فرعون می گوید، صدام را هم دیده است.

این یک سبک استدلال است، لازمه چنین تفسیری، این است که جری هم نوعی استدلال است.

اما تفسیر مباشر نیست.

خود قرآن این را می گوید: تاویل قرآن. ما یعلم تاویله الا الله. تاویل یعنی: مراد خدا. جری هم جزء مراد خداست ولی باطن، و باطن هم جزء قرآن است و نازل شده است. با این بیان، عملاً ما با مراد الله روبرویم، هست، ولی از اول روبرویم.

دلیل دوم در باب جری

که اگر این توضیح را دقت کنید، می گویند که جری می شود تفسیر رسمی. به این بیان:

قرآن خودش خط داده است که اگر من جزئی ای را گفتم، موارد دیگر هم منظورم هست. قاعده کلی می گویم که و در جاهای دیگر هم همین طور است. و توضیح داده است که جای دیگر چطوری است. جری به صورت کلی گفته شده است، ولی با مراد خدا جری تفصیلی می شود.

این موارد، در سوره انعام زیاد است.

انعام، ۱۰۸

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

یعنی: امت های دیگر هم به همین شکل عمل می کنیم. به همه امت ها زینت می دهیم که عملشان را خوش می بینند. اینجا گذر از موقعیت به سمت کلی است. یعنی: فقط این امت مشرک اینجور نیستند، بلکه هر امت مشرک دیگری هم باشد، همین طور هستند.

این بیان، ما را از موقعیت می کند و به شکل کلی در می آورد. نه فقط با مشرکان مکه، بلکه با هر امت مشرکی این گونه عمل می کنیم.

انعام، ۱۱۲

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ قَدْ رُفِعَ لَهُمْ وَمَا يَفْقَهُونَ»

یعنی الان این گونه است، در گذشته هم همین گونه بوده است.

انعام، ۱۲۲

«أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» چه این کافر و کافر دیگر

انعام، ۱۲۳

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»

این بیان جرأت می دهد که بگوییم: هم در دوره رسول الله این گونه بوده است، اما در هر دوره ای هم اکابر مجرمین این گونه بوده اند.

انعام، ۱۲۹

«وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

هرجا ظلم و ظالمی هست، بعضی از ظالمین را ولیّ برخی از ظالمین دیگر قرار می دهیم و خداوند را ناراحت کرد و تو را به جایی می رسانیم که به پایان خطّ برسی!

اصل حرف این است: اولاً موقعیت رسول الله است، ولی این موقعیت قابل سرایت است.

اعراف، ۱۰۱

«تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ» چون عناد و جحودی که دارند و کنار نمی آیند، خداوند می فرماید: این ها ایمان نمی آورند و بعد می فرماید: خداوند بر دل کافر مهر می زند و نمی گذارد دیگر ایمان بیاورد.

این تلک القرى فقط خصوص همان موارد است یا همه قری را شامل می شود؟

اعراف، ۱۵۲

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ»

هر کسی که افترا ببندد به خداوند متعال، این جزا برای او هست. نه این که فقط درباره بنی اسرائیل باشد، بلکه درباره همه اقوام جریان دارد.

اعراف، ۱۶۳

«وَسُئِلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»

این قاعده کلی است گرچه در باب آنهاست: بما كانوا يفسقون.

اما اگر اهل ایمان باشند و اهل فسق نباشند، خداوند این امتحانات را کم می کند.

لذا هر جا فسق بود، خداوند متعال امتحان را تشدید می کند. یکجا پول، یکجا شهرت و یکجا شهوت و.... است.

- این روند، روند اصلی رسیدن به جری است، بعدا تحلیل فنی اش را می گوئیم.

یونس، ۱۲

«وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا [یعنی در همه حالات] فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ، [وقتی مشکلتش برطرف شد، جوری رفتار می کند که گویا هیچ مشکلی نداشته است.] كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

این قاعده کلی است، که هر جا مسرفین باشند، این گونه است که عملشان برای آن ها تزئین می شود.

ما بعدا خواهیم گفت: این هم یک نوع جری در جری است.

یونس، ۱۳

«وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ»

انبیاء آمدند با بیناتشان، اما ایمان نیاوردند، لذا خداوند متعال آن ها را هلاک کرد، و ما این گونه با قوم مجرم برخورد می کنیم.

واقعیت این است که در این آیه بحث هلاکت قرون است، تمام بحث های هلاکت قرون که در قرآن آمده است، این ها همه معیار داده است.

یونس، ۷۴

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ»

ما اینچنین قلب های کسانی که معتدی شدند، مهر می زنیم.

یونس، ۱۰۳

«ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ» بر عهده ماست و ما می بایست چنین کنیم که مومنان را نجات دهیم.

در بحث نظام احسن، مساله حضرت یوسف و جریانش را گفتیم، خداوند می فرماید: کذلک نجزی المحسنین

یوسف، ۵۶

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

ما اجر محسنین را ضایع نمی کنیم، و این مخصوص حضرت یوسف نیست، بلکه این را درباره هر محسنی در هر جایی باشد، اجرا می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۷ (۲۷) (۱۴۰۰، ۹، ۲۹) / ۱۵ جماد الاولی / دوشنبه

۱. جری را گفتیم یک نوعش از یک مورد به مورد دیگر

۲. نوع دیگرش از کلی به جزئی است که از مستقیم لفظ به دست نمی آید. و گفتیم: انواع جری را از اهل بیت

توضیح دادیم.

مبنای قرآنی (تفسیری) جری

بعد رسیدیم به مبنای قرآنی و تفسیری جری

که این بحث بدین خاطر است که آیا قرآن خودش جری را اجازه داده است یا خیر؟ که گفتیم بله، و اهل بیت این را برای ما شوراندند.

گفتیم از آیات قرآن مراد تفسیری جری به دست می آید.

راه دومی می رفتیم و این خیلی کمک می کند تا قواعد جری را به دست بیاوریم و روح کار جری را به دست بیاوریم. و این که قرآن به هدی للعالمین اکتفا نکرده است.

این بیان دوم، خیلی وضوح دارد و اصلاً نمی شود کسی از دست آن در رود.

دلیل دوم

قرآن خودش وقتی وقایعی را گفته است، به سرعت گفته است که در این وقایع نمایند و از آن به وقایع دیگر هم بروید. و کذلک نجزی الفاسقین یا کافرین...

ما یک دسته از این ها را خواندیم. ولی دسته جاتی از این دست خیلی زیاد ست. که وقتی این ها را می بینیم، می یابیم که قرآن خیلی انسان را هل می دهد از این واقعه به واقعه، از این صحنه اجتماعی به صحنه دیگر و .. این خیلی راه را باز می کند.

اولین مساله این است: آیا اجازه می دهد قرآن جری را؟

چگونه اجازه می دهد؟ که این می شود بحث از ضوابط.

یوسف، ۲۳

«وَرَأَوْنَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْٓ اَحْسَنَ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ»

خداوند متعال ظالم را رستگار نمی کند. یعنی: اینجا نیست، هرجای دیگری هم باشد و کسی ظلم کند، او فلاح نمی یابد و رستگار نمی شود. لذا از موقعیت به سمت موقعیت. و این در قرآن فراوان است.

به وفور خداوند مساله ای را می گوید و تبدیلیش کرده است به یک قاعده کلی. آنجا نمان، در موقعیت نمان، قرار است آن را در جای دیگری هم پیاده کنید.

یوسف، ۲۱

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَٰلِكَ مَكَانًا لِّيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَنَعْلَمُهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَا كُنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

این غلبه حق تعالی، فقط درباره حضرت یوسف است یا در همه موارد است؟

اگر این باشد، جای دیگر هم اگر کسی بخواهد در مسیر درست باشد، خداوند محسن است، خداون او را بالا می آورد. خداوند اجر محسنان را ضایع نمی کند.

جری عرضی را گفتیم: از یک موقعیت به موقعیت دیگر. که آن موقعیت شبیه آن جریان است، مثل حضرت یوسف است که آدم سالمی است و در پستی و بلندی های زندگی می افتد و بعد خداوند او را بالا می آورد.

اما جری باطنی:

این غالب علی امره، آیا می تواند درباره جنگ درون با شیطان و هوای نفس را هم شامل می شود؟

از بستر اولیه جری می تواند به جری باطنی رسید. که یک مرتبه بالاتری از مبارزه را هم شامل می شود. به این خاطر است که در والله غالب همه را شامل می شود.

این غالب، ما را می کشاند به بالاتر، بر همین اساس می توانیم جنگ درونی را هم شامل شود.

باز جلوتر: جنگ بین شیطان و ملک را هم می شود در نظر گرفت که والله غالب علی امره، آن را شامل شود؟ بله.

والله غالب علی امره، خیلی بالاست. که نوعا به اسماء الله بکشانید، خیلی بحث ها بالا می رود.

و نه تنها جری عرضی را می گیرد، بلکه جری طولی باطنی را هم می گیرد.

این یک راه است، گاه جری طولی می رود در مفاد، در خود جهاد، در خود احسان..

راه های متعددی داریم برای این که به عمق برویم. مثلا: جهاد هویتش چه در جهاد بیرونی و چه در جهاد درونی، هر دو جهاد است. در جهاد تاکید می شود.

گاه روی اسماء و تعلیل ها تاکید می شود. این ها راه را باز می کند که نوعی جری طولی و باطنی مد نظر باشد. که علامه در ج ۳ المیزان به بخشی از آن اشاره کرده است.

حجر، ۱۲

«وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲)»

ما اینچنین قرآن را در قلوب مجرمین جریان می دهیم و نمی گذاریم بر دلشان بنشیند.

خداوند این گونه بر دلها جاری می کند، و می شوند که در آیات آمده است، مثل حیوانی که زبان انسان نمی فهمد، کلماتی می شنود، ولی احساس نمی کند که چیزی فهمیده است. درست است که آیه درباره مشرکان دروه رسول الله نازل شده است، اما در همه اعصار این مساله جریان دارد.

اعراف، ۱۷۶

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِلَقًا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶)»

این مساله، اختصاصی به بلعم باعورا ندارد، بلکه هر کسی که آیات ما را تکذیب کند، این حالت، مثل اوست. همچنین درست است که ابتدای این ایه غرق موقعیت هستیم، اما تعبیر شده است: اخلد الى الارض و تبعیت هوا، این ها دو دلیل است که مختص به بلعم باعورا نیست و هر کسی مبتلی به این دو دلیل شود، این حال برای او هست.

اعراف، ۱۷۵

«وَأْتِلْ عَلَيْهِمُ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»

گرچه صحبت شخص است، ولی به گونه ای گفته است که هر کسی که این گونه باشد را شامل می شود.

یس، ۱۳

« وَ اضْرِبْ لَهُمْ [برای مشرکان مکه جریان حبیب نجار را مثال بزن] مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذِ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ [که خداوند می خواهد به مشرکان مکه بگوید: آن موقعیتی که مشرکان دوره حبیب نجار داشتند، شما هم همان موقعیت را دارید.] (۱۳) إِذِ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵)»

اولا حبیب نجار است. از موقعیت او به موقعیت دوره رسول الله است. که سرش عزیز بودن حق تعالی است که ابتدای سوره یس فرموده است. که فرموده است: تنزیل العزیز الرحیم.

سیاق سوره ای

این ها بحث هایی است که مربوط به سیاق سوره ای است. که باید سیاق سوره ای را خیلی بهش توجه کرد.

خداوند متعال در این سوره هم جری عملی کرد،

استاد حسن زاده رحمه الله می فرمود: سیاق هر سوره ای بر اساس آن قرآن دفعی ای است که بر رسول الله نقل شده است. یعنی: این سوره یک فضای خاصی دارد که می خواهد آن را پیاده کند.

در قرآن از این دست، فراوان آمده است.

در درس های فصوص، هر فصی یک عمقی داشت و یک سطحی. هر فصی یک رمزی داشت که در همان عنوان فص نهفته بود. که خیلی کمک می کرد. از این سبک، در قرآن فراوان است. که قرآن گفته است: سوره دارم.

رسول الل از جا می فهمید که سوره برایش نازل شده است؟ وقتی که بسم الله الرحمن الرحیم برای حضرت نازل می شد.

بحث سیاق هم یکجا باید مفصل بحث کرد، سیاق به حسب ۴ ایه، این سوره با آن سوره، این سوره با سوره دیگر، این سوره به حسب کل قرآن داریم و....

کَهِف، ۳۲

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا» این جریان یک موقعیت خاصی است که یکی سرمایه دار بود و یکی مکنت مالی نداشت. برای مومنان و مشرکان مثال بزن این جریان را.

یعنی: از این موقعیت عبور کن و به موقعیت خودت برس.

منطق غلط استدلالی دارد و منطق درست هم استدلالی دارد.

«فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا» (۴۰) «أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا» (۴۱) «وَاحِيطٌ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا» (۴۲)

بی رقیب بودن خداوند متعال را از آن دوره کشانده است به دوره رسول الله.

جری این است: از مستقیم و مباشر آیه به دست نمی آید. وقتی از فرعون به صدام می آیی، مباشر نیست، در عین حالی که مقصود هست قطعا.

انعام، ۱۰۸

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

جمع بندی تا اینجا

در خود آیات می گوید: من یک کتاب تاریخ نیستم که یک واقعه را فقط بگویم، بلکه همه موارد را می گویم.

اما برخی از آیات روی یک دسته از تاویل های خاص ایستاده است. یک قاعده کلی می دهد که آن قاعده به ما اجازه می دهد از آن موقعیت بیرون بیاییم. متقیان یا محسنان یا...

در حضرت یوسف و داستانش نمان، و

وگاه جلوتر رفته است از یک موقعیت به موقعیت دیگر و استدلالش هم آورده است. که این جر رسمی است که می شناسیم. مثلاً: درباره حبیب نجار و قومش گفته است، بعد می گوید: یا رسول الله واضرب لهم مثلاً. این یک موقعیت و آن یک موقعیت. و جری کرده است و استدلالش هم گفته است که عرض کردیم به خاطر عزیز بودن است. یا جریان بلعم باعورا.

با این توضیح: قرآن در واقع هیچ گاه در هیچ موقعیتی نمانده است، و همیشه خودش را به شکلی از موقعیت در آورده است و تمام موقعیت ها را شامل می شود.

قرآن کاری کرده است که مومنی که قرآن می خواند، در عین حالی که از داستان و تاریخ بهره می برد، ولی هیچ گاه در داستان و تاریخ نمی ماند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۸ (۲۸) (۱۴۰۰، ۹، ۳۰) / ۱۶ جماد الاولی / سه شنبه

مبنای قرآنی (تفسیری) جری

برخی از آیات به ما قاعده کلی داد

برخی از آیات ما را از یک موقعیت به موقعیت دیگر کشاند.

حتی گفتیم برخی از آیات ما را به جری طولی کشاند، افزون بر جری عرضی.

دلیل دوم

بررسی دسته ای دیگر از آیات

آیاتی که قصه های قرآنی که در خصوص جریانی خاص است، مثل حضرت موسی یا عیسی و... ما را از میخکوب بودن در می آورد به عنوان قصه ای که در جای دیگر می شود آن را پیاده کرد.

این دسته از آیات، شرح هدی للناس و نذیرا للعالمین هم هست.

اعراف، ۱۷۶

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ، ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱۷۶) این قصه ها را برایشان بگو، شاید آن ها تفکر کنند. این ها را از آن موقعیت در بیاور. این داستان فلسفه اش این است.

اعراف، ۱۰۱

«تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ» داستان این قری را بگو، چرا که جریان این است که ما مهر می زنیم و این ها نمی پذیرند. با این که می بیند رسول الله و حضرت نوح و انبیاء بر حق هستند، اما استکبار می ورزد.

هود، ۱۰۰ تا ۱۰۲

«ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ» (۱۰۰) و مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرًا تَتَّبِعِ (۱۰۱) وَكَذَٰلِكَ أَخَذَ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) اساسا چون این ها ظلم کرده اند به خودشان، خداوند هم با ایشان این گونه رفتار می کند.

هود، ۱۲۰

«وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ»

این هایی که می گوئیم، معارفی است که در آن هست، نه این که صرفا داستان و تاریخ گفته شود.

این باعث میشود که از افق جزئیت در می آید و در همه موقعیت ها جاری می شود.

یوسف، ۱۱۱

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ» هم می تواند حضرت یوسف باشد و انبیاء پیشین. یا حضرت یوسف و برادرانش. هر دو معنی دارد. [عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ] که برای رسیدن به حقایق لبّ مطرح است. [ما كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ]

آل عمران، ۱۳

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِّثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنُ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»

حشر، ۲

«هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»

چون خدا در دلشان رخنه کرد، و همین باعث شده است که خانه ها را با دست خودشان و دست مومنین تخریب کردند.

ما الان سنت ها را می خوانیم، اما بعدا زبان می دهیم که معیار جری چیست؟!

آیات در باب سنة الله

آل عمران، ۱۳۷

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» ببینید قبلی ها چه شدند؟

انفال، ۳۸

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ» یعنی آن چه بر پیشینیان گذشت، همان موقعیت در الان هم جریان دارد.

حجر، ۱۳

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)»

فتح، ۲۳

«وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳)»

خداوند ما را از صحنه کشانده است به قاعده، و هر کسی در این قاعده قرار بگیرد، حکم بر او جاری می شود.

فاطر، ۴۲ و ۴۳

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانَتِهِمْ لَنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لِيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۲) اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳)»

بررسی دسته ای دیگر از آیات

آیاتی که دلایل حوادث را می گوید که در نهایت منتهی می شود به اسماء الله. که اگر به آنجا برسد، باعث می شود که خیلی عمق پیدا کنیم.

قصص، ۷۶

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» فرح یعنی سرمستی. که خداوند سرمستی و سرمستان را دوست ندارد.

قصص، ۴

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَاسْتَحْيَى نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» او از مفسدین است، که معیار را فساد قرار داده است. و همچنین علوی که او داشت.

قصص، ۱۳

«فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَى تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

حق هیچ گاه از بین نمی رود، نهایت افول حق و بالاتر آمدن باطل، همان لحظه سقوط باطل است. در مورد امامان مثلاً اباعبدالله علیه السلام که به حسب ظاهر حق در نهایت افول است، اما همان جا لحظه ایست که بنیان های باطل در حال خراب شدن و فرو ریختن است. حق هیچ گاه از بین نمی رود، ولی باطل از بین می رود. برخی فلسفه تاریخ را قایل نیستند، اما به نظرم اگر کسی فلسفه را از افق اعلی نگاه کند، می تواند خیلی راهگشا باشد.

قصص، ۱۴

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»

قصص،

قصص، ۵۰

«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

قصص، ۸۰

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ» یک قاعده کلی است.

این قواعد کلی باعث می شود که ما از موقعیت خاص در بیایم،

تمام آن چه در دسته دوم گفتیم، خودش شرح دسته اول آیات است. دسته اول: آیاتی بود که ناظر به هدی للعالمین و ذکری للمومنین بود.

لذا اگر شخص مُرد، آیه نمی میرد. دلیلش هم اهل بیت گفته اند: یجری کمجری الشمس و القمر.

این اصل بیان قرآنی است که: هدی للناس و ذکری للعالمین. و بیانش را اهل بیت توضیح داده اند که: الذین عملوا بمثل اعمالهم.

همه این ها را اهل بیت گفته اند. اما اصل یجری کمجری الشمس و این که آیا تا قیامت زنده است، را به ما گفته اند. از کلام اهل بیت می توان فهمید که ایشان به چه آیاتی نظر دارند.

تاکید می کنیم:

این که خدا گفته است این ها را باید در همه جا جاری بدانید، آیا همه این ها مراد تفصیلی حق هم هستند، گرچه قطعاً مراد اجمالی هستند و همان هم کافی است؟

تمام این ها به صورت تفصیلی مراد خداوند متعال است. و خداوند با تمام جزئیات علم دارد، لذا درجه تفرعن فرعون و صدام هم نزد خدا معلوم است.

پس جری مراد الله است. و برخی هم بطن است،

وجه نام گذاری جری به بطن

پس چرا می گویند بطن است در حالی که برخی از این ها در سطح است؟

دلیلش این است که از بیان مباشر به دست نمی آید، بلکه با اندکی تأمل به دست می آید.

تفسیر از الفاظ بعینه به دست می آید.

بحث بعدی روح کار جری و معیارهای آن.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۹ (۲۹) (۵، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۱۶ جماد الاولی / یکشنبه)

تنزیل مراد ظاهری و تاویل مراد باطنی است.

اصل جری را گفتیم: یک نوع تطبیق دادن است که بر دو قسم است:

۱. و از یک موقعیت به موقعیت و از یک مصداق به مصداق دیگر

۲. مورد دوم: از تطبیق کلی بر جزئی. که جزئی ای که نوعی خفا دارد که از معنای مباشر و مستقیم آیه به دست نمی آید.

مبنای تفسیری جری

دسته اول: قرآن قرار است که تا روز قیامت بتواند هدایتگری داشته باشد.

دسته دوم: مفصل مساله ای را به قاعده کلی تبدیل کرده اس و از یک موقعیت به موقعیت دیگر برده است و پیاده کرده است. و خود قرآن این را صحنه گذاشته است. فلسفه قصص، کذلک جعلنا، یطیع الله، نجزی و...

اصلا می بایست قرآن را این گونه فهمید و مراد الله است و مراد تفصیلی است نه اجمالی. وقتی فرعون را می گوید صدام و بوش و ... را در آن اخذ کرده است.

وقتی این باشد، جری می شود تفسیر قرآن. من ندیدم مفسری که بخواهد در فضای رسمی تفسیری بایستد و به جری منجر نشود.

بحث بعدی: تحلیل حقیقت جری

تحلیل حقیقت جری

که در جری چه اتفاقی می افتد و چه روندی طی می شود.

گفتیم جری بر دو نوع است:

۱. از موقعیت به موقعیت

در این قسم، از جزئی به کلی می‌رسیم، قاعده کلی پیدا می‌کنیم، بر اساس آن بر جزئی دیگر تطبیق می‌کنیم. مثلاً در فرعون چیزی که خداوند به چشم آورده است علوّ و استکبار است. که می‌شود قاعده کلی، هرجای دیگری باشد، قابل تطبیق است. در حقیقت از جزئی به کلی می‌رسیم، وقتی به کلی رسیدیم، لذا تمام افراد را می‌گیرد. لذا بر جزئیات دیگر که مصداق آن است هم تطبیق می‌کند و یقیناً مراد است.

این اصل روند از موقعیت به موقعیت. یک نوع به عمق رفتن و از عمق به سطح آمدن است.

چرا؟ چون به عمق رفتیم و کلی است که می‌گویید چه ضوابطی وجود دارد.

- آن چه در باب سنت‌های الهی، همه قواعد کلی است.

آن چه در آیات کذلک جعلنا، زین، ... از این قبیل است از قبیل سنت‌های الهی است.

از سطح می‌رویم به عمق، که در خود قرآن قواعد کلی احصا شده است. آن چه با عنوان قواعد و معیارها مثل محسنین، فاسقین، منافقین و... که کذلک نجزی المحسنین، اجر محسنان و... از این دست قواعد گفته می‌شود به عنوان پایه‌ها. کار مفسر باید این باشد که خودش را بکشانند به قواعد.

که این هم شیوه ظهورگیری دارد. که خود قرآن هم گاهی گفته است و آنجا که نگفته است راه دارد که عرض می‌کنیم. «لوشئنا لرفعنا لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه» درست است که درباره بلعم باعورا است، ولی معیار داده است، اخلد الی الارض و تبعیت هوا.

در قرآن قواعد فراوان داریم. پر است از قواعد نظام عالم. «لا یحیی المکر السیء الا باهله»

این‌ها قواعد من درآوردی نیست، اما قواعدی است که خود قرآن گفته است. قواعد کلی داده است که راحت می‌بینیم مصداق آن‌هاست.

لذا تا مومن می بیند سیل آمده است، می گوید: نکند به خاطر گناهان آن ها باشد.

این ها فقط قواعد جوامع نیست، قواعد افراد نیست، بلکه قواعد درون افراد هم هست. یعنی مراحل درونی و جان انسان. کسی قواعد درون را داشته باشد، راحت می تواند جری کند.

از خود ایه هم استفاده می کند. این نوع قواعد فراوان است. بلکه قرآن خطی داده است که اگر کسی خوب دنبال کند، می بیند که خدا همیشه قاعده مند عمل می کند. اسم حکیم خدا را پی بگیرید در قرآن.

در بحث عرفان در وادی عمل بحث حکمت را داشتیم بررسی می کردیم.

هیچ چیزی در عالم نیست که بی دلیل باشد. همه اش سر دارد.

حتی اگر کسی اسم حکیم را می داشت، می توانست جری را پیش ببرد، ولی غیر از این قرآن مبنی دارد.

بعضی از جاها جرح و تعدیل است. «ان الحسنات يذهبن السيئات..»

اگر کسی جرح و تعدیل را بدانند، می تواند جری های سنگین کند. اگر کسی این کار را بکند، باید تباه شود، ولی به این دلیل و این دلیل تباه نمی شود.

این جرح و تعدیل های قواعد و سنت های الهی. ادبیات سنت های الهی، یعنی منش خدا این گونه است.

این تازه توضیح قواعد است که در قرآن فراوان است و جرح و تعدیل قواعدی. که مثلاً: قرار است بلا بیاید ولی چون یک فرد باکی هست، عذاب نمی آید. لذا می گوییم: تمام تاویلات را فقط امام معصوم می داند.

خود این قواعد، باز قواعد بالادستی دارد. و این قواعد بالادستی آن قدر بالا می رود که می رسد به یک قاعده. که علامه تعبیر می کرد به جری طولی. ولی به شرط این که بتواند قواعد را ببرد بالا.

ما در بسم الله الرحمن الرحيم، از آن قواعد بالا و خیلی بالا را گفتیم. و گفتیم که رحیم چگونه رحمت الهی را جهت داده است و بر اساس آن گفتیم شیاطین و ملائکه صحبتی داشتیم و.... همه این ها برگرفته از قواعد عامه است.

اگر این سطح بالا رود، یک روند طولی است، تاویل طولی و جری است. بالارفتن تاویل طولی است ولی وقتی تطبیق می‌کنی، جری است. پس در جری یک نوع به عمق رفتن است و باز به سطح آمدن است.

پس جری متعارف، یک شعبه متعارف از تاویل طولی است. آن تاویل طولی که به عمق می‌کشاند، تا انطباق نباشد می‌شود فقط تاویل طولی، ولی وقتی تطبیق صورت گرفت می‌شود جری. ما در بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا تاویل طولی کردیم، بعد آن را تطبیق دادیم، شد جری. رحمن و رحیم و... گفتیم: رحمت جهت دار که قاعده کلان است. از این جهت اسماء الله با رابطه طولی که دارند، این‌ها جزء عمیق‌ترین ساحت‌های تاویل دانست. خود اسماء الله هم یک رابطه طولی دارند تا اسم الله.

اگر این باشد، می‌بینید که ماشاءالله چقدر می‌شود جری کرد.

از دل این که خدا خشم می‌گیرد بر کافر، از ملک مساله را حل کنی، این ربط دارد و رفتن به عمق است.

پس جری از موقعیت به موقعیت، ابتدا رفتن به عمق، و از عمق به سطح است. اما سطح هم سطوحی دارد. ممکن است البته عمق طولی بالا، آنجا تطبیق دادیم، این می‌شود جری طولی که علامه هم گفته بودند. پس قواعد هم قواعد بالادستی دارند.

در جری‌ها باید روند تفسیری را رعایت کنیم. کسانی که قدرند به سرعت می‌گویند معنایش این است. ولی ما وقتی می‌خواهیم بگوییم باید به شکل فنی توضیح دهیم که قواعد بالادست چیست؟ و از آنجا چگونه رسیدیم به این. این می‌شود تفسیر فنی. تا مبانی را می‌بیند و به عمق می‌رسد، از آن مبانی خیز می‌گیرد به سمت جلو.

اما اگر بتواند بفهمد قاعده چیست، به دلایلی به قاعده می‌رسم، از آن راه می‌آید پایین، این هم می‌شود.

جری عرفانی (ذوقی)

بسیاری از اهل دل، جری دارند که به صورت فنی تفسیری نیست، ولی آن ها حقیقت دارد. این ها را می گوئیم: جری شهودی است، این ها را زود می فهمد و تطبیق هم می کند. مثلاً می گوید: این شخص، شیطان مجسم است. او از یک جایی کمک می کند. این ایه در باب اوست و... اهل بیت هم از این سبک زیاد دارند.

از این جری ها حظر نکنید.

۲. از کلی به جزئی ای که خفاء دارد

اصل مساله وضوح دارد که کلی بر جزئی منطبق می شود. کلی که مصادیقش را می گیرد وضوح دارد، ولی ما خبر نداریم.

ما باید تطبیق کنیم که این شخص جزءش هست یا خیر؟ که روند تشخیص موضوعی دارد. به هر ترتیب از سطح به دست نمی آید و نوعی خفا دارد.

جری ولایی-سیاسی

کلا قرآن تما آن چه در باب انبیاء و دشمنانشان گفته است، یک جریان حق و باطل است. و جریان حق متصل به خدا است.

گاه می گوئیم حق است اما اتصال به خدا و ... نیست. که درباره مومنان عادی است. اما حجج الهی نصب الهی دارد. حضرت نوح و ابراهیم و... نصب الهی دارند. اهل بیت این ها را در باب خودشان می گویند: چون نصب الهی دارند.. هرچه در باب رسول الله و انبیاء گفته شده است، درباره اهل بیت هم هست.

اصل و روح قرآن این است که باید راه حق را بشناسید و حرکت کنید. این کار را اهل بیت فراوان می کنند. اصلش هم بر می گردد به نصب. از سوی خدا آمدن. این درباره اهل بیت به طریق اولی و مقدم بر انبیاء است. همان طور که رسول الله مهیمن بر انبیاء است، اهل بیت هم که جانشینان او هستند، مهیمن هستند.

حال که این است، جری ولایی راحت می آید و بعد سیاسی اجتماعی پیدا می کند. از طرف خداست و سخن او هم سخن خداست. جری سیاسی تا گفته می شود اصلش ولایی است و بعد سیاسی هم پیدا می کند

دیده اید که قرآن چرا اینقدر بر رسالت رسول الله تاکید می کند؟ چون قبول رسالت، قبول خدا و کتاب خداست. و الا درست نمی شود. بسیاری از سوره ها با اثبات رسالت یا تاکید بر رسالت شروع می کند. تاکید بر قرآن می کند.

چون باید درست شود. قرآن قرار است که بگوید: این خط من است و من این طرفم و هر کسی در این طرف نیست، در مقابل من و انبیاء است. این سبک یک بعد سیاسی سنگین درست می کند، آن جهت ولایی تبدیل می شود به بعد سیاسی. در اهل بیت هم این گونه است. تا این نشود، جامعه به ضلالت کشیده می شود.

اهل بیت هم مصرّ هستند روایات فراوان در این زمینه است. حتی این تعبیر را می کنند که

۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۱ (۳۱) (۱۹، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۶ جمادی الثانی / یکشنبه)

جری تمدنی

اصل فلسفه جری تمدنی چیست را توضیح دادیم:

ما در اعصار دیگری غیر از عصر رسالت، با اقتضائات ویژه ای روبرو می شویم. صورت مساله ها تغییر می کند. قالب ها تغییر می کند که باید چه کرد؟ در قرآن گاه گفته شده است به حسب قالب دوره رسول الله. ... ولی قرآن چه می کند که خودش را در فضاهاى دیگر تطبیق می دهد؟

تعینات سیاسی در دوره رسول الله، تعینات اجتماعی، تعینات فرهنگی در دوره رسول الله، صورت مساله های کاربردی در آن عصر، تلقیاتی که گمان میشود پسر از دختر بهتر است؟ ... به همان شکلی که در آن عصر هست، ...

مثلا قناطر مقلطره اى كه گفته شده است،.... من الذهب و الفضه... معنایش این نیست كه آن آیه كاربردش را از دست داده است...

چند مثال گفته ام: رباط الخيل، قناطر مقلطره من الذهب و الفضه.....

ما تعينات هر دوره را نبايد بكشانيم به دوره هاى ديگر.

دسته بندى هاى جهانى در دوره رسول الله با الان فرق مى كند. يك زمانى شوروى در برابر آمريكا مطرح بود، اما الان اين گونه نيست.

معنا اين است: آن هويتى كه ... الان به جاى قناطر مقلطره، چك و پول و ... است.

با تعين جديد، روح كار را كه به دست بياوريم، مى توانيم در دوره هاى ديگرى هم تطبيق دهيم.

در جايى كه توقيفى است، دست نمى خورد. به هر صورتى كه باشد. آنى كه توقيفى نيست، تعين اصلى است، آن را مى فهمم، آن تغيير مى كند.

معارش هم به اين است كه: فهم اجتهادى از متن، كه روح كار به دست بيايد.

ذكر نمونه هاى ديگر از جرى تمدنى

حديد، ۲۵

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»

امروزه باس شديد، فقط با حديد است؟ مثلا بمب هاى امروزي، بايد از نوع آهن باشد كه باس شديد داشته باشد؟ خير، چنين لزومى ندارد. خداوند چرا اين را گفته است؟ به دليل اين كه در آن دوره آن چه كه باس شديد داشت، آهن بود.

اما حصری ندارد. لذا اگر بتوانیم چیزی باشد که ب‌أس شدید داشته باشد، از آن استفاده کرد. حتی ممکن است با امواج چیزی ساخت که ب‌أس شدید داشته باشد.

برخی خیلی خوب می فهمند که: مگر می شود که نبیّ ای بیاید و حکومت تشکیل دهد و نیاز به بحث نظامی و حفاظتی نداشته باشد؟!

قرآن در یک بستر شدید اجتماعی نازل شده است. که شدیدترین دوره های اجتماعی و سیاسی در دوره قبل از حکومت رسول الله و بعد از تشکیل حکومت حضرت بوده است.

لذا برخی از همین آیه می فهمند که نیروی نظامی و قوه قاهره می خواهیم. این فقط حدید نیست، بلکه روح و سنخ کار به دست می آید و از هر چه این گونه است می توان استفاده کرد.

حتی کسانی که همه چیز را به شکل فردی معنی می کنند، برخی از آیات را دیگر نمی توانند فردی معنی کنند و آن ها هم اجتماعی معنی می کنند.

این آیات اجتماعی، تمام اصول و قواعد سیاسی اجتماعی در آن وجود دارد.

گفتیم: قرآن دو بستر کلان دارد:

۱. توحید

۲. بستر اجتماعی

این ها سیاق های کلان قرآن هستند که سایر سیاق ها را جهت می دهند و رنگی می زنند.

نکته

ممکن است از هر چیزی استفاده شود، اما باید روح سنت و اندیشه خودمان باید در آن دمیده شود.

بنده خدایی می گفت: امیرکبیر دید مجبور شد لذا دارالفنون راه انداخت که امتداد آن شده است همین دانشگاه های امروزی. ...

در عین حال دانشگاه با این که باید باشد، اما خلل هایی دارد.

- شهرسازی های ما یک شاکله قدیمی داشت، اما الان یک شهرسازی داریم، که لزوماً اسلامی نیست.

لباس هایمان، که این هم لزوماً اسلامی نیست. که لباس پوشیدن های ما از رضاخان به بعد است.

چرا لباس باید کریمانه باشد و به شکل جلوه گری نباشد؟! چرا دین می گوید سبک حجاب زن این گونه باشد و آن گونه نباشد؟!

لزومی ندارد قرآن تک تک این ها را گفته باشد، در عین حال تمام این ها را بر مبنای جری تمدنی گفته است.

همچنین ورزش، که ورزش ما، فضای ورزشی متناسب با فرهنگ دینی ما نیست؟ در ورزش باستانی چه می گذرد که در ورزش های دیگر نیست؟

درباره بحث های تمدنی، کتاب هایی نوشته شده است که توضیح داده است، شهرسازی، ورزش، فرهنگ و...

فضای تمدنی لحظه لحظه با آن هستیم، که باید لحظه لحظه ویرایش شود.

همین تمدن اندکی که ما پدید آوردیم، کلی بر غرب تاثیر گذاشته است.

چون در قدیم آموزش همگانی آن سطح نبوده است، همه آن گونه بوده اند؟!

استاد: باور کنید این گونه نیست. شما همین جریان عاشورا را کار کنید، همین جریان هر روز ویرایشگر است!

ویرایشهای اجتماعی، ویرایش اجتماعی است که برای خودش راه دارد. البته اندیشه ها و رصدها باید بشود، روح

قرآن بیاید، رصد فرهنگی شود، کار شود، و بعد امتداد داده شود.

می شود بر اساس جری تمدنی، یک دور تفسیر نوشت.

بقره، ۱۲۰

«وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»

فرض کنید یک دوره ای شد شوروی و آمریکا، که قبلا یهود و نصاری.

انقلاب ما یهود و نصاری را در فضای آخرالزمانی انداخته است.

آیا حتما باید یهود و نصاری باشد، یا مارکسیسم و کمونیسم و نظام سرمایه داری نمی تواند باشد؟

الان هم می توان گفت: لن ترضی عنک الشوری و لا الامریکا..

یک جبهه گیری در دوره حضرت رسول شد، معارضة و مبارزه می کردند... در سوره بقره خیلی مفصل مبارزه با یهود آمده است.

قل ان هدی الله هو الهدی. تا از اسلام دست نکشی، این ها رها نمی کنند.

فرض کنید در یک دوره ای این قطب بندی های جهانی به هم بخورد و یک قطب بندی دیگری شود، مثلا چین شود و بخواهد اندیشه مشرکانه خودش را ترویج کند.

مائده، ۵۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّاهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِتْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

بقره، ۱۶۴ و ۱۶۵

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ»

معیار محبت الهی است.

اگر یهود و نصاری بود، الان مجوس و مارکسیست و.... می شود.

توبه، ۱۶

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً»
[همراز و مورد اعتماد] وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

این قاعده کلی هم در هر دوره ای می تواند پیاده شود و هیچ انحصاری به یهود و نصاری ندارد.

بیان دسته جات افراد در جامعه اسلامی در سوره بقره

سوره بقره، دسته جات افراد جامعه را بیان کرده است.

۱. مومنین. ابتدای سوره بقره تا آیه ۵، بیان مومنین

۲. کفار. بعد کفار

۳. منافقین.

این سه دسته مربوط به فضای دروه رسول الله هستند.

آیا این دسته بندی، منحصر به دوره رسول الله است؟

خیر، بلکه این تقسیم سه گانه، تقسیم نهایی جامعه در دوره ختمی است و تا قیامت هست.

سوره منافقین هم ببینید، توضیحاتی که در باب منافقین داده شده است.

در دوره حاکمیت دینی، ملموس است، ..

این را خیلی راحت می شود فهمید که حاکمیت دینی با مشکلی به اسم نفاق روبروست. و این ضایعه ای برای جامعه دینی است،

چقدر مزاحمت ها هست، این ها چیز عجیبی هستند، که یک نوع جنگ با حاکمیت دینی دارند.

بعضی جاها فضای سبک دوره رسول الله نیست، بلکه یک معارضه های جدید خط نفاق است. که امروزه در فضای مجازی دستشان باز است و....

از این موارد در قرآن به صورت جری تمدنی است.

- تقویت بنیادهای اعتقادی باعث می شود که جلوی نفاق گرفته شود. ریشه نفاق در بنیاد اندیشه است. آن متزلزل شده است، قرآن این را توضیح داده است.

بحث ولایت فقیه

بحث ولایت فقیه یکی از بینات دینی است به لحاظ حاکمیت.

اول خدا، بعد رسول، بعد اولی الامر که ایمه معصومین هستند. بعد از ایشان چه؟

به لحاظ قرآنی به راحتی می توان توضیح داد که می بایست ولایت دینی برقرار شود اولاً، ثانیاً چه کسانی باید این ولایت دینی را به عهده بگیرند؟

این تطبیقش کمی مشکل است، ولی اصل ولایت را می توان از خود قرآن استفاده کرد.

قرآن وقتی می گوید: غیر از حاکمیت دینی را نمی پذیرم، پس باید چه کار کرد؟

برای همین است که امام صادق علیه السلام در مقبوله عمر بن حنظله، از قرآن استفاده می کند و می گوید: سحت. چون آیه گفته است: اُمرُوا ان یکفروا به.. این سحت است، پس باید به دنبال ولی رفت.

این بیان امام، یک جری تمدنی است.

ظاهراً ذیل آیت الکرسی باید مساله حاکمیت دینی و مساله ولایت فقیه را توضیح دهیم

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۲ (۳۲) (۲۰، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۷ جمادی الثانی / دوشنبه)

در جری تمدنی شواهدی آوردیم بنای بر بحث آن را نداشتیم.

نکته ای در جری تمدنی

یک وقت پیشنهاد شد که باید یک نوع تفسیر اجتماعی پدید بیاید. که به بستر اجتماعی قرآن پرداخته شود و ما به آن خیلی نیاز داریم.

جری تمدنی هم جزء بحث های اجتماعی تفسیر است.

اگر میشد بحث های اجتماعی تفسیر را جمع کنیم، خوب بود.

مثلا گفتیم یک دور تفسیر سلوکی را توضیح دادیم.

در سوره حمد گفتیم ...

جری اجتماعی هم به عنوان یکی از مبانی تفسیر اجتماعی است که اگر کسی بخواهد این کار را بکند، باید این را بداند.

بحث جری تمدنی را به حسب قرآن گفتیم، و الا به لحاظ روایات هم ما داریم که الان محل بحث ما نیست.

تمدن نوین اسلامی

بحث های تمدن نوین اسلامی را کسی بخواهد به دست بیاورد، جری تمدنی یکی از آن راه هاست.

اگر کسی به یک نظام واره برسد و بر اساس آن نظام واره مباحث تمدنی پی گرفته شود.

برای فضای تمدنی انواع راه ها داریم.

مثلا گاه کافیت روح کار به دست بیاید. بقیه حل می شود. مثلا روح تمدن اسلامی به دست بیاید، بقیه کارها حل است.

برخی گفتند: روح تمدن اسلامی، بندگی و توحید است.

ای کاش بحث های فلسفی تمدن رامی کردیم و می پرداختیم که دید می داد.

همچنین بحث های جامعه شناسی می داشتیم، غربی ها اخیرا فضای تمدنی در کارشان نمی آورند و به چشم نمی آورند و سعی می کنند در فضای تمدنی کار نکنند. اما الان آن را کنار گذاشتند.

بحث های اجتماعی از فضای خانه و جامعه، در تمدن هم مطرح است.

بحث های جامعه شناسی که در فضای تمدن باید داشته باشیم، به اضافه بحث های فلسفی تمدن را باید انجام دهیم که این ها خیلی کمک می کند برای تمدن نوین اسلامی.

- ما جری تاریخی هم داریم. لازم نیست آیات و روایات باشد، یک بستر تاریخی در دوره تمدن اسلامی پیش

آمد، روح آن را می توان در این دوره پیاده کرد. تجربه مسلمانان را می توان آورد و استفاده کرد.

- جری در روایات هم داریم.

ما الان جری قرآنی را کار داریم و آن را بیان می کنیم.

در فضای کار تمدنی، همیشه بهره گیری از تمدن های پیشین هم هست.

ضوابط کار تفسیری جری ای

۱. ضابطه مندی

آیا جری ضوابط دارد؟

اگر ضابطه مند نشود و انضباط علمی پیدا نکند، مشکل خواهد بود.

همان شیوه هایی که در اصول توضیح می دهیم و ضوابط را می گوئیم و...

مثلا توضیح می دهیم: چرا باید ظهورگیری کرد، بعد می گوئیم: چرا در قران این شیوه باید اعمال شود؟

این طور نیست که هر کسی هر جوری بفهمد، تفسیر شود، چرا که این تفسیر به رأی می شود و در تناقض با قرآن خواهد بود.

الان بحث ما این است که می خواهیم بگوییم: این ها مراد خداست. لذا ضوابط را باید جدی گرفت.

۲. دستیابی به قاعده کلی

باید قواعد کلی دست پیدا کنیم، برای عبور از مورد به مورد دیگر.

در نوع دوم جری که جری با خفاء همراه بود، که کمی مشکل است، باید به قواعد و ضوابط کلی آن مورد دست پیدا کنیم تا بتوانیم آن را بر مصادیق دیگر تطبیق دهیم.

۳. تجویز قرآن برای رسیدن به قواعد

این که ما در دوم گفتیم باید به قواعد کلی برسیم، چرا؟

چون خود قرآن به ما اجازه داده است. نباید در مقدمات گیر کرد مبانی تفسیری و قرآنی جری که گفتیم، پایه کار است و او دارد اجازه می دهد. او به من اجازه داد که به این کار ادامه دهم. قرار است که تمام موارد مشابهش را در بر بگیرد. با توجه به بحث های قبلی جرأت پیدا می کنیم که این ضوابط را بریزیم. توضیح سنت هایی که قرآن گفت، این توضیح که غایت قرآن در بیان داستان ها چیست؟ گاه ذکری، گاه موعظه، گاه اعتبار است و...

الان که داریم شروع می کنیم و ضوابط می دهیم، به لحاظ این که خود قرآن اجازه داده است.

البته می شود از فضای برون دینی هم استفاده کرد، اما ما قصدمان درون دینی بود.

راه های به دست آوردن قواعد کلی به شیوه فنی

استناد به قرآن دارد، به این دلیل و آن دلیل.

برخی هستند که به لحاظ قوت حدس و فهم، تا یک کلمه گفته می شود، می فهمند که چه بوده است که تبدیل شده است به این.

کسانی که شامّه خاصی پیدا کردند، در کار سلوک است، به سرعت می تواند نتیجه گیری کند، به سرعت رسیدن خوب است و مغتنم است، اما یادتان باشد که روش فنی اجتهادی عمومی نیست. او باید توضیح دهد که به چه دلیل من به اینجا رسیدم. که اگر توضیح داد می شود به شکل فنی اجتهادی.

پس یک راه اجتهادی فنی داریم، - یک راه حدسی و یک راه کشفی-ذوقی داریم.

این ها در جای خودش هست، و با آن کار نداریم.

اما اگر کسی را یافتید که قوت دارد و خیلی خوش استفاده می کند وبا روح قرآن سازگار است، از آن ها استفاده کنید، ولی بقیه کار را خودتان انجام دهید که بحث های فنی اجتهادی اش را استخراج کنید.

اما ما د ر اینجا به دنبال راه فنی هستیم، کسی که این کار را می کند، قابل استفاده دیگران هم هست.

۱. تصریح در خود قرآن.

در جایی که قرآن خودش تصریح می کند و می فرماید: کذلک جعلنا، کذلک زینا، کذلک یطیع الله و... بعد از این که اصل مساله را در موقعیت توضیح داد. مثلاً اصحاب سبت گفته شده است، بعد خداوند می فرماید: این یک موقعیت است، بعد قاعده می دهد. این تصریح است. این از یک جهت جزء تفسیر است. ولی این ها به ما کمک می کند که موارد دیگری که گفته نشده است را بعینه می توان پیاده کرد.

۲. تصریح در مضامین مشابه آیه.

مثلاً یکجا هلاکت قوم را گفته است، ولی د رجای دیگر درباره قوم دیگر هلاکتشان را گفت و دلیلش را هم گفته است. مثلاً: بما کانوا یکذبون و... تا این می شود، می فهمیم که مشابه همان است، اینجا همان دلیل را برای نوع اول استفاده می کنیم. این هم ملحق به راه اول می شود.

۳. ولی فراوانی تاکید قاعده کلی در قرآن.

تصریح قاعده نمی شود، آنقدر تکرار می شود، به گونه ای می شود که فهم عرفی وقتی به موردی می رسد، می فهمد که این مصداق آن قاعده کلی است.

مثل موردی که در جلسه قبل گفتیم در مواجهه با یهود، در قرآن از این موارد زیاد است.

این که هر چه در راه خداست آن را تبعیت کن و هرچه ذره ای در مسیر خدا نباشد، از آن تبعیت نکن.

آیه توضیح داده است، و از بس فراوان است در قرآن، این فراوانی خیلی کمک می کند.

در بعضی جاها همیشه می گویند: یک آیه داریم به عنوان قاعده کلی که قابل استناد است.

اما گاه یک مضمون معاضد با ۱۰۰ و گاه تا ۳۰۰ آیه است.

در بحث سلوکی مراقبه توضیح دادیم:

گاه در بحث های فقهی یک آیه است و بر اساس همان کار فقهی می کنند. اما در برخی مباحث سلوکی گاه تا ۴۰۰ آیه هست.

این می شود فراوانی آیات.

۴. از سطح به عمق رسیدن از راه تفسیر قرآن به قرآن

یک گوهری است که این تفسیر قرآن به قرآن است که علامه طباطبایی معرفی کرده است. اما یک شیوه رسیدن به عمق است. مثانی آن گردابی است که انسان را می کشاند به عمق.

قرآن چنین حالتی دارد. که نیاز دارد به حوصله تفسیر قرآن به قرآن با دقت. که انسان را از سطح می کشاند به عمق و از عمقی به عمق دیگر و همچنین.

گاهی در موقعیت گفته است، اما اگر کسی اهلش باشد، می داند که با کنار هم قرار دادن چند آیه، چگونه می توان آن را از موقعیت در آورد و تعمیم داد.

این شیوه از سطح به عمق رسیدن. یک تیزهوشی ها و فراست هایی می خواهد که اگر کسی داشته باشد و ضوابطش را مراعات کند، می تواند آن را انجام دهد و تفسیر هم هست و قابل استناد هم هست. به دلایل قرآنی و شواهد قرآنی نشان دهیم که عمق قرآن چیست.

۵. نگاه قواعدی به قرآن

دو مرحله دارد:

۱- قواعد منفصل. مثلاً در فلسفه تاریخ هلاکت اقوام به چیست؟ نفس این سوال، انسان را به نگاه قواعدی می کشد. کاری به موقعیت ندارد. آنقدر نگاه قواعدی می کند که قواعد قرآن را احصا می کند. باید نشان داد که در باب تک تک این مسایل، چه قواعدی داریم.

مثلاً در باب نسبت دنیا با انسان؟ دنیا با انسان چه می کند؟ که اگر کسی این را خوب بفهمد، متوجه می شود که چطور بعلم باعورا سر از آنجا در آورده است.

نوعاً فیلسوفان این گونه نگاه کردند و قواعد خیلی به دست آوردند.

این نوع نگاه، کل کار را تغییر می دهد. گاه قاعده های پی در پی و در کنار هم را احصا کردن.

اینجا مشکلاتی هست که بعداً می گوئیم چه کار باید کرد.

۲- قواعد متصل.

۶. تفسیر قرآن به قرآن از عمق به سطح

قواعد پایین در قواعد بالاتر جمع می شود این قواعد هم جمع می شوند در قواعد بالاتر، تا جایی که به یک قاعده می رسد.

اگر کسی این را درست کند، نوع نگاهش به قرآن و استفاده اش از قرآن و نوع نگاهش به جری، تغییر می کند و خیلی غلیظ می شود.

جمع تفصیلی

اما این که حقیقتی است از بالا به پایین می آید، آن خیلی از کارها را حل می کند. آن سبک از بالا به پایین آمدن مثل این که در رحمن و رحیم توضیح دادیم که از آنجا به سمت پایین بیاییم.

الان صحبت از عمق به سطح رسیدن است.

۷. سیاق های سوره ای

این مساله هم خیلی کمک میکند تا قواعد به دست بیاید. گاه در سوره تطبیق هم از قواعد شده است. لذا از کلی به جزئی رسیدن به ما کمک می کند.

۸. شیوه روح قانون (هر کار)

اگر کسی بتواند این را به دست بیاورد، خیلی کمک می کند. که معمولا شیوه اجتهادی خیلی بالاست.

در رساله الولایه توضیح دادیم که اصل بندگی چیست؟ که آن را توضیح دادیم.

گاه باید هزاران آیه و روایت جمع شود که اصل چیست.

این شیوه یک نوع ظهورگیری است که در اصول نیامده است ولی باید در اصول افزوده شود.

۹. سیاق های چند آیه و کوچکتر از یک سوره

این سیاق ها هم برخی موارد، در لابلا از تعریضات و اشعارهایی که خداوند در قرآن آورده است می شود استفاده کرد. سیاق کمک می کند که به قاعد برسیم. اشعار تعلیل نیست، اما سیاق هم کمک می کن.

۱۰. شأن نزول

که گاه کمک می کند که فضا را خوش درک کنیم که آیه چه می خواهد بگوید. مثلاً در باب قبله تعریضی در قرآن آمده است، که یهود می گفتند ما خبر داریم که قبله پیغمبر آخر الزمان جای دیگری است اما این پیغمبر هم که به سمت قبله ما نماز می خواند. بعد از این که قبله تغییر کرد، خداوند می فرماید: لئلا یکون حجه...

که یک استثنا هم می زند که باید به خود قرآن رجوع کرد.

تذکر چند نکته

۱. قاعده در قاعده

این که گفتیم از یک قاعده به قاعده دیگر. در جری سلوکی توضیح دادیم: گاه رسیدن به روحی است که به یک قاعده می رسیم که قاعده کلی تری هست و...

امروزه هم باید با دشمن جنگید. ولی اگر دشمنی را عمیق تر کنید، تا این را گفتید، جهاد اکبر در کنار جهاد اصغر معنی پیدا می کند.

اگر کسی قاعده در قاعده را جدی بگیرد،

۲. جرح و تعدیل قواعد

خیلی کار سختی است که برخی در قرآن تصریح شده است، اما غیر از آن استخراجش خیلی سخت است.

هلاکت قوم گفته شده است، چون تکذیب خدا و رسولش را کردند و جنگیدند. بعد در قرآن آمده است: مگر این که استغفار کنند. مثل آن چه درباره قوم یونس آمده است.

این ها می شود جرح و تعدیل های قواعدی. که باید در قاعده بالاتر جمع شوند. مثلاً: اساس عالم بر رحمت است و رحمت بر غضب غلبه دارد. لذا اگر این ها که ۵۰ سال با رسول جنگیدند، اما استغفار کرد، لذا عذابی که قرار بود فردا بیاید، نیامد، به خاطر غلبه رحمت بر غضب.

جرح و تعدیل قواعد دست ما را باز می کند که در جرح و تعدیل

۳. نیاز به دقت.

در فهم قواعد باید دقت کرد تا این را فهمیدی، خیلی زود خودش را از موقعیت بکند و آن را تعمیم دهد.

۴.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۳ (۳۳) (۲۱، ۱۰، ۱۴۰۰ / ۸ جمادی الثانی / سه شنبه)

این که برخی می گویند نمی شود فهم صورت بگیرد، سر از نسبیت در فهم در می آورد به دلیل این که مبانی لازم را ندارند.

اما در فضای اسلامی، علمای اصول ما بر اساس مبانی ای که دارند، مدعی هستند که می شود دقیقا به مراد متکلم رسید.

....

تاکید ظهورگیری ما را از نسبیت در می آورد.

....

این که قاضی حکم می کند، ظهورگیری می کند از مراد متهم...

این می شود تعیین معنایی و محتوا.

برخی تا تعیین مراد را خواستند درست کنند، می گویند باید تاویل طولی را قبول کرد و تاویل عرضی را قبول نکرد.

باید بحث های بعدی را فنی کرد که آیا چنین مرادی را خدا دارد یا خیر؟ آیا خداوند متعال این مراد معین را دارد یا خیر؟

این راه ما را به عینیت می کشاند،

ضوابط ظهورگیری برای خود انضباطی دارد.

باید در بحث های عرف معیارهای ظهورگیری را به دست آورد و بعد به مباحث حجیت ظهور را بحث کرد.

مثلاً: لفظ افعّل دالّ بر وجوب هست یا خیر؟

فضای اصولی قرار است که این تعین ها را درست کند، گاه موفق است و گاه موفق نیست.

فرض کنید کسی بگوید ظهورگیری طولی نیست، مشکلی نیست.

اما این بحث ها پایه های فنی می دهد و قابل عرضه است. برخی از این ها حوصله می خواهد. باید خیلی از چیزها را جمع کرد تا طرف را به اینجا بکشانیم.

- ما موارد شکی هم داریم و به یقین محتوایی نرسیدیم، این ها قابل عرضه نیست.

اهل بیت هم جریها را می دانند.

برخی ها جزء بینات کار است. به نظرم کسی نیست که جریان فرعون را خوانده باشد، اما نگوید که این در خصوص همان فرعون است فقط. بلکه فرعون های دیگر را هم می گیرد.

تشخیص موضوعی

رفتن از موقعیت آیه به موقعیت دیگر، تشخیص موضوعی می خواهد. و این هم خیلی مهم است.

گاه تشخیص موضوع آسان است و گاه مشکل است و گره کور دارد.

این ها مواردی است که باید کارر فنی اش انجام شود.

هستند کسانی که آیه را می فهمند، اما تطبیق آن بر موضوع برایشان مشکل می شود. مثلاً می داند فاسئلوا اهل الذکر را می فهمد، اما این که عالم کیست را نمی تواند تشخیص دهد. او تشخیص موضوعی اش درست نیست.

مثلا زبیر یک عصری جزء یاران امیرالمومنین است که آیات ایمان شاملش می شود. اما بعدش زبیر با حضرت جنگید، در این دوره کدام آیه شاملش می شود؟

کسی که تشخیص درست موضوعی نداشته باشد، در همان زبیر یار حضرت امیر می ماند، و بعد دچار مشکل میشود. این که گاه خواص در تشخیص دچار مشکل می شوند، همین است. و همین ها برای جامعه اسلامی مشکل ایجاد کردند.

گاه انسانی قواعد را بلد است، جری انجام داده است و قاعده را پیدا کرده است ولی در صحنه تطبیق، بد اجرا میکند و بد تطبیق می کند.

به نظر قرآن حتی در تشخیص موضوعی هم به ما راه داده است، اما ما خوب دقت نمی کنیم و پی نمی گیریم. این است که ما گره کور داریم.

نوع اول جری

نوع دوم: آنجایی است که قاعده کلی است، در تطبیقات مشکل داریم که نیاز به تیزبینی های خاص خودش را دارد. نیاز به تیزبینی های اجتهادی دارد. یک عمق دارد و لذا نمی تواند درست تطبیق کند.

بنده خدایی می گفت:...

قواعد لطف و دقت و ظرافتش را میشود از آیه به دست آورد.

یک مقدار هم بر می گردد به تشخیص موضوعی. مثلا بنده خدایی از عالمان ربانی است ولی دیگران خبر ندارند. آیه اولو الالباب هم شاملش می شود.

بحث ضوابط را هم گفتیم.

عملا بحث جری تمام شد.

شیوه اهل بیت را گفتیم، آیات و روایات را که گفتیم، اصل دلیل را گفتند: یجری کمجری الشمس... الذین عملوا بمثل اعمالهم...

جری از موارد بطنی است و مراد اهل بیت هم هست. ادبیات اهل بیت هم زیباست:

اولی را گفته اند تنزیل که همان چیزی است که توسط خدا نازل شده است.

تفسیر عام شامل جری و تفسیر و تاویل طولی عرضی هم می شود.

تفسیر خاص یعنی معنای مباشر آیه.

للظهر ظهر

خود این سطح باز سطوحی دارد..

این سطح هم در عین این که سطح است، می شود با یک دقت هایی همین سطح را نگاه داشت ولی از بعضی از الفاظ گذشت. این را می گویند: للظهر ظهر.

این باعث می شود که تفسیر رسمی هم سطوحی دارد. ولذا تفسیر خاص هم مختلف می شود. که این تاویل عرضی نیست.

اگر کمی به سمت بطن برود، می شود تاویل عرضی و طولی و جری.

تعین و این شکلش و...

محتوا یکی است، تعین پیدا می کند، اولش این است، وسطش این است، اصلش هم این است.

این توضیح، آیه را نگاه داشت، خودش یک تطبیقی کرده است و بعد تعین تطبیقی هم کرده است، همه این ها تفسیر است. همه این ها در سطح تفسیر می ایستند. در برابر جری و تاویل طولی و عرضی.

یک معنای تفسیر عامی داریم که

علامه طباطبایی تاویل طولی را جزء تفسیر قرار داده است. اما ما این را قبول نداریم و تاویل طولی را جزء تاویل می دانیم.

تفسیر سوره بقره

وجه نزول سوره بقره

سوره حمد برای اظهار عبودیت بود که قبلاً گفتیم علامه هم گفته بودند. و گفته شد که بسم الله هر سوره ای غرض آن سوره را شامل می شود.

علامه در سوره بقره دیده است که خیلی آیات پراکنده ای دارد موضوعات مختلفی دارد. در ص ۱۵۲ اشاره می کند که نازل شد نجومًا، خیلی طولانی است. اولین سوره مدنی است و ۶ ماه پس از هجرت نازل شد. اول از اینجا شروع شد، سوره مدنی است ولی چندین سال طول کشید و اینجور نبود که یکبارگی نازل شده است. مثل سوره نحل که یکباره نازل شد.

سوره بقره چندین سال طول کشید. غرض چیست؟

علامه: چون این گونه است، یک غایت واحده ای نمی شود جمع کرد، اما اکثر و غالب و معظمش این است:

۱. فرق نگذاشتن بین وحی این رسول با رسول دیگر. (لا نفرق بین احد من رسله)

خداوند می خواهد در سوره بقره بین وحی موسی و عیسی فرق گذاشت.

چون علامه دیده است خداوند در آیه ۱۳۶ و ۲۸۵ بقره آورده است که لا نفرق بین احد من رسله... که یهود را هم حدود بیش از ۱۰۰ آیه این ها را دعوت می کند به پذیرش دعوت رسول.

۲. دوم کوبیدن کافرین و منافقین و اهل کتاب. ملامت اهل کتاب، عمدتاً یهود و گاه نصاری.

۳. سخن درباره برخی از تشریعات.

غرض واحد نمی یابیم و عمده اش همین هاست.

هر یک از این تشریعات سالی دارد... مثل قبله، حج، صوم، ارث و....

این پراکنده هایی که در این سوره آمده است، عمده اش همین سه است.

المیزان، ج ۱، ص ۴۳

» (بیان)

لما كانت السورة نازلة نجوما لم يجمعها غرض واحد إلا أن معظمها تنبئ عن غاية واحدة محصلة و هو بيان

۱. أن من حق عبادة الله سبحانه أن يؤمن عبده بكل ما أنزله بلسان رسله من غير تفرقة بين وحى و وحى [ايه

۱۳۶ و ۲۸۵]، و لا بين رسول و رسول و لا غير ذلك

۲. ثم تقرير الكافرين و المنافقين و ملامة أهل الكتاب بما ابتدعه من التفرقة فى دين الله و التفريق بين رسله،

۳. ثم التخلص [پرداختن به این مساله، بعد از پرداختن به دو مساله قبل] إلى بيان عدة من الأحكام كتحويل

القبلة و أحكام الحج و الإرث و الصوم و غير ذلك.»

همه این ها در حقیقت بر می گردد به فرق نگذاستن بین رسل.

ان شاء الله در ادامه بیان خواهیم کرد که آیا بر این سوره یک غرض واحد حاکم هست یا خیر؟

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۴ (۳۴) (۱۴۰۰، ۱۰، ۲۶) / ۱۳ جمادى الثانى / یکشنبه

مقدمه علامه در تفسیر سوره بقره

علامه به لحاظ قرآنی و مباحث متن شناختی قرآن، مساله سوره برایشان جدی است.

در قرآن مساله سوره هم تصریح شده است و به گونه ای در باب سوره گفته شده است، مثلا ۱۰ سوره یا یک سوره بیاورید. برخی از سوره ها خاصیت هایش گفته شده است. و به عنوان هویت سوره ای در موقع تنزیل به آن توجه شده است. در خود دوره رسول الله در فرهنگ قرآن آمده است. قرآن خودش سوره سوره است. و سوره یک هویت دارد.

این ها را علامه توضیح داده است در بحث سوره حمد. این ها را در بحث های علوم قرآنی نگاه کنید، توضیح داده است. شواهد فراوانی می آورد که اولین شاهدش، خود قرآن است.

علامه قایل است که قرآن سوره سوره است و همین گونه نازل شده است. بر همین اساس توضیح هم دادند که معیار سوره بودن این است که با بسم الله نازل شده است، و حتی به حضرت می گفتند. حتی سوره در سوره می شد، به حضرت می گفتند که این برای آن سوره است و این بسم الله این سوره است و...

پس هم به لحاظ قرآنی و هم به لحاظ روایی، که روایات فراوان است و توضیح دادیم که هر سوره ای که نازل می شد، اگر جدید بود با بسم الله نازل می شد و حضرت می دانست که این آیات این سوره است.

مثلا گفته اند: سوره انشراح این خاصیت را دارد یا سوره ناس این خاصیت را دارد و ... این نشان می دهد که به لحاظ سوره نزد اهل بیت شناخته شده بود.

- همچنین لزومی ندارد که به صورت یکباره نازل شود تا سوره شود. مثلا می شود ده یا بیست ایه نازل شود جزء سوره بقره باشد. و حتی آیات شماره پیدا می کرد.

همیشه به لحاظ سوره به لحاظ تفسیری در سوره حمد توضیح داده است. بقیه را جاهای دیگر توضیح داده است.

سوره بقره از اوایل هجرت شروع می شود و تقریبا تا اواخر عمر حضرت ادامه دارد.

این باعث شد که یک مبنای تفسیری پیدا می شود که هر سوره ای یک غرضی پیدا می کند.

حتی بسم الله هر سوره را به غرض همان سوره ربط داد.

این بیان علامه است، از طرفی سوره است، اما لزوماً سوره یکجا نازل شود؟ نه لزومی ندارد، مثل سوره بقره، که می فرماید: نجومًا نازل شود.

مثلاً سوره انعام یا حمد یکجا نازل شد.

مهم این است که تعیین سوره در دوره رسول الله قطعی شده است.

در دوره حضرت خانه ای بود که مقرر کردند برای آیات، که روی کاغذهای مخصوصی نوشته می شد. و هر سوره ای به صورت بسته بسته بود.

تاریخ قرآن آقای رامیار را بخوانید، خیلی کمک می کند.

در خود دوره رسول الله سوره سوره می شناختند و خواص سوره را می شناختند و سوره ها را به شکل سوره می خواندند.

سوره بقره چون به صورت نجومی آمده است، غرض واحدی ندارد، ولی غرض اصلی اش این است که تجميع شده است.

ایشان ابتدای سوره بقره بیانی دارد، آخر سوره بقره هم بیانی دارد که این دو بیان را می خوانیم. گرچه بیان اول را خواندیم.

المیزان، ج ۱، ص ۴۳

« لما كانت السورة نازلةً نجومًا لم يجمعها غرض واحد إلا أن معظمها تنبئ عن غاية واحدة محصلة و هو بيان أن من حق عبادة الله سبحانه أن يؤمن عبده بكل ما أنزله بلسان رسله من غير تفرقة بين وحى و وحى، و لا بين رسول و رسول و لا غير ذلك ثم تقرير الكافرين و المنافقين و ملامة أهل الكتاب بما ابتدعوه من التفرقة فى دين الله و التفریق بين رسله، ثم التخلص إلى بيان عدة من الأحكام كتحويل القبلة و أحكام الحج و الإرث و الصوم و غير ذلك.»

در اینجا می فرماید:

۱. عدم تفرقه بین رسولی از رسولی

۲. تقریع و ملامت کفار و منافقان و اهل کتاب. (این را می شود به اولی برگرداند، چون نباید تفرقه می انداختند،

ما این ها تفرقه انداختند.)

۳. بیان احکام. که از آیه ۱۴۴ به بعد شروع می شود.

المیزان، ج ۲، ص ۴۴۰

که پایان تفسیر سوره بقره است. ایشان می گوید این دو آیه آخر سوره بقره، خلاصه تمام سه مطلبی است که در کل سوره آمده است.

« الکلام فی الآيتين كالفلذکة [خلاصه] يحصل بها إجمال ما اشتملت عليه السورة من التفاصيل المبينة لغرضها، و قد مر فی ما مر [ج ۱، ص ۴۳] أن غرض السورة بیان أن من حق عبادة الله تعالى:

۱. أن يؤمن بجميع ما أنزل على عباده بلسان رسله من غير تفرقة بين رسله، و هذا هو الذي تشتمل عليه الآية

الأولى من قوله، آمَنَ الرَّسُولُ إِلَى قوله: مِنْ رُسُلِهِ،

- و فی السورة قصص [بیش از ۱۰۰ آیه] تقص ما أنعم الله به على بنی إسرائيل من أنواع نعمه من الكتاب و النبوة و الملك و غيرها و ما قابلوه من العصیان و التمرد و نقض المواقف و الکفر، و هذا هو الذي يشير إليه و إلى الالتجاء بالله فی التجنب عند ذیل الآية الأولى و تمام الآية الثانية [آنجا که فرمود: بر ما اصر قرار نده]، فالآيتين يرد آخر الکلام فی السورة إلى أوله و ختمه إلى بدئه.

- و من هنا يظهر خصوصية مقام البيان فی هاتين الآيتين، توضيحه: أن الله سبحانه افتتح هذه السورة بالوصف الذي يجب أن يتصف به أهل التقوى [هدى للمتقين]، أعنى ما يجب على العبد من إيفاء حق الربوبية، فذكر أن المتقين من عباده يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلاة و ينفقون من رزق الله و يؤمنون بما أنزل الله على رسوله و على الرسل من قبله و يوقنون بالآخرة، فلا جرم أنعم الله عليهم بهداية القرآن، و بيّن بالمقابلة حال الكفار و المنافقين.

- ثم فصل القول فى أمر أهل الكتاب و خاصة اليهود و ذكر أنه من عليهم بلطائف الهداية، و أكرمهم بأنواع النعم، و عظام الحباء، فلم يقابلوه إلا بالعنوة و عصيان الأمر و كفر النعمة، و الرد على الله و على رسله، و معاداة ملائكته، و التفريق بين رسل الله و كتبه. فقابلهم الله بحمل الإصر الشاق من الأحكام عليهم كقتلهم أنفسهم و تحميلهم ما لا طاقة لهم [منظور طاقت عرفى است] به كالمسخ و نزول الصاعقة و الرجز من السماء عليهم.

ثم عاد فى خاتمة البيان إلى وصف حال الرسول و من تبعه من المؤمنين فذكر أنهم على خلاف أهل الكتاب ما قابلوا ربهم فيما أنعم عليهم بالهداية و الإرشاد إلا بأنعم القبول و السمع و الطاعة، مؤمنين بالله و ملائكته و كتبه و رسله، غير مفرقين بين أحد

الميزان فى تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٤٤١

من رسله، و هم فى ذلك حافظون لحكم موقفهم الذى أحاطت به ذلة العبودية و عزة الربوبية، فإنهم مع إجابتهم المطلقة لداعى الحق اعترفوا بعجزهم عن إيفاء حق الإجابة.

لأن وجودهم مبنى على الضعف و الجهل فربما قصرُوا عن التحفظ بوظائف المراقبة بنسيان أو خطأ، أو قصرُوا فى القيام بواجب العبودية فخانتهم أنفسهم بارتكاب سيئة يوردهم مورد السخط و المؤاخذة كما أورد أهل الكتاب من قبلهم، فالتجئوا إلى جناب العزة و منبع الرحمة أن لا يؤاخذهم إن نسوا أو أخطئوا، و لا يحمل عليهم إصرًا، و لا يحملهم ما لا طاقة لهم به، و أن يعفو عنهم و يغفر لهم و ينصرهم على القوم الكافرين.

- فهذا هو المقام الذى يعتمد عليه البيان فى الآيتين الكريمتين، و هو الموافق كما ترى للغرض المحصل من السورة، لا ما ذكره: أن الآيتين متعلقتا المضمون بقوله فى الآية السابقة: إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ الآية الدال على التكليف بما لا يطاق، و أن الآية الأولى: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ و الْمُؤْمِنُونَ الآية، حكاية لقبول الأصحاب تكليف ما لا يطاق، و الآية الثانية ناسخة لذلك!.

و ما ذكرناه هو المناسب لما ذكروا في سبب النزول: أن البقرة أول سورة نزلت بالمدينة [که برخی گفتند ابتدا سوره قدر نازل شده است و بعد این سوره. که اگر هم این باشد، باز این سوره، جزء اولین سوره ها هست.] فإن هجرة النبي ص إلى المدينة و استقراره فيها لما قارن الاستقبال التام من مؤمنى الأنصار للدين الإلهى و قيامهم لنصرة رسول الله بالأموال و الأنفس، و ترك المؤمنين من المهاجرين الأهلين و البنين و الأموال و الأوطان فى جنب الله و لحوقهم برسوله كان هو الموقع الذى يناسب أن يقع فيه حمد من الله سبحانه لإجابتهم دعوة نبيه بالسمع و القبول، و شكر منه لهم، هذا، و يدل عليه بعض الدلالة آخر الآية:

أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَإِنَّ الْجُمْلَةَ يَوْمَى إِلَى أَنْ سَأَلَهُمْ هَذَا كَانَ فِى أَوَائِلِ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ.»

این آیات آخری سوره بقره، شبیه سوره حمد است در ایاک نعبد و ایاک نستعین.

بعدا خواهیم گفت که سوره بقره، بسط سوره حمد است و همان عبودیت است که دارد خودش را بسط می دهد.

بعدا خواهیم گفت که سوره ها هر یک با هم مرتبط است، مغز سوره ها به هم ربط دارد. این را کسی قایل است که بگوید ترتیب سوره ها هم الهی است. و اگر کسی این را بگوید، باید خیلی حرف هست.

این هم هست که قرآن به یکبارگی بر حضرت رسول نازل شد.

الان نمی خواهیم یک بحث روش شناختی کنیم و این را توضیح دهیم.

سوره که درست است و ترتیب آیات سوره هم درست است، ولو این که یکی امسال آمده است و یکی چهار سال بعد، ولی آن را برده اند قبل از آن آیه قرار داده اند.

علامه ترتیب سوره ها و آیات سوره ها را قبول دارد.

علامه برای مکی و مدنی بودن سوره ها معیار دارد.

اما علامه در این خاتمه سوره بقره، تشریعات را اشاره نکرده است. اما می توان گفته که علامه به این هم اشاره کرده است و آن چیست؟ وقتی ایمان به کل ما انزل الله بیاورید، از جمله ما انزل الله، تشریعات است.

با این بیان، علامه تمام آن سه امر ابتدایی را به یک غرض برگرداند.

اگر صد و خرده ای از آیات درباره بنی اسرائیل گفته شده است، از همین باب است. ...

بیان علامه در غرض سوره این است:

حق ربوبیت آن است که عبد به کل ما انزل الله ایمان بیاورد و قالوا سمعنا و اطعنا... که باید به کل ما انزل الله ایمان بیاورد.

- مدنی یا مکی بودن سوره بقره

برخی این که سوره مدنی یا مکی است، شناخت تبعی و عرضی می دانند.

استاد: شناخت مدنی یا مکی بودن سوره از جمله شناخت های ذاتی سوره است. قبل از مدینه و در مکه حکومت ندارد و در مدینه حکومت دارد.

در ملکه و مشرکان مکه و سران کفر که بودند.

اما در مدینه یهود موقعیت دارد، مساله حاکمیت است و حاکمیت اقتضائاتی دارد.

به لحاظ این بستر، مکی و مدنی بودن، بحث مهمی است و این را باید درست کرد. گرچه در سوره بقره مساله واضح است.

- نحوه نزول سوره بقره

یکی مقدار و بازه زمانی که این سوره نازل شده است.

آیا یکباره است یا به تدریج نازل شده است؟

اگر بدانیم از شش ماه بعد از هجرت شروع می شود و تا نزدیک وفات حضرتش را شامل می شود. اگر این باشد، باید جور دیگری سوره را نگاه کرد.

- بیان مختار در غرض اصلی

بیان برخی از مفسرین را می آوریم. آیا غرض اصلی همین است که علامه فرموده است یا غرض های دیگری هم وجود دارد؟

دسته ای از بحث ها هست که نمی خواهیم بپردازیم: مثلاً تقطیع ها و...

مدنی یا مکی بودن سوره بقره

این آیاتی که نازل شده است که مباحث حکومتی است و برخورد با یهود که گفته شده است و این توضیحات را وقتی می بینیم، می خورد به یهود در مدینه. در مکه یهود به این سبک نبودند.

- تشریعات را نگاه می کنیم حاکم به مدنی بودن است.

- فضای کلی را نگاه می کنیم مدنی است.

- آیات ناظر به منافقین را می بینیم، گواه بر مدنی بودن است.

- شواهد تاریخی فراوان که تشریع روزه کی صورت گرفته است که ماه دوم هجرت است.

به لحاظ تاریخی و بستر قرآنی و علوم قرآنی، نگاه می کنیم، می بینیم همه اش مدنی است.

وقتی مدنی باشد، توقع این است که همه این سوره در فضای حاکمیتی باشد. در فضای حاکمیتی و مشکلاتی که با یهود، منافقین و مشرکین و... داریم.

با این نکته، بستر کار را می فهمیم.

برخی می گویند: شان نزول باعث تخصیص نمی شود که ما هم این را قبول داریم.

اما نکته درباره شأن نزول این است که اصل و بنیاد زبان آیه را بفهمیم که مفاد اصلی سوره و آیه چیست و بعد روح آن را به دست بیاوریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان علامه این بود که این سوره بقره چون نجوما نازل شده است، غرض واحدی نمی شود از آن پیدا کرد. ولی در پایان ذیل آیه ۲۸۶ فرمودند که دو آیه آخر سوره بقره گفتند: این سوره فذلکه سوره حمد است و به غرض واحدی برگرداند.

عمده اش در باب مساله این است که باید به خدا ایمان آورد. بین وحی ای با وحی دیگر و بین رسولی با رسول دیگر، نباید فرق گذاشت.

این اصل حرف است در آخر سوره بقره متمرکزتر شد، که بنده باید حق رب را ادا کند و آن این که هرچه خداوند وحی کرده است را باید بپذیرد. و ابتدای سوره هم گفته است که ایمان می آورند به آن چه بر تو و بر قبلی ها. در آخر سوره هم هست که لانفرق، وسط سوره هم دارد. یهود هم به این خاطر مورد توبیخ است. شما که می دانید این وحی از سوی خداست و شما خودتان به همین خاطر آمدید مدینه، چطور شما انکار می کنید؟

علامه به تشریع در پایان نپرداخت،

بیان مختار در هدف سوره بقره

به نظرم سوره جدی است و بی دلیل یک سوره، سوره نمی شود. حساب دارد و ادبیات سوره را هم خود قرآن و خدا داده است. به لحاظ تاریخی هم همه سوره در دوره رسول الله مستقر شده است و اکثرش نام دارد.

مثلا سوره حمد، ناس، معوذتین، توحید و اخلاص. حتی برخی از آیات هم عنوان داشت، مثل آیه الكرسي. حتی عنوان سوره هم مشخص بود. در دوره رسول الله برخی از خاصیت ها را برای سوره گفته اند. که مثلا سوره حمد شفاست که در روایات هم آمده است و خود رسول الله هم فرموده است.

عمده آن چه در باب سوره حمد بود، بر می گشت به رسول الله. که یا از حضرت نقل می کردند یا اهل بیت از رسول الله نقل می کردند.

سوره ها تعیین داشت بتمامه و ظاهر قرآن این است که این سوره ها برقرار است. مثل تحدی به این که اگر می توانید ده سوره یا یک سوره بیاورید. جافتاده است مفاد سوره. یعنی: قرآن خودش می گوید: من قرآن را دسته بندی کردم به حسب سوره ها. دسته بندی آیات هم به دست می آید.

این ها پابرجاست. قرآن م یگوید من به سوره تقسیمش می کنم و بعد تقسیم می کنم به آیه.

اگر همین قدر درباره سوره باشد، معنایش این است که: یک هویت واحد دارد و گزاف و گتره نیست. از طرف خدا نازل شده است و به شکل سوره است. ولو این که در سالیان متمادی باشد، مثل سوره بقره که در حدود ده سال نازل شد. حتی سوره ای که در چهارماه نازل شد که بخش اولش فلان ماه و بخش دومش در ماه بعدی و... و حتی ترتبی آیات به لحاظ نزول هم متفاوت است.

اگر کسی این را خوب دقت کند، هویت سوره این است که مغزی دارد و یک مبرر دارد و لو این که نتوانیم آن مبرر را پیدا کنیم. ما انزل الله این است و دلیل دارد و قرآن نازل شد به شکل سوره نازل شد، ولو ده سال، مثل سوره بقره.

که این اصل از خود سوره های قرآن به دست می آید.

ادبیات سوره که در قرآن هست، اگر سوره تعیین پیدا نکرده است... مشخص است که جا افتاده است مساله سوره، که اگر می توانید یک سوره بیاورید. به لحاظ تاریخی هم مشخص است، به لحاظ سنت رسول الله هم مشخص است، به لحاظ ..

که رسول الله می گوید: این سوره است و این خاصیت ها را دارد. مثلاً سوره حمد برای شفا است. واضح است که کل سوره را دیده است و می گوید شفا است. توضیح هم داده است که چرا شفا است.

ما به حسب بیان مختار باید بگوییم: ما هویت سوره و غرض واحدش را می پذیریم. و حال تلاش می کنیم که غرضش را در بیاوریم.

وقتی این پایه را در آوردیم، باید حوصله کنم این بحث را به شکل بحث علوم قرآنی مانند که کل آیات و سوره ها و ترتیب سوره ها و... را بیان کنیم. آیا واقعا قران بین الدفتین، همان ما انزل الله است؟ درباره سوره آقایان خیلی ها پذیرفته اند، اما درباره ترتیب سوره ها اختلافاتی هست.

سوره بقره سوره ۸۶ است.

چند کار باید بشود مثل آن کاری که آقای یوسفی غروی انجام داده است که بررسی تحقیقی تاریخ اسلام، کار قرآنی دارد، کار علوم قرآنی دارد.

همین مکی و مدنی بودن، باعث می شود که کل سوره ها دو دسته می شوند، همین معنی دارد. این را باید جدی گرفت که ابن عباس ترتب سوره ها را در مکه و مدینه گفته است. که کار او اهمیت دارد، چون فی الجمله ریشه در کار امیرالمومنین علیه السلام دارد.

ما برخی از مواقع در تثبیت حرف های شیعه، همین ابن عباس و ابن مسعود به درد می خورد. ابی کارش جدی است. طبقات مفسرین قابل استفاده است. چون وقتی وصل باشیم به آن دوره، خیلی کمک می کند به ما.

البته نقل های از ابن عباس هم متعدد شده است، و لذا هر نقلی از او را نمی شود اعتماد کرد. لذا باید کار اجتهادی کرد که آیا می شود کلام اهل بیت از آن به دست بیاید یا خیر؟

ما باید یک دور تاریخ دوره رسول الله را بر اساس قرآن بنویسیم. که این کار نشده است، اما فی الجمله شده است، باید ده تا از این کارهای اجتهادی شده باشد، تا انسان یقین کند. البته کار آقای یوسفی غروی هست و خوب هم هست. یک دعوایی است، و قرآن خودش یک مصدر تاریخی است، گرچه نزد برخی از تاریخدان ها قرآن مصدر تاریخی نیست!

باید یک دور تاریخ قرآن نوشته شود. خیلی باید قدر باشد و تیزهوش باشد که در تاریخ کار کرده باشد، و در قرآن هم مسلط باشد و بتواند این کار را بکند. آقای یوسفی غروی آمده استو بر اساس ترتیب تاریخی ابن عباس، این آیات را در تاریخ تحقیقی اسلام اشباع کرده است.

تحلیل واقعی از این سوی صدر اسلام را می شود به دست آورد. این خیلی کمک می کند که حال و وضع آن روز جامعه دوره رسول الله را به دست بیاوریم.

چون می خواهیم به یک بیان مختار ویژه ای برسیم، می خواهیم روی مدنی بودن سوره بقره تاکید کنیم. و الا مساله واضح است که این سوره مدنی است.

برخی اعتراض کردند به این قانون، که این قانون بعد از انقلاب است، و خود همین مشخص می کند حال وضعش را.

...

آیات درباره منافقان

در سوره بقره، این دسته سومی است که در این سوره بیان شده است. مومنان، کافران، منافقان.

مساله منافقان از مدینه شروع شد. که بعد از تشکیل حاکمیت است و هجرت. جز یک آیه بیشتر در مکه درباره منافقان نازل نشده است.

« وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) يَلْعَنُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَلْعَنُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَصَحْنَا مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَا كِنَ لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَا كِنَ لَّا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَلْزَمُونَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَلْزِمُهُمُ بِلَهْمٍ وَيَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اسْتَلْزَمُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبَّتْ تَجَرَّتْهُمْ وَمَا كَانُوا مَهْتَدِينَ (۱۶) »

فضای نفاقی کافی بود، اما اینجا دارد بیان می کند که این ها چگونه بودند.

از آیه ۴۰ سوره بقره بحث قوم یهود شروع می شود،

آیات ۴۰ به بعد

صحبت از جامعه یهودی است که یک جریان اجتماعی سنگینی است که مشکل برای حضرت درست کردند. هربار تعارض می کند که چرا ایمان نمی آورید و انکار می کنید.

این در مدینه اتفاق افتاده است.

آیات در باب یهود

یهود از کی آمدند در مدینه؟ در خیبر؟ که بیرون مدینه بود. ابتدا رفتند در خیبر و بعد آمدند در مدینه.

در قرن دوم بعد از میلاد، مورد ظلم واقع شدند، این ها در یمن بودند، اصلش در فلسطین بودند و پادشاهان به این ها فشار آوردند و آمدند در یمن. این ها که از یمن آمدند، گفتند برویم در جایی که رسول خاتم می آید. و در کتبشان این بود که آن پیامبر می آید بین کوه احد و وعیر، ظاهرا، و به اشتباه رفتند در خیبر ساکن شدند.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَضُّهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتِلْعَدُّوْنَ لَكُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶)»

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹)»

آیات در باب تشریع

مسجد ذوقبلتین، آیه ۱۴۴

«قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳)»

این آیه در سال دوم هجرت نازل شده است. که اولین ماه شعبان بعد از هجرت است.

قصاص، حج، دستور قتال در ارتباط با ماه های حرام، روزه، طلاق، ازدواج، حیض، شراب،

بحث ادوار فقه را ببینید.

از آیه ۱۳۴ تا حدود ۱۰۰ آیه در باب احکام و تشریعات است.

آخرین آیه ای که بر حضرت رسول از سوره بقره نازل می شود، ظاهراً آیه ۲۸۱ سوره بقره است.

«وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)»

در روایت هست که جبرئیل گفته است که این آیه را آیه ۲۸۱ قرار بده.

برخی گفته اند که حجه الوداع و برخی عنوان دادند سال وداع. برخی هم گفتند چند روز قبل از ارتحال.

پس این سوره کل دوره هجرت را گرفته است.

اما عمده آیات در اوایل سوره آمده است که مساله جنگ با یهودیان.

در جنگ حنین می گفتند: آن ها که اصحاب سوره بقره هستند بیایند مبارزه کنند. بر این اساس اس و اساس این

سوره از ابتدای هجرت بسته شده است و تا آخر دوره رسول الله را گرفته است.

این باعث شده است که آیه آخر سوره را می بینیم گفته است: «فانصرنا على القوم الكافرين»

که نشان می دهد هنوز بر قوم کافران تسلط پیدا نکردند و این نشان می دهد که اوایل هجرت نازل شده است و هنوز

تسلط بر مملکت اسلامی حاصل نشده است.

تا اینجا بحث مدنی بودن سوره بقره را به لحاظ قرآنی گفتیم.

بررسی سوره بقره به لحاظ تاریخی

برخی مثل ابن عباس این سوره را اولین سوره مدنی و برخی آن را دومین و سوره قدر را اولین می دانند. ولی نکته این است که قبل از جنگ بدر بخش هایی از این سوره نازل شده است.

تاریخ طبری، ج

آن وقتی که رسول الله آمد مدینه وقتی که ۱۸ ماه گذشت، تشریع قبله نازل شد.

تاریخ طبری بیشتری هم دارد، می شود حتی د را حدیث اهل سنت هم پیدا کرد. و

«و فی هذه السنه، فرض صوم شهر رمضان، و قیل انها فرض فی شعبان منها»

دانشنامه جهان اسلام، ذیل سوره بقره

بقره نام دومین سوره قرآن، سوره ۸۶ یا ۸۷ مین سوره است. و بنا بر بیشتر راویان، اولین سوره مدنی است.

دسته بندی در قرآن هست که سوره های طوال هست، یکی از ان ها سوره بقره است، در میان هر سوره بلند قرآن، از همه بلندتر است و در مدت ده سال نازل شده است. مثلاً در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ قتال در حریم کعبه مجاز شمرده شده است و سیوطی گفته است که این حکم بعد از صلح حدیبیه بعد از سال ۶ هجرت است

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۶ (۳۶) (۱۴۰۰، ۱۰، ۲۸ / ۱۵ جمادی الثانی / سه شنبه)

گفتیم برای بیان غرض سوره باید بر مدنی بودن سوره تاکید کنیم.

بستر تاریخی را به صورت خلاصه توضیح دادیم و گفتیم نه تنها در آیات، بلکه از روایات هم استفاده می شود مدنی بودن سوره.

مدنی بودن تا گفته شد، حال و هوای کار روشن می شود. حضرت رسول آمده است در مدینه حکومت تشکیل داده است،

این بیان از اوایل هجرت شروع شد، تا سال دهم هجرت ادامه پیدا کرده است این آیات.

وقتی این گفته شد که مدنی است و عمده اش هم در اوایل هجرت نازل شده است و فی الجمله هم از قرآن استفاده می شود: فانصرنا على القوم الكافرين.

بیان مختار در غرض از سوره بقره

مساله حاکمیت دینی و لوازم آن.

اصل این سوره قرار است بعد از این که رسول الله آمده است و حکومت دینی تشکیل شده است، اقتضایی دارد که همه اش در این سوره بیان شده است. البته حاکمیت دینی نویا. که اگر بخواهیم توضیح دهیم مرکز ثقلی دارد که در ادامه آیت الکرسی آمده است. و توابع و لوازمی که دارد. اصلش این است و دست بر قضا اینجاست که قرآن کریم در آیه الکرسی می فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ [هر کسی کفر به طاغوت بورزد و ایمان به خدا بیاورد] فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَلِيمٌ عَلِيمٌ» (۲۵۶) [پذیرش حاکمیت الهی و طاغوت چه تاثیری دارد؟] اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)»

دوگانه خدا و طاغوت به چی اشاره دارد؟ به صحنه اجتماع اشاره دارد. گفته می شود یا خدا یا طاغوت در حاکمیت.

این خلاصه است، بعدا مفصل توضیح می دهیم که چطور می شود این در صحنه اجتماعی.

آیه الکرسی، مرکز ثقل سوره بقره است.

به نظرم این آیه خیلی گویاست که صحنه اجتماعی چیست و خداوند با این صحنه چه می کند.

تمام طواغیت عملا راه را بر معنویت و توحید و پاکی و قدرت معنوی انسان می بندند.

این بیان قرآن است.

چنین چیزی پایه اصلی فضای مدینه است. چه کسانی با حضرت همراهی می کنند؟

کسانی که ابتدای سوره بقره آمده است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)»

نساء، ۶۰

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»

ما ابتدای سوره بقره گفتیم که شما باید ایمان به خدا و ما انزل الی الرسول پیدا کنید، شما چرا می روید به سمت طاغوت؟

مرکز ثقلی دارد سوره بقره، چنین چیزی اقتضائاتی دارد، به ویژه حاکمیت دینی نوپا. که این باعث شده است که فضای سوره بقره، یک فضای خاصی شده است.

موضعی که نسبت به حاکمیت دینی، اهل کتاب، ...

لذا اگر ببینید، تبدیل می شود به موضع گیری های فراوان خدا که به برخی از آن ها اشاره می کنم.

۱. مومنان

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)»

تک تک این کلمات توضیح دارد.

مومنان آخر سوره بقره خودش را به این شکل بروز می دهد

« ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَكُتِبَ عَلَيْهِ رُسُلُهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٢٨٥) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (٢٨٦) »

۲. کافران

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (٦) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٧) »

۳. منافقان

« وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (٨) يَلْعَدُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يَلْعَدُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (٩) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (١٠) »

منافق این سبک است که ایمان در دل ندارد. فی قلوبهم مرض، ..

۴. یهود

« يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (٤٠) وَءَامِنُوا بِمَا أُنْزِلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَلُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (٤١) »

این ها برخوردارهای اجتماعی خدا با این دسته جات اجتماعی است.

البته اسمی هم از نصاری آمده است. تخلف هایی در تبعیت داشتن مثلا به غذایی که بهشون دادن راضی نبودن. به همین دلیل میگن مگه حضرت موسی شما را نجات نداد چرا تبعیت نکردید؟ این ها خوب همراهی نمی کردند در حالی که میدونستن رسوله. می فهمیدن ولی همراهی نمی کردند. این آیات در عین اینکه کوبیدن یهود است هشدار برای مومنان است.

۱. کوبیدن یهود است.

۲. هشدار به مومنان نکنه مثل یهود نومن ببعض

لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت...

نکند مثل یهود با ما برخورد کنید.

مومنان می گویند: سمعنا و اطعنا....

از یک طرف کوبیدن یهود و از جهت هشدار به مومنان است که نکند مثل یهود شوید.

در عین این ها، قرار است اقناع فرهنگی که بخواهد مومنان را محکم کند که نلغزند، این سوره است.

اقناع، اندیشه و بنیاد و یادآوری می خواهد. باید آن را توضیح دهید که چرا. باید به چشمش بیاورید. این باعث می

شود که کسانی که در این حال و هوا بودند و سوره

در آخرین آیه سوره بقره، اقناع صورت گرفته است.

حاکمیت دینی آنقدر نیاز به اندیشه و بنیاد دارد .

در این سوره این اصل سنگین را بنیاد قرار داده است که: در آیه الکرسی بیان شده است.

باید همراهی کنید که اگر نکنید، گرفتاری ها دارید. در عین حالی که کوبیدن یهود است، در عین حال هشدار به

مومنان است. که در آیه آخر سوره بقره منعکس شده است.

پس اولاً اصل حاکمیت

بعد دسته جات مردم که لازمه حاکمیت.

بعد جریان یهود که جریان سنگینی هستند،

بعد هشدار به مومنان که مراقب باشند مثل یهود نشود.

تشریع یکی از لوازم حاکمیت

در بحث های فلسفه سیاسی توضیح می دهند که افلاطون و ارسطو هم گفته اند: حاکمیت بدون قانون گذاری معنی ندارد. و قانون گذاری به سمت اهداف است. بدون اهداف معنی ندارد. به تعبیر قرآن «يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» این خودش لازمه اش قانون گذاری است که گاه قانونی که هویتا قانون را ... برخی از تشریعات در سال ششم است. مساله حاکمیت و تشریعی که از لوازم حاکمیت است.

اصل اندیشه این است که حاکمیت با تشریع است. قرآن گفته است مقصود من این است: «يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» که فقط شئون اجتماعي نیست، بلکه شئون فردی را هم می گیرد. حتی حاکمیت ها در فضای فردی هم ورود می کنند. قرار است انسان را به کمال و نور برساند.

یک بیانی حضرت امام دارد در بحث ولایت فقیه، تمام آن چه ما می شناسیم در فقه، این امور پراکنده نیست، بلکه اصلش تنظیم روابط انسان ها با هم به سمت خداوند متعال است. و گفته است: حاکمیت اسّ و اساس و پایه است و تمام تشریعات ذیل حاکمیت معنی دارد. تمام تشریعات با محوریت حاکمیت است.

بحث مفصلش ذیل آیه الکرسی.

در این نگاه فقه فردی نداریم، بلکه فقه حاکمیتی داریم.

تشریعات

۱. قبله

نماز که قبلت تشریع شده ست. در مدینه قبله تغییر می کند. به نظر تان قبله چه می کند؟

بعضی از امور، حتی یک کار کوچک است، ولی اثر اجتماعی به شکل نماد دارد. الان در غرب چادر یا حجاب نماد اسلام است. یعنی همه جا داد می زند که ما یک عده ای هستیم غیر از عده ای دیگر. تراپ اجتماعی سنگین ایجاد می کند.

تغییر قبله یک تعینی برای مسلمین ایجاد می کند که این ها: غیر از یهود و نصاری از اهل کتاب هستند. مسلمین را در برابر یهود و نصاری قرار می دهد تا ابد. گرچه این تعین در دوره رسول الله ایجاد شد و الان ناظر به آن دوره هستیم.

این فاصله اجتماعی یهود را در زحمت می اندازد در موضع گیری ها.

اولا نمادی ساخته است و این نماد را تا ابد هم گذاشته است و یهود را در زحمت انداخته است و هویت جدیدی هم به ما می دهد و اشعاری هم به حضرت ابراهیم دارد که ما ابراهیم حنیفی هستیم. مومنان اولی هستند به ابراهیم که این در قرآن هم آمده است.

- این نتایج دارد، و ما باید قبله مان را از دست کفار در بیاوریم. آن زمانی که قبله تغییر کرد، قبله دست کفار است.

و همین یک تشنگی ایجاد می کند برای فتح مکه. خیلی آثار دارد این تشریع.

۲. حج

حج هم در این سوره تشریع شده است. گرچه برای سال های بعد است، و ... ما الان می بینیم که تا ابد چه تاثیری دارد و... همچنین یک تشنگی ویژه ای ایجاد می کند برای فتح مکه.

۳. روزه

یکی از شیوه های محکم کردن ایمان است.

باید نسبت به قانون گذار کرنش کند و باید یاد بگیرد که این قانون را هر روز اجرا کند.

خداوند با روزه ایمان را تحکیم می کند. چنان محکمی شد که باعث شد که این ها کم نیاورند با این تشریعات پی در پی.

این که جهت فردی چطور در ظل حاکمیت دینی قرار می گیرد، این خیلی مهم است.

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مختار در غرض از سوره بقره

گفته شد که واضح است که این سوره مدنی است و اتفاقی است.

این خیلی کمک می کند که آن غرضی که می خواهیم بگوییم، بر اساس مدنی بودن است.

همچنین شواهد نشان می دهد که عمده آیات، سال های نخست نازل شده است.

بعد گفتیم به لحاظ تاریخی و علوم قرآنی به سرعت گزارش کردیم، آن چه که در باب ترتیب سوره ها چگونه نازل شده است. توضیحاتی که تاریخ نگاران داده اند. فضایی که یهود درباره آن صحبت می کند، ...

حال که گفتیم این سوره مدنی است به ادله قرآنی و تاریخی و علوم قرآنی.

حال ببینیم غرض اصلی این سوره چیست؟

غرض اصلی مساله حاکمیت دینی و تشکیلی حاکمیت دینی و لوازم آن است. و مرکز ثقل بحث هم همین است. آیات مشهور به آیه الكرسي است، آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷ سوره بقره.

بلکه بعدا نشان می دهیم که مرکز ثقل این سوره به لحاظ توحیدی به آیه ۲۵۵ بر می گردد که آن آیه خودش را به شکل اجتماعی در آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ نشان می دهد.

الان مورد نظر ما آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ هست، گرچه اصل این دو آیه و مرکز ثقلشان آیه ۲۵۵ است.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ [دوگانه خدا و طاغوت] فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَلِيمٌ عَلِيمٌ» (۲۵۶) [چرا باید ایمان به خدا داشت و جانب خدا را گرفت؟] اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)»

این که گفته شده است در آیه ۶۰ نساء که: قد امروا ان یکفروا به، ناظر به همین آیه سوره بقره است که فمن یکفر بالطاغوت. که باید به طاغوت کفر ورزید.

خود همین بیان، تبدیل می شود به دسته جات آن دوره رسول الله: ایمان، کفر، نفاق، یهود.

یکی از لوازم و اقتضائات حاکمیت دینی، تشریعات است. یعنی: یکی از پایه ها و ارکان حاکمیت دینی تبدیل می شود به قانون گذاری.

قانون گذاری

کسانی که در رسایل افلاطون و ارسطو کار کرده باشند، مساله سیاست و فلسفه سیاسی که مطرح می شد، یکی از شئون حاکم و سیاستگذار را، قانون گذاری می دانستند. چون جامعه باید با این تشریعات هویت پیدا کند. لزوما هر حکومتی قانون نگذارد و مجلسی داشته باشد که قانون بگذارد، بلکه به هر حال قانون می خواهد و اجرا می شود، ولو این که قانون گذاری را خود پادشاه به تنهایی انجام دهد.

در کتاب قوانین افلاطون توضیح داده است که قانون گذار چه قانونی بگذارد و چه معیاری برای قانون هست و...

در مردسیاسی توضیح می دهد که یکی از اموری که سیاستگذار را سیاتسمند می کند، همین قانون گذاری است.

بخواهید حکومت تشکیل دهید،... همان دستورات طاغوت و جاهلیت اولی باشد، ..

سوره بقره متکفل حاکمیت دینی است و سوره بقره این ها را در خودش جمع کرده است. لذا عمده ای از تشریعات در این سوره اتفاق افتاده است.

تشریعاتی مثل قبله، حج، روزه.

این ها تشریعات نوپاست، گرچه تا ابد هم هست.

قرآن به گونه ای صحبت می کند که در زمان است و فوق زمان است. تا ابد را دیده است و قبله را مشخص کرده است. ابد را دیده است و حج را تشریع کرده است و هکذا روزه و نماز و...

این ها تشریعات هویت ساز ایمانی و توحیدی و اسلامی است.

در همین آیات هم منعکس شده است، هویت ساز است، مثلاً قبله را میبینید که با ما چه می کند! مسلمان ها را در کل کره ببینید، وقت نماز همه به سمت قبله اند و به یک جهت وصل می شوند.

لذا حتی در آیات به گونه ای صحبت می کند که گویا ازل و ابد هم در آن هست.

۴. مساله قصاص

حاکمیت بدون کیفر معنی ندارد. چون تارياست بخواهد اعمال کند و تنظيم کند و کسی جلوی او را گرفت و او برخورد نکند، نمی شود که حکومت را اداره کرد.

۵. طلاق

البته همه بحث طلاق در این سوره نیامده است ولی اصل بحثش آمده است. برای تنظیم روابط خانواده.

دلیلش چیست؟ این که برخی می گفتند: اصلاً نمی شود طلاق داد. اما چگونه راه بیندازد و چه مقدار باشد؟

این ها تنظیم روابط است. و حاکمیت اجتماعی باید با هیمنه اش روابط را تنظیم کند.

حضرت امام ره می فرمود: تمام تشریعات بر اساس حاکمیت است. می فرمود: اس و اساس شریعت، حکومت است.

۶. تحریم ربا

ربا آن زمان زیاد بود و یهود هم که در رباخواری معروف بودند.

هرگاه حاکمیت دینی بخواهد با چیزی که از قبل ریشه دارد بجنگد، باید هزینه سنگین کند.

اگر بخواهد ربا باشد، نمی شود به سمت نور رفت. یک چنین چیزی است مساله.

۷. تحریم شراب و قمار و زنا

این ها معونه دارد. چون این ها جزء عادات آن زمان بوه است لذا سنگین است.

بعضی تنظیم روابط است، بعضی نور آور است، بعضی از این تشریعات برای قطع ظلمات است.

این تحریم های سه گانه، برای قطع ظلمات است.

سوره بقره قرار است تک تک این ها را انجام دهد.

۸. خوردن طیبات و تحریم میته و گوشت خوک

عمدتا که می بینیم در این سوره احکام زیاد تشریع شده است.

مساله وصیت، عادت ماهانه زنان، مساله رضاع، ارث، جهاد،

احکام خیلی زیاد است،

انسان احساس می کند که تشریع الهی، اجتماعی انسانی است.

این خاصیت... تمام این گستردگی، روح اصلی کار که بستر توحید است را نمی گیرد.

قبلا گفته ایم دو بستر و سیاق کلان بر قرآن حاکم است:

۱. بستر اجتماعی. چون با بعثت جنگ اجتماعی رسول الله شروع شد. تا تشکیل حاکمیت دینی.

۲. بستر توحیدی. کل قرآن فضایش توحیدی است. در حقیقت تمام آن چه می بینیم، در توحید جمع می شود.

هر سوره ای را که می بینید، هیچ وقت از فضای توحیدی خارج نمی شود. هیچ وقت تضعیف و کم فروغ نمی شود. قرار نیست که چیز دیگری را جایگزین توحید کند.

این بستر کلان توحیدی است. بستر کلان اجتماعی هم داریم، این بستر کلان اجتماعی در بستر کلان توحیدی جمع می شود.

شهید مطهری فرموده بود: بستر متوسط انبیاء قسط و عدالت اجتماعی است، و غایت نهایی شان توحید است و داعیا الی الله.

معتقدم: بستر اصلی قرآن توحید است و همه بسترها ذیل توحید جمع می شود.

تمام آن چه از حاکمیت دینی گفتیم، مرکز ثقلش الله است. تمام تشریعات هم مرکز ثقلش الله است.

برخی تا می خواهند بستر اجتماعی را درست کنند، از بستر توحید کم می کنند و آن را کم فروغ می کنند.

این درست نیست.

مرکز ثقل سوره بقره که از آیه ۲۵۵ شروع می شود، از الله لا اله الا هو... شروع می شود و بعد دستور به کفر به

طاغوت داده شده است، این الله که آمده است، نشان می دهد که مرکز ثقل الله است.

در تشریعات، جا به جا همه را با خدا و توحید حل می شود. معنای این سخن این است:

بستر اجتماعی موکد و موافق توحید است و اصل تشریع برای توحید است و اساسا حاکمیت دینی یعنی همین.

می توان نشان داد که خداوند متعال تمام تشریعات را با روزه به راحتی حل می کند.

این بیان، لازمه اش این است که تبدیل می شود

۱. به شکل گیری دسته جات سیاسی

۲. تشریع دستورات و احکام دینی.

۳. دستور به مومنان و برحذر داشتن آن ها از تشبه به یهود.

که این هم ابتدای سوره بقره و هم در وسط و هم در آخر آمده است.

پشتوانه های اندیشگانی و عزم واراده می دهد.

بسترسازی عقلانی

سوره بقره یکی کارهایش بسترسازی عقلانی است.

روایت قرآن از نوع تشکیل حاکمیت و نوع رفتار مسلمین و.... این ها عقلانیت سازی برای مسلمانان تازه وارد در ایمان ولی محکم در ایمان هست.

عقلانیت سازی توحیدی-معنوی و در عین حال اجتماعی.

چنین چیزی کاری کرده است که اگر از مسلمانان سال دوم هجرت بپرسید:

شما کی هستید و چه کار می خواهید بکنید و چه کردید؟ این ها می توانستند پاسخ دهند.

یکی از مشکلات منافقان و یهودیان این بود که مسلمین قرآن داشتند که به عنوان پشتوانه عقلانی کار حضرت به حساب می آید.

در اوایل دوره حکومت رسول الله اوس و خزرج که عمدتاً مخاطب ناس می شدند و عده ای هم جوانان ناب تر هستند، و عده ای از افراد ناب عقبه.

بستر تاریخی سوره بقره را بعداً توضیح خواهیم داد.

ما اگر خوب نگاه کنیم، رسول الله و یاران ناب و جوانان حزب اللهی همراه حضرت و عموم اوس و خزرج که اهل مدینه بودند.

حضرت چطور توانست مسلمین را در برابر یهود بیمه کند؟ در حالی که یهود قدرت عظیمی به لحاظ اندیشگانی و مالی و اجتماعی داشتند؟!

باید این شکسته شود، و اوس و خزرج را همراه کند و جوانان را همراه و بیمه از یهود کند.

قرآن دستور داده است که این گونه باشید و مثل یهود نباشید.

یهودی که خداوند در سوره بقره بیش از ۱۰۰ آیه درباره شان صحبت کرده است و آن ها را می شکند، و به مسلمین دستور می دهد که مثل این یهود نباشید!

« آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶) »

در چند جای قرآن تعبیر ربنا خیلی اثرگذار است، که یکی همینجاست. بستر اجتماعی و توحیدی را همه با هم جمع کرده است.

این آیات نتیجه سوره بقره است.

استاد: معتقدم این آیات اخیر سوره بقره، همه حال و هوای توحیدی سنگین و هم حال و هوای حاکمیتی سنگین و همچنین حال و هوای مسلمین را خوب اشباع کرده است.

چگونه؟ همین آیات قرآن این کار را کرده است.

کسی که هویت پیدا کرد، موضع اجتماعی اش چیست؟ قرآن چه می گوید؟ اولاً بگو آن چه از سوی خدا آمده است را ما قبول داریم. ولی یهودی که منتسب به رسول الله است، موضعمان از آن ها جداست.

حضرت موسی خبر داده است از پیغمبر بعدی، و شما هم خبر داشتید و....

نسبت به منافقان چگونه باید بود؟

قرآن خط نفاق را به چشم آورده است که اینها کیستند و مسلمین کی هستند؟

به نظرم همه این ها از احوال و لوازم حاکمیت دینی نوپا است.

قرار نیست که در حد همین حاکمیت نوپا بایستد، بلکه قرار است تا ابد را هم بگیرد.

کلام برخی از دیگران را نقل کنیم و برخی از علما که چیزی گفته ند و کمک می کند و جهتی را روشن می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۸ (۳۸) (۱۰، ۱۱، ۱۴۰۰ / ۲۷ جمادی الثانی / یکشنبه)

گفته شد غرض اصلی این سوره تشکی حکومت دینی و لوازم متفرع بر آن است.

نقل قول از برخی سروران

در صدیدیم که از برخی از سروران دیگر هم بخوانیم تا ببینیم این نکته ای که می گوییم، آیا دیگران هم می گویند یا خیر؟

کلام آیت الله جوادی آملی

تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۳۳

ایشان ابتدا همان هدفی را که علامه طباطبایی مطرح کردند را بیان می کنند.

« هدف سوره

گرچه آیات این سوره به تدریج نازل شده و مشتمل بر موضوعات گوناگون است، ولی از آن جا که هر سوره به منزله فصلی از فصول قرآن کریم و در نتیجه دارای هدف و پیام واحد است، این سوره نیز دارای غرض واحد و جامعی خواهد بود.

هدف واحدی که می توان از مباحث متنوع این سوره انتزاع کرد این است که مقتضای بندگی خدای سبحان، ایمان به همه پیامبران و همه کتابهای آسمانی است و بر این اساس، کافران و منافقان را بر اثر نداشتن ایمان مذمت می کند و اهل کتاب را به خاطر بدعتهایشان، از جمله تفرقه در دین خدا و فرق گذاشتن بین پیامبران، ملامت می کند و احکامی را که ایمان به آنها مقتضای اسلام است بیان می کند.

انسجام و هماهنگی صدر و ذیل سوره بقره شاهد این مدعاست؛ در اوّلین آیات آن سخن از ایمان پرهیزکاران به غیب و کتابهای آسمانی و کفر و انکار کافران و منافقان نسبت به این حقایق است و در پایان سوره نیز سخن از ایمان رسول و مؤمنان به وحی، فرشتگان و رسولان الهی و عدم تفریق بین مرسلین است.»

تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۳۸

عمده این سوره سال اول هجرت است و حتی بعید است که شش ماه از هجرت گذشته باشد و نازل شده باشد. عمده اش از ابتدای هجرت آمده است و بعدها برخی از تشریعات آمده است.

»

به درستی روشن نیست و برخی گفته‌اند: پس از شش ماه از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نزول آن آغاز شده [۱]، ولی بعید به نظر می‌رسد که در ماههای آغازین هجرت و در جریان وقایعی مانند ساختن مسجد و برطرف کردن اختلافهای قومی، آیاتی از این سوره نازل نشده باشد.

درباره پایان نزول سوره نیز به نظر می‌رسد که نزول بخش عمده آیات آن در ماه رمضان سال دوم هجری هم‌زمان با جنگ بدر پایان یافته باشد. بنابراین، مقطع زمانی نزول سوره بقره یا هجده ماه آغاز هجرت است (از ربیع‌الاول سال یکم هجری تا ماه رمضان سال دوم) و یا دوازده ماه (از ماه رمضان سال اوّل تا ماه رمضان سال دوم). شواهد این مدّعا بدین قرار است:

۱ - سوره مبارکه «انفال» که دومین سوره مدنی است [۲]، کمی پس از جنگ بدر [۳] نازل شده و سیاق آیات آن گواه خوبی بر مدنی بودن و نزول آن پس از جنگ بدر است؛ زیرا برخی از اخبار جنگ مزبور را بازگو و مسایل مربوط به جهاد، غنایم جنگی و انفال را بیان می‌کند [۴].

استاد علامه طباطبایی (قدس سرّه) می‌گوید:

ارتباط این آیات در سوره انفال و تصریح به جریان جنگ بدر نشان می‌دهد که همه آیات این سوره درباره جنگ بدر بوده و کمی پس از جنگ نازل شده است، تا آن‌جا که ابن عباس آن را «سوره بدر» نامیده است [۵].

[۱] - المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۰.

[۲] - الإیتقان، ج ۱، ص ۱۰؛ البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۹۴؛ قرآن در اسلام، ص ۱۰۸؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۲۲۹.

[۳] - جنگ بدر در هفدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت واقع شد.

[۴] - المیزان، ج ۹، ص ۵.

[۵] - همان، ص ۸ و ۱۸. «

سوره های قرآن در زمان حضرت رسول، سوره است و به شکل سوره هر سوره ای مشخص بوده است. که در خانه ای آیاتی که نازل می شد را می نوشتند و هر سوره ای را در بغچه مانند می گذاشتند و جمع می کردند در آن خانه قرار می دادند. در عین حال که حضرت رسول توصیه می کرد به مردم که سوره ها را به شکل سوره حفظ می کردند. سرّ ترتیب این سوره ها هم بر می گردد به خود خداوند متعال، و نزول دفعی قرآن. که علامه بر می گرداند به ام الكتاب ولی به گون های که الفاظ مطرح نیست.

استاد: به نظرم بر می گردد به ام الكتاب و الفاظ هم در آنجا هست.

به هر ترتیب چنین چیزی در سوره بقره است، و خیلی لطف دارد و حتی برخی تشریعات سال ششم و هفتم هجرت نازل شده است که جزء سوره بقره قرار گرفته است. و این نشان می دهد که روح این سوره، مساله حکومت دینی و احکام آن است.

در ج ۲، ص ۴۱ به بعد، فرق میان فضای سوره های مکی و مدنی را آیت الله جوادی توضیح می دهند.

تسنیم، ج ۲، ص ۴۲

«اندک با تحمل شکنجه های توانفرسا و نثار و ایثار جان و مال، از آیین نوپای توحید دفاع و پاسداری می کردند. در دوران پیش از هجرت هیچ نام و نشانی از دولت و حکومت اسلامی نبود و صنادید قریش اسلام را در مرزهای مکه و در احوال شخصی و خانوادگی محصور کرده بودند و از نشر آن نه تنها برای خارج از مرز مکه یا مسافران برون مرزی که وارد محدوده حرم می شدند، جلوگیری می کردند، بلکه از پذیرش بومیهای داخلی نیز مانع می شدند. در این مقطع بر اثر دعوت به توحید و نفی بت پرستی تنها در فضای مکه، ناآرامی قومی حاکم بود و چون پیام اسلام از مرز مکه یا حجاز فراتر نرفته بود، بحران بین المللی وجود نداشت.

پدیده نفاق در مکه مستور بود و بستر و زمینه چندی برای ظهور و شیوع نداشت؛ زیرا مسلمانان در اقلیت و فاقد قدرت سیاسی و نظامی یا توانمندی اقتصادی بودند و همه امور قانونی، اجرایی و قضایی به دست دشمنان اسلام بود و از این رو سخنی از جهاد با کافران نیز نبود.

در دوران مکه شرایط مساعد برای تشریع احکام دین به طور گسترده فراهم نبود و مناظره با اقلیتهای دینی (یهود و نصارا) نیز جایگاهی نداشت؛ چنانکه مجال واسعی برای تهذیب و توفیق در تزکیه نفوس و تربیت ارواح نبود؛ زیرا همه کارهای سران ستم بر محور قانون «وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» [۱]، «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ» و «انْصُرْ أَهْلَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا» دور می زد.

۲ - فضای نزول سور مدنی: در دوران ده ساله مدینه فضای دیگری حاکم بود؛ زیرا اولاً، استقبال بی نظیر مردم از دین حق زمینه گسترش سریع اسلام را فراهم ساخته بود. ثانیاً، دولت و حکومت اسلامی استقرار یافته بود. ثالثاً، پیام

[۱] - سوره طه، آیه ۶۴.

دیگر، مانند ایران و روم فرستاده می شد.

گرچه در مکه نیز حادثه هجرت مسلمانان به حبشه رخ داد و سران شرک نیز مسلمانان را تا حبشه دنبال کردند تا آنان را دستگیر کنند و آنان پیام اسلام را به نجاشی و به برخی از مردم حبشه رساندند و نجات یافتند، لیکن آنان پیک رسمی (مانند گروههایی که در اواخر دوران مدینه به اکناف عالم اعزام می‌شدند) به حساب نمی‌آمدند؛ زیرا آوای پیام مکه با استنصار همراه بود، لیکن ندا و هشدار پیام مدینه با تهدید به انتصار و انتقام مقرون بود. البته روح همه تهدیدهای الهی تحیب است؛ چنانکه در توجیه جهاد روشن می‌شود.

غرض آن‌که، مدینه بستر مناسبی برای توانمند شدن دولت اسلامی و رشد فکری و معنوی مسلمانان بود؛ آنان نمازهای یومیّه و نماز جمعه را به امامت شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر پا می‌داشتند و از خطابه‌ها و مواعظ آن حضرت بهره‌مند می‌شدند.

حاصل این‌که، تشکیل دولت، صدور پیام دعوت اسلامی، درگیریهای سیاسی، مبارزات فرهنگی و اعتقادی، جنگهای ابتدایی و دفاعی گوناگون، رشد و گسترش و مشهور شدن پدیده نفاق، کارشکنی‌های یهود در برابر دعوت اسلامی و تشریع صدها حکم از احکام فقهی دین، همه در مدینه مطرح بود و در چنین فضایی، بخش وسیعی از سوره‌های قرآن کریم نازل شد.

بنابراین، سرّ تفاوت اساسی مضامین سور مکی و مدنی قرآن کریم، اختلاف فضای نزول آن است؛ بر این اساس، مخاطبان سوره‌های مکی نوعاً مشرکان هستند و محور اساسی محتوای این سوره‌ها تبیین اصول سه‌گانه دین و دعوت به پذیرش آنها و نفی شرک و ابطال عبادت بتهاست، ولی مخاطبان سوره‌های مدنی نوعاً مؤمنان یا اهل کتاب یا منافقانند. از این رو سخن از»

تسنیم، ج ۲، ص ۵۴ به بعد

»

الف: ترکیب خاص اجتماعی مدینه در مقطع نزول (مسلمانان، یهودیان، مشرکان و منافقان) و همچنین حاکمیت مشرکان و کافران بر مکه، زمینه ساز نزول آیاتی درباره گروههای مزبور و اوصاف و کارهای آنان است؛ مانند آیات ۳ تا ۲۰ که اوصاف متقیان، کافران و منافقان را بیان می کند و آیات ۴۰ تا ۱۵۲ که درباره یهود است و آیات ۲۰۰ تا ۲۰۷ که ناظر به تقسیم انسانها بر اساس عقاید و اعمال آنهاست؛ مانند این که برای ارج نهادن به توحید و نفی هر گونه ارزش از شرک، از زناشویی مسلمان با مشرک جداً جلوگیری به عمل آمد و در آیه ۲۲۱ ارزش زن با ایمان نسبت به زن آلوده به شرک و نیز ارج مرد با ایمان در برابر مرد مبتلا به بیماری شرک هشدار داده شد.

ب: چون یهودیان مهمترین گروه مخالف اسلام و نظام اسلامی بودند، بیش از یک سوم آیات سوره بقره (آیات ۴۰ تا ۱۵۲) درباره آنان نازل شده است؛ [یهودیان مجموعه سنگینی در مدینه به حساب می آمدند و هم وزنه سیاسی بودند و هم وزنه اقتصادی.] در این آیات خدای سبحان نعمتهایی که به قوم یهود و بنی اسرائیل داده است، برمی شمارد و همچنین از کفر، عصیان، ناسپاسی و پیمان شکنی آنان سخن می گوید و دوازده قصه از قصص آنان را شرح می دهد؛ مانند: شکافتن دریا و نجات آنان از چنگال فرعونیان، غرق ساختن فرعون و سپاهیان در دریا، مواعده خدای سبحان با حضرت موسی (علیه السلام) در طور، گوساله پرستی یهودیان و دستور توبه و قتل یکدیگر، پیشنهاد نشان دادن خدا و گرفتار شدن آنان به عذاب صاعقه و سپس احیای آنان، نزول من و سلوی، دستور ذبح بقره و....

همچنین در این آیات سخن از پیمانهایی است که خدای سبحان از آنان گرفت و آنان با سنگدلی همه پیمانهای الهی را شکستند و جز تبهکاری و

آیات ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۴۵ و ۲۶۱ تا ۲۷۴، که در آنها مردم را از انفاق مال فاسد و کم ارزش بازداشت و قصد چنین کار سخیفی را ناروا دانست و از منت گذاری و آزار روحی به مستمندان و دریافت کنندگان مالهای انفاق شده تحذیر کرد و پاداش بی شماری را برای انفاق واجد شرایط مزبور یاد کرد.

ه: توان دفاعی روزافزون مسلمانان برای حراست از کیان اسلام و نظام اسلامی و لزوم تأمین زمینه مناسب برای جنگهای آینده، بستر مناسب نزول آیات مربوط به جهاد و شهادت، مانند آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷ و ۱۹۰ تا ۱۹۵ بود. از این قبیل است آیاتی که برای تأمین نیروی انسانی و مالی جنگ دستور انفاق می‌دهد؛ مانند آیات ۲۴۴ تا ۲۵۲. همچنین حقیقت دفع تبهکاران و مفسدان که به دفاع از حقوق فطری جامعه انسانی برمی‌گردد در آیه ۲۵۱ به عنوان رهایی زمین از فساد طاغیان معرفی شده است.

و: فراهم شدن زمینه مناسب برای تشریع احکام فقهی بر اثر استقرار نظام اسلامی و استقبال مردم از اسلام، متقاضی و مستدعی نزول آیات فراوانی درباره احکام فرعی بود و از این رو مسائل عبادی، خانوادگی، اقتصادی، اجتماعی و کیفری فراوانی در این سوره آمده است، تا آن‌جا که برخی مفسران از ابن عربی نقل می‌کند: از برخی مشایخ خود شنیدم که می‌گفت: در سوره بقره هزار امر، هزار نهی، هزار حکم و هزار خبر وجود دارد [۱].

برخی از احکامی که در این سوره آمده بدین قرار است: برپا داشتن نماز (در آیه ۱۱۰، ۱۷۷ و...)، تحریم سحر (۱۰۲)، تحریم زناشویی مسلمان با مشرک (۲۲۱)، اسلوب صحیح دادوستد با اموال یتیمان (۲۲۰)، لزوم استفاده از رزق حلال و طیب (۱۶۸ تا ۱۷۲)، حرمت خوردن مردار، خون

[۱] - الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۸.

مباحث جانبی مربوط به موضوعات محوری سوره است؛ مانند: لزوم رعایت عهد و وفای به آن (در آیه ۴۰)، و تحرّز از وعظ بدون اتّعاظ (در آیه ۴۴) و اجتناب از ترجیح مرجوح بر راجح و رعایت تقدم فاضل بر مفضول و پرهیز از انتخاب ناپسند در برابر پسندیده و مانند آن به عنوان (أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ...) (در آیه ۶۱) و تحذّر از هرگونه سفاهت فکری در ترجیح مکتب باطل بر مذهب حق به عنوان (وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ

إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (در آیه ۱۳۰) و لزوم تطهیر کعبه از لوث بُت و روث شرک و دَمِ مردار جاهلی برای طائفان و عاکفان و راکعان و ساجدان (در آیه ۱۲۵) و جریان هاروت و ماروت و سحرآموزی شیاطین و پیروی بد اندیشان از آن و توقف تأثیر سحر بر اذن تکوینی خدا گرچه با نهی تشریعی خداوند همراه است، (در آیه ۱۰۲) و جریان تحریف کتاب آسمانی که در آیه ۷۹ آمده است.

۲ - تأثیر معارف سوره بر فضای نزول: مهمترین تأثیر سوره بقره جهل‌زدایی و جهالت‌روبی عصر جاهلیت و سفاهت بود؛ زیرا عُبَابِ حکمت در آیاتی مانند «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ» [۱] حُبَابِ سفاهت و نادانی را زدود و راغبان «از» مَلَّتِ خَلِيل (علیه‌السلام) را «به» آن راغب کرد و بیماران اعتقادی و عملی را درمان بخشید.

از این رو از افتخار به غارتگری و خونریزی به ابتهاج به ایثار و نثار نَفْس و نَفِیس ارتقا یافتند و از سوسمار خوری به پرهیز از غزال و هَدَى در حَرَم و حال احرام نایل آمدند و از عِنَاد با دین خدا به جهاد در راه دین او کامیاب شدند و از انکار اعجاز به اقرار به آن مفتخر گشتند و از تَصَدِّیه و مُكَاء [۲] در کنار کعبه به

[۱] - سوره بقره، آیه ۲۶۹.

[۲] - سوره انفال، آیه ۳۵. «

ایشان درست است که ابتدا هدف را همچون علامه آورده است، اما در ادامه بیاناتی دارند که از آن می‌توان استفاده کرد که ایشان فضای حاکمیت دینی را از سوره بقره استشمام می‌کند.

كلام سيد قطب

في ظلال القرآن، ج ١، ص ٢٨

«هذه السورة تضم عدة موضوعات. و لكن المحور الذى يجمعها كلها محور واحد مزدوج يترابط الخطان الرئيسيان فيه ترابطا شديدا .. فهى من ناحية تدور حول موقف بنى إسرائيل من الدعوة الإسلامية فى المدينة، و استقبالهم لها، و مواجهتهم لرسولها- صلى الله عليه و سلم- و للجماعة المسلمة الناشئة على أساسها

و سائر ما يتعلق بهذا الموقف بما فيه تلك العلاقة القوية بين اليهود و المنافقين من جهة، و بين اليهود و المشركين من جهة أخرى .. و هى من الناحية الأخرى تدور حول موقف الجماعة المسلمة فى أول نشأتها و إعدادها لحمل أمانة الدعوة و الخلافة فى الأرض، بعد أن تعلن السورة نكول بنى إسرائيل عن حملها، و نقضهم لعهد الله بخصوصها، و تجريدهم من شرف الانتساب الحقيقى لإبراهيم- عليه السلام- صاحب الحنيفية الأولى، و تبصير الجماعة المسلمة و تحذيرها من العثرات التى سببت تجريده بنى إسرائيل من هذا الشرف العظيم ..

و كل موضوعات السورة تدور حول هذا المحور المزدوج بخطيه الرئيسيين، كما سيجىء فى استعراضها التفصيلى..»

كلام وهبة بن مصطفى ذحيلي

التفسير المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج، ج ١، ص ٦٨

وهبة بن مصطفى ذحيلي از مفسرين معاصر كه در دمشق است.

«سورة البقرة أطول سورة فى القرآن، و هى مدنية، قال عكرمة: «أول سورة أنزلت بالمدينة: سورة البقرة» «١». و تعنى كغيرها من السور المدنية بالتشريع المنظم لحياة المسلمين فى المجتمع الجديد بالمدينة، مجتمع الدين و الدولة معا، فلا ينفصل أحدهما عن الآخر، و إنما هما متلازمان تلازم الجسد و الروح، لذا كان التشريع المدنى قائما على تأصيل العقيدة الإسلامية، و مبدؤها الإيمان بالله، و بالغيب، و بأن مصدر القرآن هو الله عز و جل، و الاعتقاد الجازم بما أنزل الله على رسوله و على الأنبياء السابقين، و بأن العمل الصالح ترجمان ذلك الإيمان، و يتمثل العمل بعقد صلة الإنسان مع ربه بواسطة الصلاة، و بتحقيق أصول التكافل الاجتماعى بواسطة الإنفاق فى سبيل الله.»

ایشان می خواهد بگوید: این سوره مثل سوره های دیگر، می خواهد جامعه دینی ما را متکفل شود و ان را پیش ببرد. البته بر اساس ایمان به خداوند متعال. چون ابتدای سوره مساله ایمان بالله است.

استاد: به نظرم یک کار در بیان ایشان خوب است: آن چه در دوره حاکمیت دینی به دنبالش هستیم، که قرار است هم جامعه را پیش ببرد و هم انسان را به کمالش برساند.

این لطفی دارد، که معنایش این است که هویت تشریع در حاکمیت دینی با تشریع در حکومت کفر، فرق دارد. این از ظلمت به سمت نور است. ما حکومت کفر از نور به سمت ظلمت است.

قرآن می گوید: اگر حکومتی هویتش طاغوت باشد، حتی رفاه ایجاد کند یا رفاه نسبی هم ایجاد کند و عدالت فی الجمله هم باشد، از نگاه قرآن، طاغوت از نور به سمت ظلمت است. لذا همه کسانی که در این حاکمیت هستند، دستشان را می گزد. که می گوید: این حکومت طاغوت من را متوکل کرد و من را باز داشت از رساندن.

باید نشان دهیم: رفاهی که دین می گوید از چه راهی است که منتهی به نور می شود و در طاغوت چیست که هر چه باشد در نهایت منتهی به ظلمت می شود.

تشریع پایه و هدف دارد در کتاب قوانین: که مشرعان چه تصمیمات و اهدافی دارند. چند دسته از قوانین را که می گوید، مقدمه مفصل و ممتعی دارد.

برخی می گویند: اصلاً بگزار مردم بچرند و هر کثافت کاری که می خواهند بکنند. اشکالی ندارد.

چون او برایشان اصل نیست که انسان بسازد و اصل نیست که انسان را به کمال برساند.

این روح تمدن غرب فعلی است. بلکه ممکن است در سطح ظاهر عدالت و رفاه و آزادی داشته باشند.

مهم و معیار طاغوتی یا الهی بودن حکومت است. باید دید که مغز حکومت چیست؟ اگر طاغوتی باشد، در آخر منجر به دست گزیدگی و پشیمانی می شود.

اینی که در تفسیر منیر آمده است که بر تاصیل عقیده اسلامی نام برده است، حرف درستی است.

در فضای اجتماعی یا خداست یا طاغوت و دوگانه است و سه گانه نیست.

چرا تشریعات؟ چرا حج؟ چرا نماز؟ چرا تغییر قبله و.. چرا قصاص و ...

در قصاص که جعل الهی است و از دلش نور می بارد.

هدف از حاکمیت دینی، هم حکومت دینی است در دنیا برای آخرت.

دنای ما آخرتی توحیدی می شود. دنیا هستیم و آخرتی و توحیدی زندگی می کنیم.

این که قصاص مایه حیات است، هم حیات دنیوی و هم حیات اخروی. لذا اگر کسی قصاص شود، دیگر در آخرت عذاب نمی شود.

تا فضای معنوی ساخته می شود، نوع کارهای جامعه اسلامی و کارهای مسئولین فرق می کند.

ما گاه تک نمونه هایی را می بینیم، مثلاً در شهر ما با یک خصوصیتی بوده است، که تعجب می کنم که جز این که با منطق دینی او اینچنین بار آمده باشد.

در غرب منطق این است: من کار نکنم، کارم را ازدست می دهم، نه این که به خاطر اعتقاد کار می کنم.

فضای حاکمیت دینی ابعاد اجتماعی اش به گونه ایست که از در و دیوارش خدمت و معنویت و ... می بارد. اندیشه خدمت بدون فضای دینی، وجود ندارد و این حاکمیت دینی است که اندیشه خدمت سر در می آورد.

غربی ها خیلی به علم احترام می گذارند، اما خودشان می گویند علم بما هو علم مورد نظرشان نیست، بلکه علم چون قدرت و ثروت می آورد، برایشان محترم است.

لطفی در کار هست که باید به آن توجه کرد. تشریع ما که از لوازم حاکمیت است، اما حاکمیت تشریع نوری است.

این نوع نگاه، لوازمی دارد که چطور شهروند را به این سبک و مسئول را به این سبک در آورد. و همه را ذیل ولایت الهی و همه اش هم بشود توحید. که باید گفت: یا خدا یا طاغوت.

هویت را توحیدی می بندد و بندگی درست می کند. ...

هر عملی منطق پشت صحنه دارد و این معنی پشت صحنه خیلی مهم است و اثر دارد.

این که یک دختر بچه را به گونه ای تربیت کنید که فقط از او توقع زیبایی داشته باشید. بعدا از این دختر دیگر نمی توانید توقع عفت و پاکدامنی داشته باشید.

یا از یک پسر بچه فقط توقع قدرت و زور بازو داشته باشید، دیگر نمی توان از او توقع انسان شدن داشته باشید. مگر این که در این زور بازو مساله پهلوانی و با مرامی را داشته باشید.

مشکل ما این است که راه را برای ما کج کردند و هی گفتیم اسلامی است. منطق ما را منحرف کردند و باز گفتیم اسلامی.

...

اصل اندیشه اسلامی درست است، اما این که در صحنه عمل چگونه است؟ این یک مساله دیگری است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۹ (۳۹) (۱۴۰۰، ۱۱، ۲۸ جمادی الثانی / دوشنبه)

توضیح دادیم که اس و اساس سوره بقره مساله حاکمیت دینی است. به ویژه حاکمیت دینی نوپا.

مغز سوره بقره آیت الکرسی است. اصل اندیشه حاکمیت دینی اینجاست. فقد استمسک بالعروة الوثقی

باید کفر ورزید. دسته جات سیاسی درست می شود.... هر که با این حاکمیت دینی بخواهد بجنگد.. و مسلمان ها را باید تزریق پی در پی کرد، تزریق اندیشگانی کرد. لوازش می شود تشریع و معارضه با یهود و کفار و منافقین و... این همه تشریعاتی که آمده است، فلسفه اش این است.

اصلش را باید در آیات توضیح دهیم. بر این اساس، اندیشه حاکمیت دینی و پشتوانه هایش بر اساس اندیشه دینی، گفتیم: قرآن جوری صحبت می کند: من یومن برسول الله، بلکه می گوید یومن بالله. مگر قرار نیست رسول الله حاکم باشد؟ چرا، ولی حاکمیت اصلی، حاکمیت الله است. که به توحید می کشاند.

که توحید یکی از بسترهای سنگین قرآن است. یکی هم بستر کلان اجتماعی است که خیلی سنگین است.

این غرض سوره. بر این اساس، تمام آیات خودش را خیلی خوب معنی می کند. معارضه با یهود و.... که آمده است و همه این ها معنی دارد. حتی بعضی از چیزهای دیگر مثل خلافت حضرت آدم و مساله خلافة اللهی، و جریان حضرت ابراهیم، این که چگونه از نبوت برای این بحث ها استفاده می شود. ...

آیه الكرسي، گل و برترین آیات سوره بقره است. آیه ۲۵۵ و دو آیه بعدی. این تصریح قرآن است. این می شود سوال که خودتان بگردید: کجاست می گوید حاکمیت دینی و لاغیر؟ و به غیر از حاکمیت دینی کفر بورزید. معتقدم روی این کفر به حکومت غیر دینی باید ایستاد.

این حالت خیلی معنی دار است و از بینات قرآنی است مساله حاکمیت دینی که در سوره بقره هم آمده است.

بستر تاریخی سنگینی که همراه سوره بقره است که از ابتدای آمدن به مدینه آمده است.

این که برخی می گویند: می شود استظهاری هم از قرآن کریم درباره حاکمیت دینی کرد؟ این نیست. بلکه آیت الله بروجردی هم می فرمود: فقط از مقبوله عمر بن حنظله نیست، بلکه حاکمیت دینی از بینات قرآنی است.

به نظرم همین آیت الكرسي نشان می دهد که باید حاکمیت دینی باشد، حتی بعد از رسول الله هم باید حاکمیت دینی را داشت و به حکومت طاغوت، کفر بورزیم.

این تفاسیر دیگر، مشابه آن چه ما گفتیم بیان کردند، و الا همه آن چیزی که ما گفتیم و این که سوره بقره مغزش حاکمیت دینی است، را تصریح نکرده اند.

کلام ابن عاشور محمد بن طاهر

التحریر و التنویر، ج ۱، ص ۲۰۰

«و إذ قد كان نزول هذه السورة في أول عهد بإقامة الجامعة الإسلامية و استقلال أهل الإسلام بمدینتهم كان من أول أغراض هذه السورة تصفية الجامعة الإسلامية من أن تختلط بعناصر مفسدة لما أقام الله لها من الصلاح سعيا لتكوين المدينة الفاضلة النقية من شوائب الدجل و الدخل.»

استاد به نظرم ایجاد و اصلاح و همه چیز مدینه فاضله را آورده است. نه این که فقط زمینه حکومت را پدید آورده باشد.

کلام سید محمد حسین فضل الله

تفسیر من وحی القرآن، ج ۱، ۹۸

« و في ضوء ذلك، تعتبر هذه السورة من أغنى السور القرآنية، لأنها تجسّد أغلب المجالات الحيّة، التي يمكن لها أن تغني روحية الإنسان الداخلية، و ثقافته الفكرية و التاريخية و التشريعية، في الإطار القرآني المميّز.

و ربما كان الأساس في هذه الغنى الكبير، هو أن هذه السورة المدنية تصدت لحاجات المجتمع الإسلامي الجديد في العقيدة و الفكر و التشريع، لتبلور له مفاهيمه و قناعاته، لئلا ينحرف أمام المد الفكرى و التشريعى المنحرف، الذى كان يتمثل في أساليب اليهود المتعددة لتضليل المسلمين في صراع الإسلام الدائر معهم، و مع الفئات الأخرى من المشركين و المنافقين، و لترسى أسس هذا المجتمع على قاعدة إسلامية متينة. و هذا هو الطابع الذى يغلب على السور المدنية، بينما تتّجه السور المكيّة إلى تغذية جانب العقيدة لأنها كانت سرّ المشكلة لديهم. هذه صورة مجملة عن الموضوعات التى عالجتها السورة. »

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵۰ (۴۰) (۱۷، ۱۱، ۱۴۰۰ / ۴ رجب / یکشنبه)

درباره غرض سوره بقره توضیحاتی دادیم.

اشاره ای به سیاق های مختلف قرآن

هویت سوره و نوع آن چه که در این سوره آمده است، برایمان معنای دیگری می شود. آیات باید با غرض واحد سامان پیدا کند.

این یک شیوه تفسیری برای تفسیر سوره هاست. این یک شیوه است. اما این بدین معنی نیست که اگر از یک تک آیه، معنایی در آوردید که غیر از معنای غرض واحد سوره باشد، این آیه به تنهایی معنی ندارد.

بلکه آیات هر یک به تنهایی می تواند معنی داشته باشد و دارد. بدون این که ناظر به آن غرض واحد سوره باشد.

آیه ای که در سوره طلاق در باب تقوا آمده است، می شود به صورت مستقل نگاه کرد و خودش کلا حرف های فراوان داشته باشد. سیاق یک آیه.

- سیاه چند آیه مرتبط،

- سیاق سوره،

- سیاق کل قرآن هم داریم. می شود تثبیت کرد که کل قرآن هم سیاق واحد دارد که قرآن اختلافی در آن نیست و المثنائی است، یعنی: گره خورده به هم و آدم را به قعر می کشاند. پس هویت کل قرآن داریم. هویت سیاق سوره داریم.

اگر چند آیه است، مشخص است که این چند آیه در باب قبله دارد صحبت می کند. چند آیه در باب روزه است.

مثلا در سوره بقره سیاق ماه رمضان و جعل و تشریع است، در آن دعا قرار دارد. که یک معنا دارد. از این سیاق هم در بیابیم، دعا خودش معنایی ویژه دارد.

این سیاق های متعدد یک بحث روشی است که باید یک وقت مفصل به آن پردازیم.

- سیاق شناور. که این هم یک بحث بسیار عالی و عجیب است.

تفسیر قرآن به قرآن یک پایه اش به سیاق واحد کل قرآن است.

این را برای این گفتیم که ما بعدها آیات را بر اساس سیاق و غرض سوره تفسیر می کنیم، ولی ممکن است که آیات را به تنهایی هم تفسیر کنیم.

غرض یک تفسیر ویژه ای از آیات یک سوره پدید می آورد.

برخی در فضای تدبری این گونه تفسیر می کنند که آیات سوره فقط به حسب غرض آن سوره معنی دارد.

این درست نیست، و با روش خود اهل بیت هم سازگار نیست. خود اهل بیت یک آیه را به چند صورت تفسیر کرده اند.

قرآن به گونه ایست که تکه تکه های معناداری است که می خواهد به جان بخورد، مجموعه ایست که در آن این تکه تکه ها هست و می خواهد به جان بخورد.

اما این هست که غرض باعث می شود که یک تفسیر ویژه ای برای ما پدید می آورد.

اگر احیاناً تفسیرهای دیگری هم در ضمن آوردیم، آن هم درست است و اشکال گرفته نشود.

دیده ایم برخی از آقایان در بحث های قرآنی و اصولی بحث های روشی را کرده اند، اما کافی نیست و باید مفصل تر باشد.

بیانات معصومین علیهم السلام درباره سوره بقره

حدیث اول: سنام و ذروه بودن سوره بقره

این روایات در مجمع و در تفاسیر روایی مثل برهان، نورالثقلین و الدر المنثور آمده است.

« وَ عَنْهُ ص أَنْ لِكُلِّ شَيْءٍ سَنَامًا [نقطه اوج مثل کوهان شتر] وَ سَنَامُ الْقُرْآنِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ وَ مَنْ قَرَأَهَا فِي بَيْتِهِ نَهَارًا لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْطَانٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنْ قَرَأَهَا فِي بَيْتِهِ لَيْلًا لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْطَانٌ ثَلَاثَ لَيَالٍ. »

این که نقطه اوج است، جهات مختلفی دارد:

۱. به خاطر مساله حاکمیت است که روح این سوره است.

« حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الزِّيَادِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بَنَى الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ. »

« عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعًا عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بَنَى الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لَأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ »

حاکمیت دینی مرکز ثقل کار انبیاء است که این حاکمیت است که انسان ها را به سوی خدا می کشاند.

لذا سنام القرآن این سوره است.

۲. ممکن است به این خاطر باشد که این سوره، بزرگترین سوره قرآن است.

استاد: این سوره، بسط ایاک نعبد و ایاک نستعین. که بسط عبودیت است.

علامه هم گفته بود: مرکز ثقل سوره حمد عبودیت است و بسم الله این سوره هم در حقیقت بیان عبودیت است.

اگر کسی این را خوب توضیح دهد، می تواند نشان دهد که این سوره بقره چگونه بسط ایاک نعبد و ایاک نستعین است.

^{۲۲} (۱) کذا.

^{۲۳} (۲) في بعض النسخ [و الصيام].

می شود موضع گیری با کسانی که نمی خواهند با این اندیشه عبودیت کنار بیایند.

لذا توجه باشد که این سنام القرآن جای سوره حمد را نمی گیرد، بلکه بسط این سوره است. و با این بیان، عظمت سوره حمد گرفته نمی شود.

این بیان نشان می دهد که چگونه سوره حمد کل قرآن را در خود جمع کرده است در خصوص سوره بقره.

حدیث دوم: درخشنده و زهراء

« عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَ آلَ عِمْرَانَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُظْلَلَانِهِ عَلَى رَأْسِهِ مِثْلَ الْغَمَامَتَيْنِ أَوْ مِثْلَ الْغِيَابَتَيْنِ. »

این بیان یکی از جهاتی است که این دو سوره در کنار هم آمده اند.

« قَالَ سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اقرؤا القرآن فانه يأتي يوم القيامة شفيعا لأصحابه اقرؤا الزهراوين [درخشنده] سورة البقرة و سورة آل عمران فإنهما يأتيان يوم القيامة كأنهما غيايتان أو كأنهما غمامتان أو كأنهما فرقان من طير صواف يحاجان عن صاحبهما اقرؤا سورة البقرة فان أخذها بركة و تركها حسرة و لا تستطيعها بطله »
ذروه هم آمده است به معنای اوج و سنام.

حدیث سوم: خروج شیطان

« وَ مَنْ قَرَأَهَا فِي بَيْتِهِ نَهَاراً لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْطَانٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنْ قَرَأَهَا فِي بَيْتِهِ لَيْلاً لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْطَانٌ ثَلَاثَ لَيَالٍ. »
« قَالَ رسول الله صلى الله عليه وسلم أفضل القرآن سورة البقرة و أعظم آية فيه آية الكرسي و ان الشيطان ليفر من البيت الذي يقرأ فيه سورة البقرة »

« و فيها آية هي سيدة آي القرآن آية الكرسي لا تقرأ في بيت فيه شيطان الا خرج منه »

حدیث چهارم: خواتیم سوره بقره

« عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من قرأ أربع آیات من أول البقرة و آیه الكرسی و آیتین بعدها، و ثلث آیات من آخرها، لم یر فی نفسه و ماله شیئاً یرکبه، و لا یقر به الشیطان و لا ینسی القرآن. »

آیات آخر سوره بقره که ربنا دارد، خیلی لطف دارد. در قرآن ربنا زیاد آمده است، اما برخی از ربنا ها حالت عرفانی و مناجاتی ویژه ای دارد. ایمانی خشوعی تذللی شدید دارد.

« اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٨٤) ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَكِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٢٨٥) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (٢٨٦) »

یادتان باشد، در قرآن با این که آیات توحیدی در لابلای سوره ها قرار است کاری بکند، آن را به چشم آورده اند. که این نشان دهنده لطف آن آیات است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

« وَ فَضَّلَهُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ بِخَوَاتِيمِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَ الْمُفَصَّلِ ٢٤ »

که خواتیم اشاره به این دارد که شریعت پیغمبر، شریعت سهله و سمحه است.

از پیغمبر اکرم

^{٢٤} (١) من سورة محمد إلى آخر القرآن

«وَأَعْطَيْتُ لَكَ وَلِأُمَّتِكَ كُنْزاً مِنْ كُنُوزِ عَرْشِي فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَخَاتِمَةَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ»

حدیث پنجم: آیظ الكرسي اعظم آیات قرآن
«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ أَعْظَمُ آيَةٍ آيَةُ الْكُرْسِيِّ.»

آن توحید در عرش است که خودش را به صورت بسط تدبیری در می آورد که می شود شریعت و حکومت و.. که از آن کنوز عرش برخی از آیات نازل شده است:

«عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَ إِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ الْآيَتَيْنِ مِنْ آلِ عِمْرَانَ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ إِلَى آخِرِهَا مُعَلِّقَاتُ مَا بَيْنَهُنَّ وَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى حِجَابٌ يَقْلُنَ يَا رَبُّ تَهْبِطُنَا إِلَى أَرْضِكَ وَ إِلَيَّ مَنْ يَعْصِيكَ [اوجی دارند و طهارتی دارند که از آنجا می خواهند نازل شوند، وارد ناپاکی می شوند] فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يَقْرَأُ أَحَدٌ مِنْ عِبَادِي دُبْرَ كُلِّ صَلَاةٍ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ عَلَى مَا كَانَ فِيهِ وَ لَأَسْكُنْتَهُ حَظِيرَةَ الْقُدْسِ وَ لَأَنْظُرَنَّ إِلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ نَظْرَةً»

این ها اوج اوج قرآن است. روایات دیگری هم هست که این آیات می گویند: ما حالت قدسی داریم، چطور ما را پایین می آورید. مرکز ثقل کل آیات قرآنی، توحید است. معارف و حقایق توحیدی. اگر کسی این ها را بخواند، در حظیره قدس ساکن می شود.

این گونه حدیث ترتیب سوره ها را هم روشن می کند.

«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ذِرْوَةً وَ ذِرْوَةُ الْقُرْآنِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ»

این بیان می تواند یک تفسیر سومی برای سنام القرآن بودن سوره بقره به حساب بیاید.

با این توضیح، بسط توحید بودن سوره بقره هم خودش را نشان می دهد.

آن چه قبلا می گفتیم: بستر کلان توحیدی داریم و یک بستر کلان اجتماعی داریم، این خودش را خوب نشان می دهد. که بستر کلان توحیدی خودش را به صورت اجتماعی نشان می دهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵۱ (۴۱) (۱۸، ۱۱، ۱۴۰۰ / ۵ رجب / دوشنبه)

شروع تفسیر سوره بقره

بسم الله الرحمن الرحيم سوره بقره

درباره تفسیر بسم الله و این که چندگونه می شود آن را تفسیر کرد، در تفسیر سوره حمد توضیح دادیم که تکرار نمی کنیم.

اما این را هم گفتیم که بسم الله الرحمن الرحيم هر سوره با غرض اصلی آن سوره معنی می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم سوره بقره، بدین معنی است که حاکمیت دینی با بسم الله الرحمن الرحيم شروع می شود.

الله آن همان الله است که در آیه الكرسي است.

الرحمن و الرحيم در سوره حمد توضیح دادیم: درست است که در حاکمیت دینی همه را باید مد نظر داشت، اما نه به این قیمت که اصول و ضوابطش را بر هم بزند. و یا جهت ایمانی و تقویت جهت ایمانی را حذف کند. همه را در بر بگیرد و جهت ایمانی را هم تقویت کند. رحمانیت حق تعالی به گونه ایست که همه را دستگیری کند و همه را هدایت کند. تا آخرین لحظه که می تواند به نور بکشاند می کشاند. تلاش می کند، ولی یک چیز هم هست و آن این که: به این قیمت نباشد که اگر قرار است جهت رحمانی باشد، جهت رحیمی هم حذف شود.

جهت گیری رحمت الهی، جهت دار است. تفضل حق از اساس بر رحمت است.

این که اساس رحمت است، باید یک وقت توضیح دهیم. لذا تا آنجا که می تواند راه می آید حتی برای عموم مردم. تا می تواند بنا را بر اغماض دارد. ولی هر جا که دید که این مساله تبدیل می شود به حذف جهت ایمانی، آنجا برخورد می کند. حتی می جنگد.

این در بسم الله الرحمن الرحيم، الله جهت الهی توحیدی معنوی نوری دارد و این الوهیت قرار است تبدیل شود به ربوبیت و.. که تبدیل می شود به رحمت عامه و خاصه.

اصل الوهیت است که تبدیل می شود به مالکیت حضرت حق. الله و رب است که تبدیل می شود به ملک. پس بسم الله متعلق است به حاکمیت.

الم

درباره حروف مقطعه در ضمن تفسیر بسم الله گفتیم: که حضرت می فرمود: بَاء بهاء الله و سین و...

گفتیم: این خیلی معنی دارد که می شودی یک تفسیر حروفی از قرآن داشت. عرض کردیم اصل حروف مقطعه از قرآن داشت. علامه در سوره شوری وعده کردند. ولی بعدا می گوئیم: باید در سوره یویس یا یوسف باید ایستاد و آنجا اشاره کرد.

بیان علامه در المیزان، ج ۱، ص ۴۳

« قوله تعالى: الم، سیأتی بعض ما يتعلق من الكلام بالحروف المقطعة التي في أوائل السور، في أول سورة الشوری إن شاء الله. »

در سوره شوری این بحث مفصل مقطعات می آید.

بیان استاد

از برخی روایات بر می آید که این آیات مقطعه اشاره به حقایق اندماجی در کتاب تکوینی دارد.

مثل: الر، تلك آيات الكتاب الحكيم

دو کتاب داریم:

۱. متلوّ که آیاتش تلاوت می شود. که همین کتاب و قرآن بین الدفتینی است که دست ماست.
 ۲. کتاب ام الكتاب تکوینی: کتاب حکیم بود که أحکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم علیم. که حقایق فشرده در ام الكتاب است. که العلیّ است و حکیم است که به معنای فشرده است.
- در سوره یوسف آمده است و علامه هم آورده است که منظور از این کتاب، کتاب ام الكتابی است.
- رعد:

« المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ »

لقمان، ۲: « تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ »

قصص ۲: « تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ »

یوسف ۱: « الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ »

یونس ۱: « الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ »

الف اینجا، الف همانجاست. ولی اینجا یک حرف است ولی اینجا یک اصل است و آیه ای از کتاب حکیم نفس الامری است.

همان طور که اینجا آیه ای از ..

علامه ذیل سوره یونس و یوسف این احتمال را فی الجمله تقویت می کند. که می شود این گونه هم معنی کرد:

اگر این باشد، اساسا حروف مقطعه اس و اساسش آنجاست و حروف تکوینی هستند، نه حروف لفظی.

بلکه باید گفت: الم سوره بقره تمام حقیقت سوره بقره در بر دارد و همینطور حروف مقطعه هر سوره.

علامه تمام این بحث ها را ذیل سوره شوری آورده است.

آیت الله جوادی آملی بحث های حروف مقطعه را ذیل سوره بقره آورده است.

این ها بحث های مفصلی است و حقیقتی است در عالم که آن حقیقت نمود لفظی الم پیدا کرده است.

این تفسیر، برگرفته از بیان قرآنی آن.

این بیان را آیت الله رفیعی قزوینی گفته اند، و استاد حسن زاده بیان استادشان را در یکی از آثارشان آورده اند.

خود علامه هم در المیزان بدین شکل به آن اشاره کرده است.

قرآن مبین، خودش حروف مقطعه را معنی کرده است.

اما باید دید که کتاب مبین یا حکیم چیست؟ ابتدای سوره دخان علامه این ها را توضیح داده است.

در عین حال این الم هم کوبیدن یهود است و هم تثبیت حاکمیت دینی.

آن چه برای ما مهم است این است که این حروف مقطعه آیه ایست اشاره به حقایق تکوینی در أم الكتاب.

اگر کسی به شما بگوید عمق حاکمیت دینی زیر سر چه اسمی از اسماء الله است؟

یکی از اسماء الله ملک است که ملک و پادشاهی دارد. اصل این آن ملک است و پادشاهی حق تعالی تبدیل می شود

به حاکمیت دینی.

با این توضیح، الم چند سوره با هم متفاوت است، در سوره بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان، سجده. که در هر

سوره ای به تناسب غرض آن سوره، مربوط به آن سوره می شود.

بحار، ج ۸۹، ص ۳۷۳

«قَالَ عَ أَمَّا الْم فِي أَوَّلِ الْبَقَرَةِ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ»]

طرح ۱: برخی این گوه می گویند: الف: أنا. ل: الله. م: الملك.

طرح ۲: اما برخی می گویند: أنا اصلا جزء الم نیست، بلکه اصل همان الله الملك است.

هر دو تفسیر درست است. چون در ادامه روایت مثل طسم گفته شده است: انا الطالب السميع... که این نشان می دهد که أنا مدخلیتی ندارد. و بحث اصلی اسماء الله است.

اگر أنا نباشد: أ: الله. م: ملك. لام برای چیست؟

ابن عربی می گوید: أ: الله. م: ملك. لام: مابین الله و سلطنت و ملك. که بحث های حروفی دارند. اللهی است که لا اله الا الله الحی القيوم شده است ملك.

کی این وسط است که الله را ملك می کند؟ شاید کسی بگوید: آن حیّ قیوم است که ان را تبدیل به ملك می کند.

اگر این باشد، معنایش این است که آیه الكرسي خیلی معنی پیدا می کند و ربط به مساله ملك و پادشاهی حق را درست می کند.

الله لا اله الا هو، مربوط به الله.

هو الحی القيوم می شود لام

...

بر اساس علم حروف توضیح می دهند: لفظی داریم که از یک لفظ به معنایی پی می بریم، لام اول و لام دوم و... همیشه برای این آقایان عرفا، لام را واسطه می گیرند. که این ها به صورت شهودی تکوینی یافته است.

[وَ أَمَّا الْم فِي أَوَّلِ آلِ عِمْرَانَ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمَجِيدُ

یعنی ملك در پی خود مجید را دارد. و بقره به دنبال خودش آل عمران را دارد. که در این سوره آل عمران آمده است: الم، الله لا اله الا هو الحی القيوم. که بخش کوتاهی از آیه الكرسي است.

ملک، مجید را به دنبال می آورد.

و المص فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ الصَّادِقُ وَالرَّعُوفُ وَأَنَا اللَّهُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الرَّازِقُ^{٢٥} وَ
كَهَيْعَص فَمَعْنَاهُ أَنَا الْكَافِي الْهَادِي الْوَلِيُّ الْعَالِمُ الصَّادِقُ الْوَعْدُ وَأَمَّا طه فَاِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ ص وَمَعْنَاهُ يَا طَالِبَ الْحَقِّ
الْهَادِي إِلَيْهِ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى بَلْ لَتَسْعَدَ بِهِ وَأَمَّا طس فَمَعْنَاهُ أَنَا الطَّالِبُ السَّمِيعُ وَأَمَّا طسم فَمَعْنَاهُ أَنَا
الطَّالِبُ السَّمِيعُ الْمُبْدِي الْمُعِيدُ وَأَمَّا يس فَاِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ ص وَمَعْنَاهُ يَا أَيُّهَا السَّامِعُ لِلْوَحْيِ - وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَأَمَّا ص فَعَيْنٌ تُنْبِئُ مِنَ تَحْتِ الْعَرْشِ وَهِيَ الَّتِي تَوْضَأُ مِنْهَا النَّبِيُّ ص لَمَّا
عُرِجَ بِهِ وَيدخلها جبرئيل ع كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَةٌ فَيَغْتَمِسُ فِيهَا ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا فَيَنْفُضُ أَجْنَحَتَهُ فَلَيْسَ مِنْ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ أَجْنَحَتِهِ
إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْهَا مَلَكًا يَسْبِّحُ اللَّهَ وَيُقَدِّسُهُ وَيَكْبِّرُهُ وَيَحْمَدُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَمَّا حم فَمَعْنَاهُ الْحَمِيدُ
الْمَجِيدُ وَأَمَّا حم عسق فَمَعْنَاهُ الْحَلِيمُ الْمُثِيبُ الْعَالِمُ السَّمِيعُ الْقَادِرُ الْقَوِيُّ وَأَمَّا ق فهو الْجَبَلُ الْمُحِيطُ بِالْأَرْضِ...»

ما روالمان این است که با زحمت توانستیم نشان دهیم که این سوره دلالت بر حاکمیت دینی دارد، اما اهل بیت از آن
سو می بینند و بیان می کنند.

البرهان، ج ۱، ص ۱۲۶

«قال الصادق (عليه السلام): الألف حرف من حروف [قول الله، دل بالألف على] قولك: الله، و دل باللام على قولك:
الملك العظيم القاهر للخلق أجمعين، و دل بالميم على أنه المجيد المحمود في كل أفعاله، و جعل هذا القول حجة على
اليهود، [ادامه این مجد می رود در سوره آل عمران.].»

با این توضیح، این حروف مقطعه شده اند اسماء الله.

در سوره های دیگر، همه اش به اسماء الله اشاره دارد.

^{٢٥} (١). في بعض النسخ [الرزاق].

^{٢٦} (٢). في بعض النسخ [الحكيم].

بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۶۲

«أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ التَّامِ الْكَامِلِ يَا اللَّهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ صَ وَ يَسَ وَ الصَّافَاتِ وَ حَمَ عَسَقَ وَ كَهَيْعَصَ يَا اللَّهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ يَا اللَّهُ»

اینجا هم الم را به عنوان اسمی از اسماء الله معرفی کرده است.

خود اهل بیت الم را به عنوان اسماء الله معنی کرده اند.

ما استقراء این سویی کردیم، این گونه می فهمیم. ولی آن ها که آن سویی هستند، از آن سو می فهمند و معنی می کنند.

اخبار یهود از ویژگی رسول الله حروف مقطعه

یهود آن زمانی که گفت: پیغمبر آخر الزمان می آید، یک خصیصه دارد. خصیصه اش این است که بعضی از سوره

هایش با حروف شروع می شود. و مردم هم این را می خوانند و تبعیت می کنند.

پس این الم از این جهت جواب به یهود است و حجت را بر یهود تمام می کند.

البرهان، ج ۱، ۱۲۶

امام صادق علیه السلام:

«... و جعل هذا القول حجة على اليهود، و ذلك أن الله لما بعث موسى بن عمران، ثم من بعده من الأنبياء إلى بنى

إسرائيل، لم يكن فيهم قوم إلا أخذوا عليهم العهود و الموائيق، ليؤمنن بمحمد العربى المبعوث بمكة، الذى يهاجر إلى

المدينة، يأتى بكتاب، بالحروف المقطعة افتتاح بعض سوره، تحفظه أمته، فيقرءونه قياما و قعودا و مشاة، و على كل

الأحوال، يسهل الله عز و جل حفظه عليهم.»

پس بنابراین این سوره بقره، کوبیدن یهود و حجت بر یهود است.

همان طور که درباره قبله هم می دانستند که پیغمبر آخر الزمان قبله اش قبله یهود نیست. که بعد قبله تغییر کرد.

این امور حجت را بر یهود تمام کرد.

این هم تقریر بر یهود است، هم حجت را بر یهود تمام می کند.

نکته

ممکن است برخی بگویند: این روایات ضعیف السند است. اما ما پایه را با خود قرآن بستیم، این استفاده از روایات تطبیقات است که با شواهد ما جور در می آید.

ولی برای اهلش جزء مسلمات است. مثل ابن عربی، که اگر به او بگویید، می گوید: این واضح است و من این را از خزاین قرآن گرفته ام. و توضیح می دهد و بیان می کند.

این باعث می شود که حروف مقطعه از حالت رمزی در آمده است. بلکه واقعیت دارد، و پیچیده تر است نسبت به آیات دیگر. گرچه آیات دیگری هم هست که پیچیدگی های خاصی دارد که باید آن را با کمک آیات دیگر فهمید.

ادامه بیان علامه در تفسیر سوره بقره

المیزان، ج ۱، ص ۴۳

«و کذلک الکلام فی معنی هدایة القرآن و معنی کونه کتابا.»

علامه می فرماید که تفسیر هدایت را بعدا خواهد داشت.

تفسیر آیه هدی للمتقین

یکی از کارهای علامه این است که هر وقت می خواهد تفسیر کند، دسته ای از آیات را جدا می کند. مثل سوره حمد که از ابتدای بسم الله تا ایاک نستعین را یک بخش و بقیه اش را بخش دیگر قرار داده است.

علامه در اینجا این کار را کرده است: بحث مومنان و متقیان را جدا کرده است و بعد بحث کافران و منافقان را کرده است.

نکته ای روشی در کار علامه: جدا کردن آیات

حتما به این دسته بندی ها و قسمت های آیات که علامه انجام داده است، دقت کنید. که این ها حساب دارد.

این کتابی که در اینجا هست، ناظر به کتاب بین الدفتین است. یا کتاب ام الكتاب تکوینی. هردو می تواند باشد.

متقین

متقین چه کسانی هستند؟

برخی از اوصاف هستند که به مرحله ای خاص از ایمان اشاره می کند. مثلاً مخبِتین یا مخلصین. مخلص هر کسی نمی تواند باشد. همه را در بر نمی گیرد. بلکه عده ای خاص را در بر می گیرد.

یا احسان یا محسنین. که این هم عده ای خاص را شامل می شود و همه را شامل نمی شود.

اما مراد از متقین چیست؟ مثل مخلص و مخبِت و محسن است یا عام است؟

علامه می گوید: این متقین ناظر به عموم مسلمین و مومنین است.

«و قوله تعالى: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، الْمُتَّقُونَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، و ليست التقوى من الأوصاف الخاصة لطبقة من طبقاتهم أعنى: لمرتبة من مراتب الإيمان حتى تكون مقاما من مقاماته نظير الإحسان و الإخبات و الخلوص، بل هي صفة مجامعة لجميع مراتب الإيمان [همین که ایمان باشد، وصف تقوی هم هست. و این متقین، همه مومنان در همه مراتب را شامل می شود.]».

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵۲ (۴۲) (۱۹، ۱۱، ۱۴۰۰ / ۶ رجب / سه شنبه)

در خصوص حروف مقطعه می توانید به ابتدای تفسیر سوره شوری در المیزان مراجعه کنید. یا ابتدای تفسیر سوره بقره در تفسیر تسنیم.

اما ما ظاهراً باید ابتدای سوره یونس در خصوص حروف مقطعه بایستیم. «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» به دلیل الحکیم.

علامه درباره ذلک الکتاب لا ریب فیہ، را بحث نکردند. که ما در بیان مختار، تفسیر این آیه را خواهیم گفت.

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ(۳) سه ویژگی متقین

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بَلَاءِ أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ(۴) دو ویژگی متقین

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۵)» که در این آیه اشاره به دو هدایت برای متقین اشاره شده است.

مطلب اول: مراد از متقین عموم مومنان

منظور از متقین در این آیه تمام مومنین است و یک معنای عامی دارد.

چرا؟ چون این اوصافی که برای متقین ذکر شده است، اوصافی عام است که هر مومنی باید به این امور ایمان داشته باشد و انجام دهد. این ۵ وصف، در حق همه مومنان جاری است. پس اشاره به یک مقام ویژه ای نیست. پس این را اشاره به یک مقام خاص نگیرید.

«و قوله تعالى: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْخِ

المتقون هم المؤمنون، و لیست التقوی من الأوصاف الخاصة لطبقة من طبقاتهم أعنى: لمرتبة من مراتب الإيمان حتى تكون مقاما من مقاماته نظیر الإحسان و الإخبات و الخلوص، بل هی صفة مجامعة لجميع مراتب الإيمان إذا تلبس الإيمان بلباس التحقق،

و الدلیل علی ذلک [این که متقین همه درجات مومنین را می گیرد.] أنه تعالى لا یخص بتوصیفه طائفة خاصة من طوائف المؤمنین علی اختلاف طبقاتهم و درجاتهم و الذی أخذہ تعالی من الأوصاف المعرفة للتقوی فی هذه الآیات التسع عشرة التی یدل علیها

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۴۴

حال المؤمنین و الکفار و المنافقین خمس صفات، [آنچه خداوند در این ۱۹ آیه ابتدایی سوره بقره که از آیه ۲ تا ۲۰ می شود، که حال سه دسته از مردم را بیان می کند: مومنین، کفار و منافقین، درباره مومنین ۵ صفت را گفته است:

۱. و هی ایمان بالغیب،

۲. و إقامة الصلاة،

۳. و الإنفاق مما رزق الله سبحانه،

۴. و الإيمان بما أنزله على أنبيائه،

۵. و الإيقان بالآخرة،

این ۵ صفت، اختصاصی به طبقه خاصی ندارد و متوجه به هر مومنی است.

مطلب دوم: هدایت الهی

در ادامه می فرماید: این متقین که ۵ وصف را دارند، این ها هدایت الهی نصیبشان شده است که این گونه شده اند.

هدایت اولیه

این هدایت همان هدایت الهی بر اساس فطرت است که شامل حال همه انسان ها می شود.

«و قد وصفهم بأنهم على هدى من ربهم فدلّ ذلك على أن تلبسهم بهذه الصفات الكريمة بسبب تلبسهم بلباس الهداية [قلبی-عقلی-فطری] من الله سبحانه، فهم إنما صاروا متقين أولى هذه الصفات بهداية منه تعالى،

هدایت ثانویه

هدایت الهی مقدم است که باعث تقوا میشود. اما یک هدایت ثانویه ایست که بعدا می آید و آن هدایتی است که به واسطه کتاب می آید.

ثم وصف الكتاب بأنه هدى لهؤلاء المتقين بقوله تعالى: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» فعلمنا بذلك: أن الهداية [در هدی للمتقین] غیر الهداية [ذک الکتاب لا ریب...]

پس اهل تقوی محفوف به دو هدایت است. [، و آن هؤلاء و هم متقون محفوفون بهدایتین، هدایة اُولی بها صاروا متقین، و هدایة ثانیة اَکرمهم الله سبحانه بها بعد التقوی.»

هدایت فطری، گواه است که خدایی هست، قیامتی هست و انسان تا حق را نپذیرد و معاد را نپذیرد، در پی آن نمی رود، که این ها را به هدایت اولیه می یابد.

همین که هدایت آمد و تبدیل شد به تقوا، خودش فلاح است.

مطلب سوم: ضلالت اولیه و ثانویه

علامه می فرماید: به وزان این هدایت اولیه و ثانویه، در کفار و منافقان هم ضلالت اولیه و ثانویه هست. یک نوع اقدام و سلوک می کنیم، و بر اساس آن یک تعاملی در هستی با ما می شود. که بر اساس آن یا خذلان می دهد یا برکت می دهد. سلوک بد ما با خذلان پاسخ داده می شود، سلوک خوب ما با برکت پاسخ داده می شود.

اما پیش از این سلوک، یک توفیقی از سوی خدا بوده است که می تواند به سلوک اقدام کند.

ضلالت در انسان، اضلال خداوند ثانوی است، گرچه ضلالت از جانب خود شخص خواهد بود.

ضلالت اولیه: اقدام خودش است. و اضلال خداوند متعال از پی اوست.

ختم الله علی قلوبهم و سمعهم و علی ابصارهم غشاوه، یک ختم از سوی خداست. اما غشاوت از خودشان است که این ضلالت اولیه است. و ختم الله علی قلوبهم می شود ضلالت ثانویه.

یا فی قلوبهم مرض، فزادهم الله مرضا. که فی قلوبهم مرض، ضلالت اولیه است و فزادهم الله مرضا، که این می شود اضلال الهی و ضلالت ثانویه. که خداوند بر بیماری ضلالتش می افزاید.

خداوند چون حقیقت خیر است، هیچ گاه اقدام اولیه بر ضلالت ندارد.

هرگاه که شخص اقدام غلط می کند، خداوند هم او را اضلال می کند، چون خودش می خواهد گمراه شود.

این طور نیست که کسی کاری نکرده باشد و هیچ مقدمه ای نداشته باشد، و خداوند او را ضلالت دهد.

«و بذلك صحت المقابلة بين المتقين و بين الكفار و المنافقين، فإنه سبحانه يجعلهم في وصفهم بين ضالين و عماءين،

ضلال أول هو الموجب لأوصافهم الخبيثة من الكفر و النفاق، و ضلال ثان يتأكد به ضلالهم الأول،

[این دو نوع هدایت و ضلالت، خیلی نکات سلوکی نابی دارد. خودمان هستیم که با رفتار غلط آینده خودمان را رقم می زنیم. نظام عالم را خداوند جوری چیده است که هر کسی هر گونه تعامل می کند، باید بر حسب آن به نتیجه برسد، حتی در دنیا و پس از آن در آخرت.

اگر کسی خبث را دید، می فهمد که این خبث است، و اگر در این خبث ایستادی، خداوند هم بر همان اساس با تو تعامل می کند.

ما گاه شرور انفس داریم، و در کنارش هم خیرات انفس هم داریم.

وقتی شرور انفس آمد، جلوییش بایست، چرا اقدام می کنی و با آن همراهی می کنی؟! همین اقدام یک نوع کوری است و لذا بعد از آن دیگر نجوای ملک را نمی شنود.

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ - نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ وَ فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ مَلَكًا يَسُدُّهُ وَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ سُوءٍ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ وَ سَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ شَيْطَانًا يُضِلُّهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةً فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يَرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ. » [

و يتصفون به بعد تحقق الكفر و النفاق كما يقوله تعالى في حق الكفار: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»: البقرة - ٧، فنسب الختم إلى نفسه تعالى و الغشاوة إلى أنفسهم، و كما يقوله في حق المنافقين: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»: البقرة - ١٠ فنسب المرض الأول إليهم و المرض الثاني إلى نفسه على حد ما يستفاد من قوله تعالى: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»: البقرة - ٢٦، و قوله تعالى: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»: الصف - ٥.» وقتی منحرف شدند، خداوند به آن ها میل به انحراف بیشتری می دهد.

« و بالجملة المتقون واقعون بين هدايتين، كما أن الكفار و المنافقين واقعون بين ضالين.»

این بیان علامه در اینجا این گونه آمده است، ولی واقعش این است که مباحث سلوکی را باید این گونه آورد و حل کرد.

بنده خدایی طلبه، دعایی می خواند و بخشی از دعا که رسید احساس کرد یک جوری است این دعا، و بعد گفت: مگر می شود اهل بیت این گونه حرف می زنند. بعد ادامه داد دعا را و در دلش چیز دیگری آمد که بدتر بود.

بعد در مسیر رفت سر درس خارج آیت الله بهجت، همین که رسید، ایشان فرمود: اهل بیت پدرجد ادبیات هستند و این مشکل زیر سر آن مشکل است که شما بدبینی نسبت به اهل بیت به دلت راه دادی.

این قاعده عالم است: در عالم هر کاری کرد و اقدام درستی کردی، اول اقدام از تو، سپس اقدام از خداست. چه در مسایل خیر و چه در مسایل شر.

در سلوک این از لوازم بین آن است.

گرچه امتحان هم پابرجاست. اساس عالم این گونه است که: حرکات ما تعامل عالم را با ما رقم می زند. اعما ماست که تقدیر ما را رقم می زند.

در قرآن جریان قوم یونس را ببینید: که حضرت یونس گفت بر شما عذاب نازل می شود. وقتی حضرت یونس رفت، قوم که دید این واقعی است و واقعا دارد عذاب می آید، در این حال توبه و استغفار کردند، عذاب برگشت. تقدیر عوض شد.

یا حتی توبه و استغفار و یا صدقه، مرگ مقدر را عقب می اندازد.

خاصیت عالم این گونه است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»

مطلب چهارم: این هدایت اولیه چگونه است؟

«ثم إن الهداية الثانية لما كانت بالقرآن فالهداية الأولى قبل القرآن و بسبب سلامة الفطرة، فإن الفطرة إذا سلمت لم تنفك من أن تنبه شاهده لفقرها و حاجتها إلى أمر خارج عنها، و كذا احتياج كل ما سواها مما يقع عليه حس أو وهم أو عقل إلى أمر خارج يقف دونه سلسلة الحوائج، فهي مؤمنة مذعنة بوجود موجود غائب عن الحس منه يبدأ الجميع و إليه ينتهي و يعود، و إنه كما لم يهمل دقيقة من دقائق ما يحتاج إليه الخلقة كذلك لا يهمل هداية الناس إلى ما ينجيهم من مهلكات الأعمال و الأخلاق، و هذا هو

الميزان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٤٥

الإذعان بالتوحيد و النبوة و المعاد و هي أصول الدين، و يلزم ذلك استعمال الخضوع له سبحانه في ربوبيته، و استعمال ما في وسع الإنسان من مال و جاه و علم و فضيلة لإحياء هذا الأمر و نشره، و هذان هما الصلاة و الإنفاق.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵۳ (۴۳) (۱۴۰۰، ۱۱، ۲۴ / ۱۱ رجب / یکشنبه)

رسیدیم به تفسیر چهار آیه اول سوره بقره، که از هدی للمتقین تا اولئك هم المفلحون

که ایشان می خواهد در این خصوص تفسیری داشته باشد.

دو نکته تاکید شده است:

۱. این کتاب مایه هدایت متقیان است.

۲. این ها بر هدایت پروردگارشان هستند.

یقین به آخرت دارند. این ها بر هدایتی از رب هستند و این ها فلاح دارند.

فرق این دو هدایت:

۱. هدایت نخستین که منجر به این اوصاف شده است. ایمان به همه انبیاء پیدا کردند ... یک هدایتی بوده است

که منجر به این اوصاف پنجگانه مومن شده است.

چنین کسی خداوند برایش هدایت ثانوی قرار می دهد که هدایت به واسطه الکتاب و قرآن است.

ایشان عنوان داده است: این ها متقی اند و متقیان محفوف به دو هدایتند.

بعد می فرماید: همین مساله درباره کفار و منافقین مطرح است که این ها هم محفوف به دو هدایت و عمی هستند. که بعدا باید ایستاد و علامه هم اشاره کرده است: اضلال ابتدای نداریم.

انسان یک وجود شعوری-ارادی است. مثل سنگ نیست که چیزی در او نهاده است و طبق آن عمل می کند. او می بیند و می داند چیزی خوب یا بد است و بر اساس آن مواخذه می شود. تو فهمیدی که بد است و نباید انجام دهی، می فهمد بد است، و لذا نباید انجام دهد. این نباید، یعنی: انگیزش عقلی دارد. میل است، ولی متوجه نیستیم که میل است. در ضمن انگیزش شناختاری است.

تا این را گفتید، نتیجه دارد، این مانع و رادع است. فهم خوب و بد، مانع و رادع عقلی است. یعنی: دست گیرنده و دست باز کننده است.

در کار عملی، کار شناختاری-انگیزشی است. کار عقل، صرفا درک نیست.

تو که می فهمی خبری هست، چرا انجام می دهی؟! تو که می دانی ظلم می کنی، پس چرا انجام می دهی؟

بله یقینا کسی که طینت اولیه اش سازگار با خوبی ها باشد، راحت تر عمل می کند.

مواخذه درجات دارد، هیچ وقت مواخذه برداشته نمی شود. خداوند چیزی به ما داده است،

می توان گفت: فطرت در برخی کم فروغ شده است. و فطرت در برخی ها آن گونه پر جاذبه و پر کشش نیست.

لذا یک بار که خلاف می کند می آید بالا. مثل جریان برادران حضرت یوسف، که می دانند جفا می کنند، اما می گویند: بعدا انسان های خوبی می شویم.

بعدش هم ادامه دادند و دروغ گفتند و مرتکب خطاهای بعدی شدند.

توضیحی درباره فطرت

این فطرت به همه داده شده است. برخی آن را سالم نگاه می دارند و برخی آن را خراب می کند.

این فطرت به یهودی و نصرانی و حتی کافر هم داده شده است.

اگر بر اساس فطرت یک قدم برداشتی، افتتاح می شود و هر قدم افتتاح بیشتر.

اما اگر خطا کردی و خلاف فطرت عمل کردی، هر چه انسان در این مسیر حرکت کند و مرتکب گناه و خلاف شود، مرتکب فسق شود، اینجا مستحق اضلال الهی می شوند. فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا، یا ما یضلّ به الا الفاسقین.

اول باید به لحاظ تفسیری و قرآنی پیدا کنید. علامه می گوید: آن ها هم محفوف به دو ضلالت هستند، ضلالتی که ابتدا توسط خودشان شروع می شود که بعد تبدیل می شود به کنش و انحراف درونی، بعد هم اضلال الهی شاملشان می شود.

علامه ذیل آیه کید، می فرماید: خداوند متعال هیچ وقت کید ابتدایی ندارد.

فلما زاغوا، أزاع الله قلوبهم.

دلیل نبود اضلال ابتدایی از سوی خدا

دلیلش چیست؟ الرحمن

که همان رحمت الهی باعث می شود که خداوند همیشه رحمتش بر غضبش غلبه داشته باشد. لذا کسی که پنجاه سال جنگیده است و بعد توبه کرد، خداوند رحمت خدا شامل حالش می شود.

فطرت عمومی است و بر اساس رحمت است.

حتی تشریع و انزال کتب همه بر اساس رحمت الهی است. اساس رحمت اقتضا می کند که با ضلالت شروع نکند. لذا همین رحمت اثر دارد برای کسی که طینت اولیه اش مشکل دارد بر او سخت نمی گیرد.

هم حکمت الهی است و هم رحمت الهی. حکمت جهت دار. این که کسی فطرت اولیه اش میل به شر دارد، خداوند بر او سخت نمی گیرد. اما یکی دو تا سه تا و... آن قدر تکرار می شود، تا جایی که خداوند می بیند او می فهمد و انجام می دهد، لذا از آن به بعد اظلالش را شامل حالش می کند.

حتی اقتضای رحمت این است که کسانی که فطرت اولیه اشان پاک است، اولین باری که مرتکب خلاف می شوند، خداوند بر آن ها بیشتر سخت می گیرد.

اضلال الهی، رحمت عامه الهی است اما به صورت غضبی.

مومنی که فطرت اولیه دارد و بر اساس آن فطرت اولیه شروع می کند، این فطرت نور خدا و رحمت خداست که بر او می تابد. این می شود هدایت اولیه.

بعد که بر اساس آن عمل کرد و خودش را به شکل متقین در آورد با آن اوصاف، خداوند هدایت ثانویه را نصیب حالش می کند. هدایت ثانویه بعد از هدایت اولیه و شکل گیری شخصیتی که خودش برای خودش ساخت، شامل حالش می شود.

هدایت دوم للمتقین است. شأنی نیست، بلکه بالفعل است.

این هدایت ثانویه، للمتقین است، نه للناس. قرآن برای ناس هدایت بالقوه است، و برای متقین، هدایت بالفعل است.

...

هدایت و ایمان به غیب توحید، نبوت و معاد، در فطرت است و قلبی و جوانحی.

اقامه صلات و انفاق هم فعل جوارحی است.

باید حقیقت دیگری باشد، که او باعث شده است،

خدا را ما به غیب یافتیم که ایمان به غیب داریم، خدای مشهود نیست، بلکه خدای پنهانی است که با عقل می فهمیم خبری هست.

مراد از فطرت در اینجا، فطرت عقلی است، که یک نوع استدلال بین عقلی در آن هست.

اصلاً تا هستی را تصور می کنی باید به خدا برسی، که یا باید بی نیاز باشد یا منتهی به بی نیاز.

علامه اینجا فطرت را فطرت عقلی گرفته است. گاه گفته می شود فطرت، منظور عقل ناصع حصولی است که داریم. حجت بالغه ایست و انسان واقعا می فهمد. این که از هیچ این همه پدید آمده اند، این می شود عقل.

این نور الهی است که اذعان کرده است. تو که می فهمی، اذعان کن: این فهم که از هیچ این هم پدید آمده است؟! این همه هستی از هیچ؟! و همه محتاج، پس باید به یک جایی ختم شود که اصل هستی باشد.

ادامه بیان علامه طباطبایی

المیزان، ج ۱، ۴۴ و ۴۵

«ثم إن الهداية الثانية لما كانت بالقرآن فالهداية الأولى قبل القرآن و بسبب سلامة الفطرة،

فإن الفطرة إذا سلمت لم تنفك:

- من أن تتنبه شاهدةً لِفَقْرِها و حاجتها إلى أمر خارج عنها،
 - و كذا احتياج كل ما سواها مما يقع عليه حس أو وهم أو عقل إلى أمر خارج يقف دونه [نزد آن امر خارج]
- سلسلة الحوائج،

تحليل توحيد

فهی مؤمنة مذعنة بوجود موجود غائب [چون این رسیدن با عقل است و هنوز شهودی صورت نگرفته است. و از طرفی بحث ایمان به غیب را می خواهد تبیین کند.] عن الحس منه يبدأ الجميع

تحلیل معاد

و إليه ينتهي و يعود [از این راه که همان خدایی که آغاز است، انتها هم هست. که این توضیح توحیدی معاد است که با این بیان: ألا الی الله تصیر الامور، از این جهت می خواهد تثبیت کند].

تحلیل نبوت

خداوند در خلقت هیچ چیز را مهمل نگذاشته است و حتی انحنای کف پا را هم بیخود نگذاشته است. که خیلی ضروری در خلقت نیست، اما گذاشته است که اگر نبود، انسان کمر درد می گیرد.

آیا می شود چنین خدایی، هدایت انسان را کنار بگذارد، در خلقت مرا مهمل گذاشت، اما در کمال ما را رها کند؟! پس باید خدا دست بگیرد، و لذا به همین جهت نبوت هم وجود دارد.

بهترین بیان در ضرورت نبوت، حدیثی از امام صادق علیه السلام است که تمام مقدمات عقلی را چیده است و صدرا هم وقتی به این حدیث رسیده است، خیلی از این سخن و فرمایش محظوظ شده است.

«و إنه كما لم يهمل دقائقة من دقائق ما يحتاج إليه الخلقة كذلك لا يهمل هداية الناس إلى ما ينجيهم من مهلكات الأعمال والأخلاق، وهذا هو

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۴۵

الإذعان بالتوحيد و النبوة و المعاد و هي أصول الدين،

اقامه صلات و انفاق

و يلزم ذلك استعمال الخضوع له سبحانه في ربوبيته [به واسطه نماز]،

تا می فهمد، می گوید: من هر چه دارم باید در طبق اخلاص برای خدا بگذارم.

و استعمال ما في وسع الإنسان من مال و جاه و علم و فضيلة لإحياء هذا الأمر و نشره، و هذان هما الصلاة و الإنفاق.»

سه صفت از صفات متقین بر می گردد به اندیشه که ایمان به توحید و نبوت و معاد که این از فطرت بر می آید.

دو صفت هم که عملی است، صلات و انفاق.

علامه می گوید: این نکات را و این که دو هدایت هست را از اولئک علی هدی من ربهم می فهمم.

این هدایت من ربّ چیست؟ این حقیقتی که فطرتش است که او را کشانده است به این خصلت ها.

چه خصلتی؟ ایمان به توحید و نبوت و معاد و انفاق و نماز.

این ها را از آیه: اولئک علی هدی من ربهم که این هدایت فطری بوده است که او را کشانده است به این صفات.

«و من هنا یعلم: أن الذی أخذہ سبحانه من أوصافهم هو الذی یقضى به الفطرة إذا سلمت»

این سلامت فطرت خیلی مهم است در برابر مشرکین و کفار که ان ها این فطرت را از سلامت انداختند و همین باعث می شود از مسیر درست خارج شوند،

آن ها حتی به معاد معتقد نمی شوند تا دست و پایشان را برای هر گونه فسق و فجور نبندد، «لیفجر امامه»

در جریان حضرت ابراهیم که وقتی بت ها را شکست، وقتی حضرت ابراهیم را آوردند، فرمود: این بت بزرگ که تبر روی دوشش است، لابد او انجام داده است؟ فرجعوا الی انفسهم، که آخر بت که نمی تواند بشکند، و این یعنی کسی را خدا قرار داده ای که هیچ کاری نمی تواند بکند؟!

حق را می فهمد، ولی نمی تواند همراهی کند. دین آباء و اجدادی اش را چه کند؟ تعلقات و تعشقات و وابستگی هایی که دارد، باعث می شود که او می فهمید و می جنگید.

به نظر بهترین کسی که امیرالمومنین علیه السلام را می شناسد. حتی عمروعاص هم بهتر از همه بهتر حضرت را می شناخت.

«و أنه سبحانه وعدهم أنه سيفيظ عليهم أمرا سماه هداية، فهذه الأعمال الزاكية منهم متوسطة بين هدايتين كما عرفت، هداية سابقة و هداية لاحقة، و بين الهديتين يقع صدق الاعتقاد و صلاح العمل، و من الدليل على أن هذه الهداية الثانية من الله سبحانه فرع الأولى، آيات كثيرة كقوله تعالى: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»: إبراهيم- ٢٧. و قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»: الحديد- ٢٨. و قوله تعالى: «إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ»: محمد ص- ٧.

و قوله تعالى: وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»: الصف- ٧. و قوله تعالى: «وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»: الصف- ٥. إلى غير ذلك من الآيات.

و الأمر في ضلال الكفار و المنافقين كما في المتقين على ما سيأتى إن شاء الله.

و فى الآيات إشارة إلى حياة أخرى للإنسان كامنة مستبطنة تحت هذه الحياة الدنيوية، و هى الحياة التى بها يعيش الإنسان فى هذه الدار و بعد الموت و حين البعث، قال تعالى: «أَوَ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشَى بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»: الأنعام- ١٢٣. و سيأتى الكلام فيه إن شاء الله.

و قوله سبحانه: يُؤْمِنُونَ، الإيمان تمكن الاعتقاد فى القلب مأخوذ من الأمن كأن المؤمن يعطى لما أمن به الأمن من الريب و الشك و هو آفة الاعتقاد، و الإيمان كما مر معنى ذو مراتب، إذ الإذعان ربما يتعلق بالشئ نفسه فيترتب عليه أثره فقط، و ربما يشتد بعض الاشتداد فيتعلق ببعض لوازمه، و ربما يتعلق بجميع لوازمه فيستنتج منه أن للمؤمنين طبقات على حسب طبقات الإيمان.

و قوله سبحانه: بِالْغَيْبِ، الغيب خلاف الشهادة و ينطبق على ما لا يقع عليه الحس، و هو الله سبحانه و آياته الكبرى الغائبة عن حواسنا، و منها الوحي، و هو»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۵۴ (۴۴) (۱۴۰۰، ۱۱، ۲۵ / ۱۲ رجب / دوشنبه)

این ها که متقی هستند، علی هدی من ربهم. در عین حال کتاب آمده است تا هدی للمتقین باشد.

این دو هدایت چیست؟

علامه می فرماید: یکی هدایت پیشینی است تا متقی شوند، و این باعث شده است که کتاب الهی مایه هدایتشان شود.

پس متقیان اوصافش، محفوف به دو هدایت است: یکی پیشین و یکی پسین.

آن هدایت پیشین همان فطرت سالمی است که او را به این دو خاصیت کشانده است. ایمان به غیب و آن چه نازل شده است و نیز ایمان به معاد. و همچنین نماز به پا دارد و انفاق می کند.

اگر این دو حالت عملی را جدی بگیریم، باید گفت که در فطرت دستور به خوب و بد هست.

هم به عقایدی او را می کشاند و هم به اعمالی او را وامی دارد. علامه در جایش این طور نیست که قبول نداشته باشد.

در ص ۹۵ تحلیل این مساله را مطرح می کنند و آن را با فآلهمها فجورها و تقواها را خیلی جدی می گوید. در اینجا علامه شریعت را تحلیل می کند که چگونه باید و نباید از آن در می آید.

آن هدایت اولیه چیست؟ فطرت است که این سه عقیده توحید و نبوت و معاد و همچنین در فطرت دستور به خضوع نسبت به رب که می شود صلات و دستور به هرچه در وسع دارد برای خدا خرج کند که می شود انفاق.

توضیحی درباره فطرت

ما باید یکجایی بایستیم و تمام بحث های فطرت علامه را جمع کنیم. شنیده ایم که شهید مطهری فید سوف فطرت است، ولی واقعش این است که ایشان هم سر سفره علامه نشسته است. اما بیش از همه و پیش از همه علامه بحث کرده است و نیز آیت الله شاه آبادی.

فطرت علامه هم خیلی کشسان است. و حتی به طور کلی نحوه خلقت را در فطرت جای می دهد.

کلا اندیشه فطرت در متن دینی را خیلی خوب جدی می گیرد. و در تحلیل هایش می آورد. و علامه هم فید سوف فطرت است. بحث فطرت در بیان علامه را جدی بگیرید و به شکل موردی به آن نگاه نکنید، بلکه یک دستگاه سازوار در اندیشه ایشان است.

بیان اول

ایشان در ج ۱۶ المیزان، ص ۱۸۷ و ۱۸۸ توضیح می دهد: آن چه در فطرت ماست به شکل اولیه اش است. ایشان این توضیح را دارد که بالاجمال .. یا درباره انبیاء و نبوت، خلقت انسان که دقایق و ظرایف را مهمل نگذاشت، در هدایت انسان هم وی را مهمل می گذارد. اما تفصیل نبوت دیگر لزومی ندارد اینجا پرداخته شود و در فطرت به صورت اجمالی است.

بیان دوم

ج ۱۲، ص ۵۳

سلامت فطرت و این توضیح که اولاً انسان همه شان فطرت دارند ولی ما گاهی بر اساس فطرت وقتی می یابیم، همراهی می کنیم در این مسیر و گاه همراهی نمی کنیم. و کافر می جنگد که تبدیل می شود به ضلالت اولیه و بعد تبدیل می شود به ضلالت ثانویه.

البته با این منظر ما نگاه نمی کند، ولی توضیحات

بیان سوم

رسایل توحیدی، ص ۱۷

بیانی دارد که از دلش شریعت و نبوت در می آید. که توانسته است توحید را از راهی دیگر بیان کند. که مطلق و متعین

توضیح می دهد که فرزند که به دنیا می آید با گریه هایش دارد شهادت می دهد به توحید و نبوت و ولایت امیرالمومنین علیه السلام.

نتیجه مباحث

آن نتیجه ای که باید بگیریم.

یک هدایت اولیه داریم که باعث می شود متقی با پنج ویژگی حاصل شود، بعد برسد به هدایت ثانویه.

پس آن متقی و ۵ خصلت از دل فطرت پدید آمده است.

المیزان، ج ۱، ص ۴۵

«و من هنا يعلم: أن الذى أخذه سبحانه من أوصافهم هو الذى يقضى به الفطرة إذا سلمت

و أنه سبحانه وعدهم أنه سيفيض عليهم أمرا سماه هداية، [علامة با این بیان، هدایت ثانویه را هدایت تکوینی توسط کتاب معنی کرده است نه هدایت تشریعی. این بیان تاثیر تکوینی پیشرفت بر اساس هدایت اولیه فطری است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۵۷)

این هدایتی که اینجا است، هدایت تاثیر تکوینی است. و رحمت که ارتقای وجودی است، که در ادامه هم علامه به آن اشاره می کند.

علامه ذیل این آیه، مباحث هدایت تکوینی را بیان کردند.

علامه می گوید: این حیات معنوی ای است که به درد آخرتش می خورد.

فهذه الأعمال الزاكية منهم [همان پنج خصلت] متوسطة بين هدايتين كما عرفت، هداية سابقة و هداية لاحقة، و بين

الهدائيتين يقع صدق الاعتقاد [آن سه عقیده] و صلاح العمل [نماز و انفاق]،

دلیل بر وجود هدایت ثانویه

آیاتی داریم که خداوند در قرآن می فرماید که دو هدایت وجود دارد.

و من الدلیل علی أن هذه الهداية الثانية من الله سبحانه فرع الأولى، آیات كثيرة كقوله تعالى: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»: إبراهيم - ۲۷. [با این که مومن است، خداوند ایمان او را تثبیت می کند. همان که در مراحل ایمانی گفتیم. کسی که در مرحله سکینه است که در مراحل بندگی که گفتیم، ابتدا ایمان مستعار دارد وقتی است که به ایمانش افزوده شود، تبدیل می شود به سکینه، بعد بالاتر می رود و ایمانش تبدیل به یقین می شود. این تثبیت ایمان است که در این آیه به آن اشاره شده است. اگر از سکینه به سمت یقین و شهود رفتید، تثبیت است.

این تثبیت هدایت ثانویه است که فرع ایمان و هدایت اولیه است.

در زمان جنگ، برخی از این رزمندگان که برخی هم شهید شده است، واقعا معتقد بود و می دانست که همه چیز به دست خداست و کاملا برایش واضح بود که باید در فلان زمان و مکان به شهادت برسد.

اصلا هیچ درگیری ای با مساله اختیار و.. نداشتند.

این الذین آمنوا را در جبهه یافتند. و حتی برخی از این ها اهل شهود شدند و زبان حالشان این بود که بیاید و خدا را در بهشت ببینید. این ها یثبت الله است.]

و قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»: الحديد - ۲۸.

[ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید و ایمان ثانوی بیاورید که اگر این کار را بکنید، به تو نور می دهم، کفلین من رحمته می دهد، نوراً تمشون به می دهم که این ها هدایت ثانویه است.

کسانی که در مسیر سلوک هستند، می بینند که چگونه انفتاح و انفراج روی می دهد. در بحث های عرفان در وادی عمل توضیح دادیم که دل چگونه در مرحله کأن است و به مرحله إن نرسیده است، ولی چگونه جزم پیدا می کند و چگونه حقا حقا می گوید.

هدایت ثانویه، تاثیر تکوینی است، نه صرف دانستن برخی امور باشد.

و قوله تعالى: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»: محمد ص - ۷.

[شما که مومن هستید، اگر خدا را یاری کنید، خداوند هم شما را یاری می کند. دفاع از حق و دین و پیغمبر است. این نصرت الهی و تثبیت، هدایت ثانویه است.

یکی از دوستان در جبهه می گفت: در جنگ یکجا جنگ خیلی شدید شد، آن جا در دلم کمی سستی احساس کردم، بعد همانجا گفتم برو.. و عزم آمد و رفتم و بعد مجروح شدم و تیری خوردم و بعد حضرت زهراء سلام الله عليها آمد. اما بعد از آن دیدم که دل چقدر محکم شد.

این اقدام باعث شد که دل چقدر محکم شود.

[در مقابل خداوند می فرماید:] و قوله تعالى: وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: الا صف - ۷. [کسانی که ظالم هستند، خداوند هدایت ثانویه را نصیبشان نمی کند. آن هدایت ثانویه برای آن نیست.] و قوله تعالى: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»: الا صف - ۵. «إلى غير ذلك من الآيات.» این هدایت هم هدایت ثانویه است که برایش نیست. هدایت اولیه اش را از دست داد که تبدیل شد به فسق، بعد هدایت ثانویه هم که نصیبش نمی شود.

انصافا علامه چه بیان راقی ای دارد در فضای آیات و روایات و چه فهم خوبی در فضای سلوکی دارد.

این طرح نشان می دهد که چگونه انسان مومن بالا می رود و چگونه انسان کافر و فاسق پایین می آید. این که درون او چه می شود و در عالم چه می گذرد، این ها را علامه خوب نشان می دهد.

علامه: این حرف که درباره مومنان زده شد، درباره کافران هم دو نوع ضلالت هست.

«و الأمر فی ضلال الکفار و المنافقین کما فی المتقین علی ما سیأتی إن شاء الله.»

ج ۱۲، ص ۵۳ رجوع کنید، خوب تو ضیح داده است که ضلالت ثانوی مطرح است، و ضلالت و مکر اولی از سوی خداوند وجود ندارد.

این یک نوع حیات ثانویه است، بعد از حیات اولیه ای که همه انسان ها داریم. همان حیاتی که همه داریم و می فهمیم و بر اساس آن عمل می کنیم. این هدایت ثانویه که نوری بر دل تابیده می شود و تثبیت دل است و...

حیات طیبه (ثانوی)

حیات ثانویه را در قرآن جدی بگیرید. «فلنحینه حیاة طیبه» که این حیات اثر تکوینی دارد. صم بکم عمی هم باید در این فضا معنی شود.

این حیات طیبه، یک حیات نوری معرفتی است. همان که کافران و منافقان از مومنان در قیامت نور طلب می کنند. که آن ها هم می گویند این ها را باید در دنیا تحصیل می کردید.

در حیات علم و قدرت است، که حیات ثانویه علم و قدرت ویژه ای دارد. آثار خاصی دارد. علمش چیست؟ نور. قدرتش چیست؟ آن چه از جمله کرامات شنیده ایم، از این سنخ است. این ها برای حیات معنوی است که تبدیل می شود به این اقتدارها.

علامه این بحث ها را بعد از مفضل آورده است و آیاتش را هم کنارش جمع کرده است علامه. که قبل از ایشان هم صدرا آیات حیات طیبه خیلی عالی جمع کرده است.

صدرا به شکل قرآنی روایی حل کرده است.

علامه از راه آیات حل کرده است و بعدا به واسطه روایات.

روى نور بايد تاكيد كرد كه هويت معرفتى دارد كه اقتدار مى آورد.

«و فى الآيات إشارة إلى حياة أخرى للإنسان كامنة مستبطنة تحت هذه الحياة الدنيوية، و هى الحياة التى بها يعيش الإنسان فى هذه الدار و بعد الموت و حين البعث، قال تعالى: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا [مرده معنوى] فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا [احياء با نور همراه است]. [يَمْشَى بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا]: الأنعام - ١٢٣. و سيأتى الكلام فيه إن شاء الله.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ٣٥٦ (٤٦) (١٢، ١٤٠٠ / ١٩ رجب / دوشنبه)

رسيديم به تفسير آيه ٥ سوره بقره

« الذى أشير إليه بقوله: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» فالمراد بالإيمان بالغيب فى مقابل الإيمان بالوحى و الإيقان بالآخرة، هو الإيمان بالله تعالى ليتيم بذلك الإيمان بالأصول الثلاثة للدين، و القرآن يؤكد القول على عدم التقصر على الحس فقط و يحرص على اتباع سليم العقل و خالص القلب.

و قوله سبحانه: وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، العدول فى خصوص الإذعان بالآخرة عن الإيمان إلى الإيقان، كأنه للإشارة إلى أن التقوى لا تتم إلا مع اليقين بالآخرة الذى لا يجمع نسيانها، دون الإيمان المجرد، فإن الإنسان ربما يؤمن بشىء و يذهل عن بعض لوازمه فيأتى بما ينافيه، لكنه إذا كان على علم و ذكر من يوم يحاسب فيه على الخطير و اليسير من أعماله لا يقتحم معه الموبقات و لا يحوم محارم الله سبحانه البتة قال تعالى: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»: ص - ٢٦، فبين تعالى: أن الضلال عن سبيل الله إنما هو بنسيان يوم الحساب فذكره و اليقين به ينتج التقوى. و قوله تعالى: أُولَٰئِكَ

عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ، الهداية كلها من الله سبحانه، لا ينسب إلى غيره البتة إلا على نحو من المجاز كما سيأتي إن شاء الله»

اولئك هم المفلحون

هدایت شرح صدر است، و فلاح، زیر سر هدی من ربهم است. چرا مفلح است، چون علی هدی من ربهم است. تحلیلش این است، با یک ظرافتی می گوید: هدایت چیست؟ در هدایت چه خوابیده است؟ هویت هدایت شرح صدر از ضیق و شح و آن چه که موجب می شود دل تنگ شود. بعد توضیح می دهد: هر که ضیق و شحش برطرف شود، رستگار است.

پس هدایت این است که ضیق و شح نباشد، و هر که این را نداشته باشد بر هدایت است و هر که بر هدایت باشد، رستگار است.

پس هدایت کاری می کند که از ضمختی در می آید، هر که از ضمختی در بیاید، هدایت می شود. هدایت باعث رستگاری می شود.

پس اول توضیح می دهد و آیه ای می آورد که معمولا علامه از این آیه خیلی استفاده می کند: ۱۲۵ سوره انعام. یشرح صدره. شرح صدر عملا یعنی: انسان را از ضمختی در بیاورد، از تنگی و امور کدورت آمیز در بیاورد. دل گشاده ای که کدورت ها مزاحمش نشده باشند. وقتی کدورت برطرف شود، چه می شود؟ انسان رستگار می شود. پس هدایت است که باعث رستگاری است.

«و لما و صفهم الله سبحانه بالهداية و قد قال في نعتها: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ»: الأنعام- ۱۲۵، و شرح الصدر سعته و هذا الشرح يدفع عنه كل ضيق و شح [حرص نفس]، و قد قال تعالى: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»: الحشر- ۹، عقب سبحانه هاهنا أيضا قوله: أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ، بقوله: وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الْآيَةَ.»

این که قرآن گفته است شح نفس، فقط این خصوصیت ندارد، بلکه هر چه که ضیق نفس باشد، رفع آن باعث فلاح می شود.

هدایت است که باعث رستگاری است. ضمختی ها را بر میدارد.

بیان مختار در تفسیر ۵ آیه اول سوره بقره

...

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵۷ (۴۷) (۱۴۰۰، ۱۲، ۳) / ۲۰ رجب / سه شنبه

تفسیر ۵ آیه اول سوره بقره عرض شد. علامه تفسیر موفقی دارند.

بیان مختار

الم را به اختصار گفتیم.

ذلک الکتاب لا ریب فیه

بازتاب های چندگانه آیه را باید توجه کرد.

به نظرم این الکتاب یک تعریضی به اهل کتاب و یهود هست. چون بستر کار در سوره بقره نسبت به یهود، خیلی گسترده است.

سوره بقره هم که بیش از ۱۰۰ آیه نسبت به یهود دارد.

- یک بازتاب اصلی دارد که اگر یهود هم نباشد، من می خواهم این را به شما بگویم.

- یک بازتاب به حسب الم دارد. که نوعا نگاه کنید، بعد از حروف مقطعه، صحبت کتاب می شود. البته نه همه جا. غالب موارد این گونه است. مثلا سوره رعد: المر تلک آیات الکتاب... شعراء، نمل، لقمان: الم تلک آیات الکتاب الحکیم..

نوعا با این روبرویم. برخی گمان می کنند که باید یک بازتاب داشته باشد. اما چرا؟ بازتاب های چندگانه آیات را نداشته باشیم. این بنیاد تأویل عرضی است.

گاه تعبیری را رهبر معظم انقلاب به کار می برد که هم راهی را باز می کند و در عین حال تعریضی به یک شخص یا یک فکر و اندیشه است.

گاهی چند چیز با هم جمع شده است. ادبیات امی و الکتاب را هم باید توضیح دهیم.

أمّی و اهل الکتاب، این ها بازتاب های چندگانه ایست که در الکتاب خوابیده است. از یک طرف هم به الم مرتبط است، از یک جهت درباره کتاب صحبت می کند و از یک جهت تعریض به یهود است.

این بازتاب های چندگانه را نگیرید. هر وقت بستر چندگانه است، یعنی چند سیاق. یک متن چند جهت دارد، یعنی: در واقع چند بستر و سیاق دارد.

چرا نوعا حروف مقطعه می آید، بعدش باید صحبت این کتاب شود، کتاب مبین و حکیم شود؟ چرا کتاب گفته شود؟ این ها چندگانه است.

این ها رمزی دارد که امام باقر علیه السلام توضیح داده است که چگونه می شود این گونه استفاده شود. تاویل عرضی.

الان بستر سخن ما در بستر تاویل عرضی است.

مراد از الکتاب

ما داشتیم توضیح می دادیم که الکتاب چیست؟

«الرَّكِيبُ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»

آن کتاب آسمانی که آنجا بود، آمده است اینجا. این کتاب که همان کتاب است، هدایتگر، بشری و ... است.

حتی لفظ قرآن که در آن قرائت است.

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)»

«(۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴)»

علامه خیلی از این آیات خوش استفاده کرده است، یعنی خود قرآن عربی نبود، بلکه ما آن را عربی قرار داده ایم تا بتوانید درباره آن تعقل کنید.

برخی ها این طرح را دارند: این کتاب: یکی کتاب ام الكتاب است، یکی کتاب مبین و یکی هم کتاب بین الدفتین است.

...کتاب مبین چیست؟ ام الكتاب است...

چه طرح علامه و چه طرح دیگری باشد، این طرح ها می خواهد بگوید:

یک مرحله کتاب اصلی داریم و یک مرحله کتاب بین الدفتین است. گویا اصلش کتاب مبین یا ام الكتاب است، که تبدیل شده است به کتاب بین الدفتین.

این باعث می شود با یک کتاب گسترده از بالا تا پایین روبرویم.

اما این که و ساینط چیست؟ الان به ان نمی پردازیم، اما فی الجمله می دانیم ام الكتاب است که تبدیل شده است به این کتاب بین الدفتین. اما این که وساینط چیست را برخی از آیات سوره زخرف خواستند استفاده کنند.

«حم(۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ(۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَرَّكََةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ(۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ(۴) أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ(۵)»

آن کتابی که آنجاست را نازل کردیم. این کتاب از بالا تا پایین است.

یوسف، ۱-۲

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ(۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ(۲)»

عملاً کتاب اصلی گویا آنی است که در آسمان است و به زمین آمده است. کتاب از آسمان و از ناحیه خدا است.

رعد، ۱

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ(۱)»

آن کتاب حقیقی نازل شده است. آن کتاب آسمانی، کتاب در زمان دوره نزول قرآن به صورت مکتوب آمده بود.

اما کتاب یعنی: کتاب آسمانی که قرآن است که برآمده از آسمان که از اصل تا فرع را بگیرد.

با این توضیح، وجه ذلک که اشاره به دور است را هم می توان معنی کرد.

آن کتاب است که اینجا آمده است و لاریب فیه ...

- یا اگر بگویید این ذلک کل این کتاب از بالا تا پایین است که چون فخامت دارد، این هم درست است.

- اگر منظور از ذلک، برای این کتاب بین الدفتین است و متلو است و به دلیل فخامتش که ریشه آسمانی دارد

و من عند الله است، این هم می تواند یک وجه برای ذلک باشد.

الم چه ارتباطی با کتاب دارد؟

الم آن را برده است به عمق کتاب. یعنی جزء اسماء الهی در عمق است. این باعث می شود که به ذلک الکتاب این

گونه اشاره کنیم. ذلک اگر بخورد به الم، که در این صورت باید کل کتاب در الم جمع شود.

یا این که کتابی که این الم هم در آن هست و این الم جزء آن است، و ...

الکتاب، تعریض به یهود

سوره بقره بیش از ۱۰۰ آیه ناظر به یهود است.

الکتاب یک معنایی داشت در آن دوره که به کتب آسمانی گفته می شود. اهل کتب یا الذین اوتوا الکتاب، خیلی با اهل کتاب، بحث های خاص خودش را دارد. یک ادبیاتی است که آن زمان بین مردم وجود داشت و بین مردم مدینه و یهودی ها هم وجود داشت.

مردم مدینه را اهل کتاب می گفتند: اُمّی. که به معنای این است که با سواد و کتاب مرتبط نیستند.

اما خودشان را می گفتند: اهل کتاب، خود این اهل کتاب بودن معنی داشت و مجبور بودند که دنبال درس و کتاب و نوشتن و... بروند.

وجود خود کتاب در اسلام را ببینید چه تاثیری داشت؟ که چقدر مسلمین را به دنبال یادگرفتن نوشتن و نویسندگی و کتابت رفتند. حتی علم نحو و صرف و... هم به خاطر قرآن و حدیث بود. که گرچه بعدا جلوی کتابت حدیث گرفته شد.

یهود خودشان را اهل کتاب می دانستند، گرچه آن را با دست خودشان جعل کرده بودند و آن را به آسمان نسبت می دادند.

یهود اهل مدینه را اُمّی میدانستند. اما از بین این اُمّیین رسولی آمد.

بقره، ۷۸

« وَ مِنْ ظُلُمِ اُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ اِلَّا اَمَانِي وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) »

بقره، ۵۳

« وَ اِذْ اَتَيْنَا مُوسٰى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳) »

بقره، ۱۰۹

« وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ »

اوتوا الكتاب

بقره، ۱۰۱

«نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»

قرار است رسولی بیاید و کتابی بیاورد، و همین امیین بشوند اهل کتاب. در برابر یهود که فقط خودش را اهل کتاب می دانست.

ابتدای سوره بقره می آید: ذلک الکتاب لا ریب فیه

این در حقیقت تعریضی به یهود هم هست. این الکتاب است، همانی است که شما یهودی ها هم خودشان را صاحب آن می دانستند.

ذلک، الکتاب، یک ترکیب. ترکیب دیگر: ذلک الکتاب، لاریب فیه.

که طبق هر دو ترکیب تعریض به یهود است.

البته قرآن در مکه نازل شده بود، و ۱۳ سال بود، ولی اولین برخورد با یهود در مدینه است.

پس سه بازتاب در الکتاب گذاشتیم:

۱. اصل الکتاب که از آسمان آمده است.

۲. در ارتباط ب الم

۳. تعریض به یهود.

تلقى که قرآن از کتاب القا می کند

یونس، ۳۷

«وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

این قرآن که بخواهید گمان کنید افترا شده است به خدا نیست، بلکه قرار است بگوید: ما کتاب های قبلی را قبول داریم.

این تفصیل کتاب، خیلی معنی دارد. یعنی با یک حقیقت کتاب روبرویم. که بعدا می گوید: میهنما علی کل کتاب ها.

این کتاب به حسب دوره های هر عصر نازل شده است، در دوره حضرت عیس و موس و سایر انبیاء نازل شده است، و در دوره حضرت رسول کامل نازل شده است تا قیامت.

این اصل کتاب است، چون تفصیل آن هاست و میهنما است، این کتاب است و تفصیل کتاب است.

مائده، ۴۸

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ»

پس هم تعریض به یهود است و هم توضیح الم و هم این که کتابی است که از اصل نازل شده است و پایین آمده است.

این بازتاب های سه گانه در خود آیه قرآن هست.

من که اینجور می فهمم با آن چه که شما می فهمی فرق دارد و مرز داریم.

اگر این را خوب دقت کنید، تعریض و مرزبندی با یهود است، خودتان هم که میدانید خدا گفته است من بعدا کتاب می آورم و شما هم می دانید که من رسول خدا هستم و...

چون زمینه معارضه سنگین دارد پیش می آید.

اوایل انقلاب برخی متوجه نبودند که منافقین چگونه اند؟ اما آن هایی که می دانستند به جد داشتند مرزبندی می کردند.

منافقین در دل مردم انقلابی مسلمان بودند، نیرو جذب می کردند و از طرفی در نیروهای اسلامی انقلابی بودند. آن ها که می دانستند، جوری حرف می زدند که منجر به مرزبندی شود، گاه تصریحی و گاه ضمنی.

این تعریض ها خیلی معنی دار است و راه باز می کند و در عین حال پیشانی سوره است.

در عین حالی که یهود می دانستند که پیغمبر آخر الزمان کتابی با حروف مقطعه می آورد، و اتفاقا ابتدای سوره بقره هم آمده است.

در تفسیر بیان السعاده برای ۵ آیه اول حدود سوره بقره ۱۱۵۰۰۰۰۰۰۰۰ وجه از تفسیر ذکر می کند که می گوید: هیچ یک از این ها وجوه ضعیف نیست.

لطف دیگری در ذلک

ک، اشاره به مخاطب واحد دارد، که می شود به رسول الله باشد که خیلی عالی است.

می شود ناظر به هر مخاطب قرآنی باشد، که واضح است.

لا ریب فیه

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵۸ (۴۸) (۹، ۱۲، ۱۴۰۰ / ۲۶ رجب / دوشنبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵۹ (۴۹) (۱۵، ۱۲، ۱۴۰۰ / ۳ شعبان / یکشنبه)

تفسیر لاریب فیه

لا ریب فیه را توضیح دادیم.

عرض کردیم بابت بسترهای چندگانه که گفتیم، گاه سیاق کل قرآن و گاه سیاق یک یا چند آیه نشان می دهد.

به حسب سیاق های متعدد که گفته می شود، همه اش هم حق است.

خداوند با لاریب فیه هم ناظر به یهود، مومنان و اصل قرآن است. این ها چند تفسیر در عرض هم است و همه هم درست است و قرار است چند چیز را با هم بگوید. این تأویل عرضی است و باید آن را در جای خودش بگوییم.

عجالتا این را میدانیم که در سوره بقره صحبت یهود و مومنان بوده است. صحبت تحدی بوده است.

آیه ۲۳ سوره بقره تحدی کرده است.

به حسب سیاق کل قرآن هم مساله تحدی جدی است.

به حسب سیاق آیه هم تحدی جدی است. ما گفتیم: شما اگر می توانید مثل این کتاب بیاورید.

تفسیر دوم:

چون ظاهراً لنفسه است.

این به حسب سیاق چند آیه هم مطرح است.

تفسیر سوم: به حسب یهود

که در این سوره بیش از ۱۰۰ آیه در باب یهود است.

شما که خودتان اسمش را می شناسید و مکانش را می شناختید و... پس چرا انکار می کنید؟!

تفسیر چهارم: در باب خود رسول الله

شاهد این تفسیر، ذلک است که می تواند خطاب به رسول الله باشد. که در عرب هم اشاره است و با اشاره، مشخص می کند که به کی اشاره می کند.

وقتی خطاب به رسول الله باشد، باید گفت: ذلک الکتاب لا ریب فیه.

یکی به مومنان و فطرت های پاک. یکی به عموم بود همراه با تحدی. یکی هم خطاب به یهود.

یکی هم خطاب به رسول الله. چرا؟ چون حضرت رسول به همه اصل ها وصل است و می بیند.

این همان است که در باب امیرالمومنین هم آمده است:

رعد، ۴۳

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»

وقتی حضرت امیر این گونه است، خود حضرت رسول هم هست و عنده علم الکتاب است. اصلش برای اهلش است، لا ریب فیه.

این چهار معنایی که گفتیم، جز معنای سوم که در باب یهود است، سه تفسیر دیگر را در هر جای از قرآن که لا ریب فیه آمده است می توان آن را اجرا کرد.

کسی که اصل الکتاب را می داند، می داند که این کتاب از نزد خداست و کسی که این کتاب را آورده است، از سوی خدا آورده است.

اگر کسی این ها را یاد گرفت، برای ما راه های عملی می سازد که در باب قرآن چگونه بحث کنیم:

مثلا تحدی یک نوع، نسبت به مومنان یک نوع، نسبت به یهود یک نوع و نسبت به حضرت رسول یک نوع. آن چه قرآن درباره نفس اماره گفته است، این ها همه حق است. آن چه درباره دینا گفته است، این ها همه حق است.

می شود رفت در متون یهود و نشان داد که این ها چگونه می دانستند و علم داشتند به حقانیت حضرت رسول، حتی همین الان و با کتاب هایی که الان از تورات موجود است.

تفسیر هدی للمتقین

نکته ای در باب تفسیر سلوکی قرآن

یکی از بحث های مهم قرآن بحث های سلوکی است. که باید نشان داد برخی از این اوصافی که در قرآن به کار می رود به کدام مقطع سلوکی اشاره دارد. علامه متقیان را به همه مومنان زده است.

اما اگر بگوییم: متقین به مومن درجه دوم یا سوم اشاره می کند؟ این ها چه فرقی می کند؟

به لحاظ سلوکی اگر کسی بتواند مراحل آیات را در بیاورد، خیلی به مباحث سلوکی کمک می کند.

باید نشان داد که عبد مراحل دارد، عبودیت مراحل دارد. اما یکبار در قرآن گفته می شود: عباد مخلص. ...

یکی از نکاتی که در تفسیر سلوکی باید به آن اشاره کرد، یافت مراحلی است که به آن اشاره می کند، مثلا گفته می شود: منافق و الذی فی قلبه مرض. اما چرا قرآن این دو را از هم جدا کرده است در عین حالی که منافق هم فی قلبه مرض است؟

محسنان یا مختبین که علامه گفته است احسان و اخبات و اخلاص در قرآن به یک مرحله خاصی اشاره دارد.

اینجا این آیه چه می خواهد بکند؟

مراد از متقین

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بَلَاءِ أَنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)»

این متقین یقیناً فلاح دارند.

در متقین به چند چیز اشاره شده است:

۱. ایمان به غیب که وحی و کتب

۲. ایمان ایقانی

۳. مفلح بودن

این متقین، اولاً دسته ای از مومنین است. که این واضح است. اما کدام مرحله؟

ظاهراً درجه اول ایمان نیست. بلکه درجات بالاتری از ایمان را اشاره دارد.

در بستر تاریخی به مومنان دوره حضرت رسول اشاره دارد. در ابتدای تشکیل حاکمیت در آن دوره.

این یک فضای ایمانی مستحکم تر است. باوری است که به یک مرحله جدی ای رسیده است که اعمال متفرع بر او را راحت انجام می دهد.

اگر کنار هم خوب بچینیم این آیات:

اشاره ای به مراتب ایمان

۱. ایمان عاریه ای

۲. ایمان جاگرفته در دل اما لوازمش نیست. ایمان عاریه ای و اسلامی نه، ایمانی که با گناهان جمع می شود،

نه. البته منظرو گناهان آشکار است. گرچه ممکن است مرتکب لم بشود و از دستش گاه در برود. در عین

حال گاه مرتکب گناه هم می شود. این می شود مرحله دوم ایمان که بعد از ایمان عاریه ای است.

۳. مرحله سوم ایمان این است که گرچه ممکن است گه گاه از دستش در برود و مرتکب لم شود، اما اینجور نیست که خودش مرتکب گناه شود. در این مرحله ایمان در قلب آمده است همراه با لوازمش.

در ادبیات اهل بیت می شود: اسلام، ایمان، تقوا.

تقوا هم مراتبی دارد. در این مرتبه از ایمان، ایمان مستحکم شده است و دست به گناه نمی زند، مگر این که از دستش در برود.

سوره لقمان، ۱ تا ۵

«الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)»

سوره لقمان کلاً محور بحثش احسان است.

اینجا هم همان مضمون است، که در باب اقامه صلاة و انفاق بسیار مستحکم هستند.

در سوره بقره که اوایل مدینه نازل شده است، بحث انفاق جدی است و بادی مساله انفاق مطرح شود....

اساس انفاق

باید به راحتی از مالش برای خدا بگذرد. این ایمان محکم است. در عین حالی که علاقه به مالش دارد. این اقتضای این مرحله از ایمان است. ایمان تقوایی.

بقره، ۱۷۷

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ

۱. مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ

۲. وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ [به چه کسانی انفاق کند:] ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ

وَفِي الرِّقَابِ

۳. وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ

۴. وَ آتَى الزَّكَاةَ

۵. وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا

۶. وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

استاد: به نظرم این متقین همین مضمونی است که ابتدای سوره بقره است. که به این متقیان اشاره می کند. متقی: یعنی از مالش در راه خدا می گذرد. جنگ هم بشود هست، مشکل مالی پیش بیاید، هست. ضرر هم بکند هست. به عهدهی هم که بسته است پایدار است. این ها صادق اند و این ها متقی هستند. این ها متقی هستند، و این ها یقیناً مفلح اند.

بقره، ۲۸۵

«أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ»

سمعنا و اطعنا و هیچ کوتاه نمی آییم. علامه هم گفته بود که مومنان آغاز سوره بقره، همان مومنان پایان سوره بقره هستند.

حال و هوای سوره بقره، مومنان خاصی را مورد نظر دارد. همان است که در اواخر هجرت وقتی جنگ شروع شد، نقل شده است که اصحاب حضرت شمشیر کشیدند و گفتند: مومنان سوره بقره کجایند؟

چنین متقیانی می شوند: مرحله سوم ایمانی.

خود این مرحله ایمانی، کش و قوس فراوانی دارد.

این متقین قبل از این که کتاب نباشد هم مفلحین هستند. چون ضیق و شح ندارند.

در سوره نمل هم همین مضمون آمده است.

نمل، ۱ تا ۳

« طَسِ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) »

زکات در قرآن به چند معنی آمده است.

علامه درباره یقین گفته بود: آن چیزی است که انسان را از گناه باز می دارد. که البته همه مراحل ایمانی را نمی گیرد، بلکه از مرحله سوم به بعد را شامل می شود.

یقین: خیلی از ایمان غلیظ تر است.

یکجا تعبیر به محسنین است، یکجا تعبیر مومنین شده است، اما چرا در سوره بقره تعبیر به متقین شده است؟

اینجا نکته اش این است:

حاکمیت دینی آمده است و تشریعات پی در پی می آورد. اینجا کی طلب می کند که همراهی کند؟ آن تعهدی که کرده است استوار است. لذا در سوره بقره بسیاری از آیاتی که تشریع می کند، ...

چه کسانی پای سوره بقره و تشریعاتش هستند؟ متقیان.

خداوند می توانست اینجا تعبیر به محسنین یا مومنین کند، اما چرا تعبیر به متقین کرده است؟

اقتضائات حاکمیت دینی

حاکمیت دینی هر وقت می خواهد حکومت تشکیل دهد، مفهوم سازی می کند. چه چیزی را می خواهی پیش ببری؟

باید تشکیلات حاکمیت دینی جا بیفتد. چه چیزی باعث می شود که تشکیلات حاکمیت دینی جا بیفتد؟ با تقوا.

اگر می دانی خدا اصل است و آن حقیقت اصلی است، این را باور هم داری، از همین روی بحث را برده است روی متقین و تقوا.

در آیه ۱۷۷ سوره بقره هم گفته شده است: اگر به ضرر باشد، اگر تحریم هم می کنند، من باید جانب خدا را نگاه دارم.

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ [نگوید تحریم است و رها کنیم یا جنگ است و رها کنیم، بلکه می ایستد.] أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (بقره/۱۷۷)»

بقره، ۱۸۹

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

بقره، ۱۹۴

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»

می خواهد این ها را محکم کند در مرزی که خداوند در شریعت برایشان قرار داده است.

بقره، ۱۹۷

«الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»

بقره، ۲۰۳

«وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

به لحاظ سیاق سوره، هدی للمتقین، مومنان درجه سوم هستند، در عین حال وقتی ایمان است، لوازمش هم هست. سیاق آیه هم همراهش است و تاکید بر متقیان از همین جهت است.

حتی اگر سیاق سوره را هم در بیاورید یا سیاق چند آیه و حتی سیاق کل قرآن هم معنی دارد.

می توان نتیجه گرفت: در چه صورتی حتما فلاح یقینی دارد؟

زمانی که ایمان در این حد و درجه داشته باشیم.

تقوا مراتبی دارد که شامل القائنات معنوی و سکینه ای هم می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۶۱ (۵۱) (۱۴۰۰، ۱۲، ۱۷ / ۵ شعبان / سه شنبه)

مراد از متقین

این متقین عمدتاً به ایمان مرحله سوم اشاره دارد.

بعد از این که شهادتین را به زبان گفته است، می شود اسلام

بعد این ایمان به دل وارد می شود.

مراتب ایمان

۱. مرحله اول که به دل می آید، هست اما جایگیر نشده است و خیلی زود گرفته می شود. این می شود ایمان عاریه ای یا مستعار. کمی شرایط تغییر می کند این ایمان از او گرفته می شود. یا به خاطر عاداتی که دارد این ایمان از او گرفته می شود.

۲. ایمان بر دل نشسته است، واقعا ایمان به خدا دارد، معاد، رسول و... این ایمان ها هست. اما آیا لوازمش هم هست؟ خیر. چند تا از لوازم را انجام می دهد، اما لزومی ندارد که همه را انجام دهد. مثلا ایمان درجه دوم، گاهی نفس اماره که فشار می آورد، میبیند که این خلاف است و نباید انجام دهد، به خدا هم اعتقاد دارد، اما در عین حال خلاف هم می کند. اما نه خلاف سنگین. چون خلاف سنگین و شنیع، ایمان را از بین می برد. اینجا می گوئیم: مومن هست ولی لوازم ایمان نیست.

۳. ایمان جایگیر شده است. و لوازم آن هم همراه او هست. خدا گفته است انجام بده، انجام می دهد و خدا می گوید انجام نده، انجام نمی دهد. اینجا خودش را تنظیم می کند با خداوند متعال و شریعت. این می شود ایمان تقوایی.

به تعبیر قرآن در کار او صدق با شد. اولئک الذین صدقوا. بقره/۱۷۷ «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

صدق در عقیده و قول و عمل است. اعتقاد واقعا صادق است و باید در عمل هم نشان دهد. قرآن تقوا را همیشه با صدق گره زده است. وقتی خواستیم این بحث را انجام دهیم، هم به لحاظ سوره بقره، هم به لحاظ سیاق ۵ آیه و هم به لحاظ کل قرآن.

«أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

هدایت من رب را علامه فرمود: این هدایت اولیه است. و بعد کتاب خدا هدایت آن ها است که این می شود هدایت دوم. علامه می فرمود: متقین در وسط است و یک هدای قبل است که هدایت فطرت است، چون متقیان را مطلق مومنان گرفت. فطرت سالم آنی است که هدایت اولیه می فهمد... چون متقیان را چگونه معنی کرد؟ کل متقیان.

مراد از هدایت اولیه

طبق آن که متقیان مرحله سوم ایمانی هستند، این هدایت اولیه چیست؟ آیا هدایت فطری اولیه است؟ این هدایت اولیه، برای مومن درجه اول و دوم هم مطرح است. آیا اینجا مراد از هدایت اولیه، هدایت فطری است؟ اتفاقاً قرآن با عنایت دارد یک مساله ای را می گوید که متقین برای خودش یک هدایت ویژه ای دارد. فطرت سالم در همه هست. اسلام که آورد یک هدایت ویژه. ایمان آورد یک هدایت ویژه و به مرحله تقوایی رسید، یک هدایت ویژه تر.

این هدایت ها تشکیکی است، و به سمت باطن پیش می رود.

سوره محمد، ۱۶ و ۱۷

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا [گویا اصلاً در کتش نمی رود و اصلاً قبول ندارد]. أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)» بر هدایتشان افزوده می شود. به ایشان تقوا می دهیم.

هدایت می دهیم و تقوا می دهیم. یعنی تا به حال در هدایت بودند، اما به مرحله تقوا نرسیده بودند. از این به بعد به تقوا رسیدند.

علامه اهتدوا را ایمان و زادهم هدی را عمل معنی کرده است. این هم می شود.

اما اینجا زادهم هدی را خود آیه بیان کرده است: به آن ها تقوایی می دهیم که نداشتند.

هدایت افزوده چیست؟ ایمان مثلاً. که تقوایی هم به آن ها می دهد که خودش ایمان افزوده است. این زیر سر ایمانی است که قوی می شود و لوازم خودش را خواهد داشت.

ایمان مرحله اول خوب است. مرحله دوم کارهایی هم انجام می دهد که خوب است. بعد که به مرحله سوم رسید، لوازم ایمان کامل می شود.

بنابراین: زاده‌م هدی می‌شود: ایمان. و اتاهم تقواهم می‌شود: مرحله سوم ایمان.

می‌توان عطف تفسیری گرفت و آتاهم تقواهم به همان معنای ایمان افزوده باشد. ایمانی که همراه با آثار است و تمام لوازمش را دارد.

تقوا یعنی: ایمان افزوده‌ای که آثار دارد.

هدایت فطری آن بیان اولیه‌ای بود که شخص را به اصل ایمان می‌رساند. اما اینجا ایمان اولیه نیست، بلکه ایمان تقوایی است که مرحله سوم ایمان است.

هدایت اولیه علامه اصل ایمان را درست می‌کرد، اما اینجا اصل ایمان نیست، بلکه ایمان مرحله سوم که ایمان قوی تر است که آن را خدا می‌دهد. این اولئک علی هدی من ربهم همان زاده‌م هدی است که در سوره محمد آمده است.

فتح، ۲۶

کسانی که صدّ راه خدا می‌کنند، آنجا خدا می‌فرماید:

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ فَإُنْزِلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى [یعنی چه سبیده به آن‌ها و از ایشان جدا نمی‌شود.] وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا [علامه: به حسب ایمان و عمل صالحی که انجام دادند. به خاطر قابلیت‌هایی که ایجاد کردند] وَ أَهْلَهَا [تقوا] وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»

استعداد پیدا کرد و شایستگی پیدا کرد، او شایسته است، چون آن مقدار ایمانی که داشت، خدا این تقوا را به او داد. این‌ها تازه اهل تقوی هستند و متقی هستند. این‌ها کسانی هستند که به مرحله سیکنه می‌رسند. سیکنه چیست؟ ایمان افزوده.

اهل تقوی نه یعنی تقوایی از او سر زد، که او اهل تقوی نیست، بلکه آثار تقوا کاملاً از او سیر می‌زند.

انزل الله سکینته: یعنی ایجاد می‌کند سیکنه را در او.

می‌شود تقوا و سیکنه را به یک معنی گرفت که در روایات هم آمده است.

پیش از این تقوای موردی، او را اهل تقوی نمی کند.

کلمه تقوی یعنی روح تقوا. ایمانی که او را به عمل و می دارد با همه لوازمش.

شاهد بحث: الزمهم فانزل الله سکینته. آن چه که این ها را هدایت ویژه کرده است، سکینه و کلمه تقوی است. این هدایت، هدایت نوع سوم است. هدایت سکینه ای شده است تا شده است متقین.

فتح، ۴

این مضمون در این آیه هم آمده است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»

سکینه، ایمان برتر است. اما ایمان ...

اینجا انزل الله سکینته که در آیه قبل گفته شده است معنی شده است: لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم

خداوند ایمان افزوده می دهد.

بعد می فرماد: جنود آسمان ها و زمین از آن خداست. و این تعبیر عجیبی است که اینجا آمده است. این جنود چیست؟ در جای دیگر تو ضیح داده است: «أيدهم بروح منه» که مراد ملک موکل ایمان است. گرچه این تایید را برخی ایمان گرفته اند. اما اصلش این است که ملک موکل ایمان است.

گرچه در برخی مراتب خداوند خودش دل را محکم می کند. آن ملک و روح ایمان وقتی کمک می کند و در او می نشیند، او را به عمل و می دارد با همه لوازم ایمان. دل این گونه محکم می شود. این ها علی هدی من ربهم نیست؟ چرا هست.

آقایان می گویند: اگر خوب نگاه کنی، ملک در او نشسته است، و چون ملک نشسته است، محکم است.

و الزمهم كلمة التقوى.

هدی من ربهم: هدایت تکوینی پیشین ست که او را از مرحله ایمان مرحله دوم به ایمان تقوایی می کشاند که ایمان قدر است و محکم است و تکان نمی خورد.

جالبست که تمرکز همه اش رفته است روی تقوا.

اگر این باشد، خیلی خوب است. تا دست به کار می شوید، جنود آسمان و زمین هستند و تو را راه می اندازند.

در زمین هم ولیّ خدا مدد می دهد و خوب هم مدد می دهد. این را به شکل مکانیکی معنی نکنید، بلکه به شکل حقیقی و وجودی و خارجی معنی کنید.

این یعنی: تاثیرگذار است فراوان برای آن شخص. یعنی دل شخص تکویناً محکم شده است. آن چه تو دانستی و یافتی و فهمیدی، عمل کن، ببین خدا با تو چه می کند؟!

آن چه می دانی عمل کن، بقیه را خدا درست می کند. این نیازمند محافظت از ایمان گذشته و از لوازم آن است. خدا تو را جلو می برد، که تبدیل می شود به تقوا و سکینه.

متقیان اهل تقوا هستند و این ها به خاطر هدایت نوع سوم است.

بیان فطری آن قدری که علامه هم گفته است نیست. بلکه هدایت فطری عقلی داریم و هدایت فطری وجودی. مرحوم علامه هدایت فطری وجودی را گفته است...

این همان است که می گوئیم خداوند با روح الهی تایید می کند .

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (احزاب، ۴۳)

چون مومن هستند، خداوند و ملائکه بر ایشان صلوات می فرستد.

قاعده صلوات همه جا هست، فقط به حسب موطن.

خصیصه سکینه ای، خصیصه خاصی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۶۲ (۵۲) (۱۴۰۰، ۱۲، ۲۲) / ۱۰ شعبان / یکشنبه

..

هدی للمتقین یعنی: مومنان مرحله سوم. این که چرا تعبیر مومنین نگفته است، بلکه تعبیر به متقین شده است. که این را هم گفتیم.

بر هدایت بودن را توضیح دادیم که ملک موکل ایمان می آید و هدایت را به آن ها اعطا می کند. و گفتیم: الزمهم كلمة التقوى. که حقیقت تقوی در آن ها می نشیند. همین آیاتی که در همین زمینه ها است. هرچه خدا خواست، صادقانه، به صدق. هم به دل و ایمان می گوید، در عمل هم می گوید. همه را اجرا میکند. دیگر از مشکلات و سختی ها نمی ترسد. ..

مومن می شود مومن حقیقی.

اولئک هم المفلحون

این هم شاهی است بر این که منظور مومنان درجه سوم است.

می دانیم: در فرهنگ قرآنی اگر کسی به بهشت رسید، رستگار است، پابرجاست. اما چه...

نفس ایمان در دل باشد، و انسان از دنیا برود، بالاخره رستگار می شود، اما نه این که از ابتدا برود بهشت، بلکه جهنم هم می رود و از آنجا در می آید. یعنی: اعمال زشت از او گرفته می شود. اموری که خلل داشت از او گرفته می شود و رستگار می شود.

این رستگاری را در قرآن در چندین جا اشاره کرده است.

آیاتی در این زمینه را بررسی می کنیم که در اولئک هم المفلحون هم شرح و تفسیری برای این آیه است، هم شاهد بر این که چرا مومنان درجه سوم مورد نظر است.

«لَكِنَّ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ [این نشان می دهد که منظور ایمان جایگیر شده است نه ایمان عاریه ای، لذا حاضر است برایش هزینه کند و از اموال و جانش بگذرد.] وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ [همان نور و سکنیه ایست که خداوند به ایشان می دهد.] وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللَّهُ لِلَّهِمُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)»

یعنی: آنجا که دل خوب ایمان در او جایگیر شده است، این ها رستگارانند، چرا؟ چون جنس خیرات در ایشان راه یافته است. در آن ها خلل و فطور نباید باشد.

این که حتی عده از مومنان که به بهشت می روند، ابتدا غلّ از آن ها گرفته می شود و بعد وارد بهشت می شوند. رستگاری معیارش این است که شخص بهشتی شده باشد. سنخ بهشت، سنخ صفا است. این از کجا به دست می آید؟ این که دین را بتمامه اجرا کند و از تمام تعلقات خاکی خود رها کند.

جنس بهشت، جنس بی غلّ و غشی است. رستگاری هم سرّش این است.

دست به کار شو، ببین خدا با تو چه می کند.

نور، ۵۱

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَخُشِ اللَّهُ وَيَتَّقُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲)» این ها تسلیم محضر حضرت رسول و دین هستند و این باعث رسیدن به فلاح و رستگاری می شود.

همه چیز را صادقانه می رود و مطیع محض است.

هر کسی که به بهشت رسید، به فوز و فلاح و رستگاری رسیده است.

یونس، ۶۲ تا ۶۴

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۶۲) الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ [این آیه لطفهایی دارد. این ها می شوند دوستان خدا. این ها اولیاء مقرب هستند.] (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ [هم در دنیا خبرهایی است که به او می دهند، هم در آخرت.] لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) «اگر کسی به این مقطع برسد، به فوز عظیم رسیده است. با تقوایی که رسیده است و دارا شده است، عاری از خلل ها و نقص ها است.

لا تبدیل لکلمات الله یعنی: سنت الهی این گونه است که این افراد بشری هم در حیات دنیا و هم در آخرت دارند. متقیان می شوند: ایمان درجه سوم، و از طرفی هم چرا رستگارند؟ این هم از دلش در می آید که این ها عاری از هر خللی هستند و به همین خاطر بهشتی می شوند.

مجادله، ۲۲

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» [مودت ندارد، نه این که احترامی که باید نسبت به پدر و مادر داشته باشد، نداشته باشد. بلکه احترام را نگاه می دارد، در عین حالی که هیچ محبت و مودتی نسبت به آن ها ندارد.] أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ [در جانیشان محکم شده است ایمان] وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ [به وسیله آن ملک موکل ایمان تأیید می شوند.] وَيَدْخُلُهُمُ جَنَّاتٌ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ [به مقام رضا رسیده اند و آن چه بر آن ها می گذرد، راضی به رضایت الهی هستند.] أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

تمام این موارد از فلاح ها، یک نوع ایمان ویژه ای می طلبد، تقوا و تأیید به روح الهی می طلبد.

مومنون، ۱ تا ۸

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴾ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)»

این فضا، یک فضای خاص ایمانی است. که همین فضا باعث می شود که شخص به فلاح برسد.

اگر فقط قد افلح را نگاه دارید، معنایش این می شود که مومن ایمانش را نگاه دارد، در نهایت رستگار است.

اعلیٰ، ۱۴

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ»

شمس، ۹

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» که در مقابلش این گونه آمده است: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» که این شخص مغشو شش کرده است.

اگر کسی با این مفاد انس بگیرد، لم کار هم به دست می آورد. رمزش تزکیه است.

اصل رستگاری برای دل بی عیب است. که این با تقوا حاصل می شود. دل بی عیب، که در آن ریب و شک و شبهه ای نیست. خلل عملی و رفتاری نیست.

تا این شد، شخص می شود مومن حقیقی. که در سوره انفال چنین آمده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لِلَّهِمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)»

کسی که شک و شبهه ای در نفسش نباشد، حتی شح نفس نداشته باشد، کسی به اینجا برسد، به فلاح رسیده است.

البته معنایش این نیست که از دستش در نرود و مرتکب خطا نشود. و در او لمم نباشد. رستگاری زیر سر جان پاکی است که به دست آورده است. حاضر است سختی بکشد و منفعت نفس را کنار بگذارد و حرف شریعت را انجام دهد. حاضر است سختی بکشد و شحّ نفس را کنار بگذارد.

کسی به مقام تزکیه برسد، به فلاح می رسد. تزکیه یک بار مثبت نموّی دارد که بعداً توضیح خواهیم داد.

مآیده، ۱۱۹

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» یعنی: صدق و تقوا و ایمان حقیقی که آرام گرفت که حتی اگر سختی هم پیش می آید به خاطر سختی منفعتش را نمی بیند و جانب خدا را رعایت می کند و منفعت طلبی را کنار می گذارد. مشکلات ترس را کنار می گذارد، چنین کسی رستگار است. این نشان می دهد که به یک سطح ایمانی خاصی اشاره کرده است و از یک طرف سرّ فلاح را هم به دست آوردیم. این که دل سراسر نورانی شود. دل سراسر بی عیب شود. دل منزّه از خبط و خطا شود. چرا اولئک هم المفلحون هستند؟ چون این ها هدایتی از ربّ داشتند و تقوا و کلمه تقوا در آن ها نشسته است و کسی که این ها را داشته باشد، رستگار است. خداوند او را از هر خبط و خطایی نجات داده است.

فلاح احتمالی

جمعه، ۱۰

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰)» این که می گوید: شاید رستگار شوید، یعنی: اگر ایمان اولیه داشته باشی و یاد خدا باشی، ذکر خدا را هم داشته باشی، زیاد، شاید رستگار بشوید.

یعنی: یاد زیاد خدا داشتن کافی نیست، بلکه باید تقوا ایجاد شود.

«فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ»

یعنی می شود که ایمان باشد و عمل صالح باشد ولی به تقوا نرسیده باشد، لذا ممکن است رستگار شود.

پس مراحل ایمانی هست، اما رستگاری نیست.

پس اگر کسی درجه ایمانی اش به مرحله تقوا برسد، یقیناً رستگار است. که این فلاح زیر سر تزکیه و بی غل و غش

و عاری از خطا و صفا و نور باشد. که همین هم می شود بهشت.

ولی اگر احیاناً مومن عادی بود، که عاریه ای داشت و رفت جهنم، باید پاک شود و به بهشت برود. که بسان مومنی

که می شود در دنیا این خلل ها را پاک کرده است.

ایمان اساس فلاح است، اما ایمانی که بی رخنه باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۶۳ (۵۳) (۱۲، ۲۳، ۱۴۰۰ / ۱۱ شعبان / دوشنبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۶۴ (۵۴) (۱، ۲، ۱۸، ۱۴۰۰ / ۶ شوال / یکشنبه)

خلاصه ای از مباحث قبل درباره متقین

رسیده بودیم به هدی للمتقین

گفته شد: متقین: از سیاق قرآن و سوره و ... احساس کردیم متقین به یک مرتبه خاصی از مومنان اشاره دارد.

شواهد را از خود سوره بقره آوردیم، پایان سوره بقره، میانه سوره بقره و.. مومنان حقیقی و قوی.

مومن عاریه ای اولیه نه، بلکه در دل نشسته و تمام لوازم را دارد هم نه، بلکه مومنی که بر دل نشسته است و تمام لوازم را دارد، این می شود مرحله سوم ایمانی، مراد از متقین این مرحله است.

چنین کسی مومن حقیقی، وفا کننده به عهد، صادق و ...

یک وقت گفته می شود: کسی تقوا می ورزد، ..

مومنانی که در همه شرایط با حضرت رسول بودند و هیچ وقت حضرت را تنها نگذاشتند. با تمام ایمان آمدند و صادقانه عهدی که بستند را اجرا کردند.

اسلام، ایمان، تقوا یا سکینه که ایمان مضاعف است. و تبدیل می شود به کلمه تقوا

بعدش یقین که مرحله عالی ایمان است. چنین چیزی به یک مومن ویژه ای اشاره دارد.

ما می گوئیم: حزب اللهی ناب.

به طور کلان مرحله سوم ایمانی که در تقسیم اهل بیت هم هست: اسلام، ایمان، تقوا. که تقوا ایمان مضاعف است.

این را به توفیق الهی توضیح دادیم.

معنای هدی للمتقین

حال رسیدیم به این که: هدی للمتقین چیست؟

بیشترین تعبیر قرآنی کتاب را از ریشه تا مرحله پایین می آورد. چنین کتابی هدایت است برای متقیان.

گفته شد: اساسا دو بحث است: یکی برای متقیان و یکی برای ناس.

هذا بصائر للناس و هدی و رحمه لقوم یوقنون

هدی للناس، هدایت شأنی است که می تواند عموم را هدایت کند.. این شأنیت را قرآن دارد. لذا همین هدی للناس هست ولی برخی از عموم مردم نمی پذیرند. کافر و مشرک نمی پذیرند.

اما نسبت به متقیان: هدی و رحمه لقوم یوقنون یا یومنون

قرآن برای متقین، به گونه ایست که لزوما منجر به هدایت می شود.

مراد از هدایت؟

برخی گفته اند که این هدایت، هدایت تکوینی است.

استاد: به نظر ما هم هدایت تکوینی و هم هدایت تشریعی را شامل می شود.

تصویر برخی این گونه است:

قرآن هدایتش فقط تشریعی است و تکوینی نیست. بلکه قرآن فقط راه نشان می دهد.

اما در قرآن چیزهایی می بینیم که بیش از این فهمیده می شود، و هدایت تکوینی را هم شامل می شود.

جائیه، ۲۰

« هَذَا بَصَلًا لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) »

علامه: به قرینه بصائر للناس فهمیده می شود: این هدایت، ایصال الی المطلوب است. ولی این که گفته است برای قوم

یوقنون، هدایت گفته است، می شود گفت که این هدایت تکوینی است. چون بصائر هدایت تشریعی و اولیه است.

از ام الكتاب ...

اگر این باشد، واقعا این کتاب اثر تکوینی دارد. حتی کتاب بین الدفتین هم اثر تکوینی دارد.

این چیزی است که باید روی آن تامل کرد

مراد از هدایت تکوینی قرآن

متقین با قرآن خواندن دارای فتح و انفتاح می شوند.

مثلاً: یک واعظ صاحب نفسی سخن می گوید و راه نشان می دهد و... اما با همین صحبتش دارد جان را هم تغییر می دهد. صاحب نفسانی که با یک حرف، جمعیتی را دگرگون می کنند.

اینجا هم در قرآن این گونه است، با صرف گفتن، تحول ایجاد می کند.

گاه برخی را تشجیع می کنند، اما این تشجیع صرف بیان نیست، بلکه در عمل هم اتفاق می افتد.

این طور نیست که بیانات خالی از خیلی از چیزها باشد، بلکه گاه در آن همه چیز هست و احساسات فراوانی اشباع می شود.

کسی قرآن را می خواند و با این حال و حس است که خدا دارد با او صحبت می کند و ... چنین کسی در این حال و حس، خیلی از احوال دیگری هم دارد و با آن اشک می ریزد و حال و حس پیدا می کند.

این بر می گردد به درجه ایمان. هرچه درجه بالاتر می رود، این حال و حس هم قوی تر می شود.

بلکه اگر بداند الکتاب چیست و کتاب الله چیست؟ خداوند در او تغییر ایجاد می کند.

این می شود هدی و رحمة لقوم یوقنون.

این خواندن ها بعدا القاءات می آورد که در آن یقین و ... همه چیز هست.

خیلی ها وقتی به فضای متقیان نزدیک می شوند، هدی و رحمه للمومنین.

القاءات از سنخ فهم معنی، همراه با تثبیت دل، تغییر دل، همراه با ارتقای دل. که عملاً می شود هدایت. که اگر

ارتقاءات باشد، می شود رحمة لقوم یوقنون.

قرآن خودش داعی الله است. هدایت دلی و تکوینی در دل. مطابق با متنی که می خواند. هدایت تکوینی و ایصال الی المطلوبی است. و در کنارش هم هدایت همراه با عزم و جزم و... است.

لذا موعظه و شفائی که در قرآن هم آمده است، این ها هم هست واقعا، شفای دل است واقعا. گاه با یک آیه شرک خفی از بین می رود.

این که می گویند: این آیه را بخوانید این اثر را دارد و.... این ها همه برای الکتاب تکوینی است.

لذا می گویند: کسی که سوره بقره را بخواند شیطان از آن خانه می رود. که اصلش هم به خاطر آیه الكرسي است.

۱. اثر تکوینی دارد.

۲. تغییرات واقعی می دهد دل را.

۳. هدایت های تکوینی دارد.

۴. گاهی ارتقائات دارد. اقرأ وارقه.

که در قیامت گفته شده است بر اساس آیات قران بالا می روید.

خواستیم توضیح دهیم که هدایت تکوینی قرآن یعنی چه؟

دل مرده را زنده می کند. نور را در دل ایجاد می کند.

هدایت، رحمت، ارتقای دل، تثبیت دل انواع هدایت های تکوینی است.

مراد از هدایت تشریعی قرآن

فکر و ذهن متقین را تغییر می دهد. به او راه نشان می دهد.

فکر و ذکر او را تغییر می دهد.

این هم در قرآن بی نظیر است نسبت به مومنین.

که گاه در دل مومن قبلی ویلی می آید و ممکن است حسد بیاید، «ذلک فضل الله یوتیه من یشاء» از همین یاد می گیرد که نباید تردید پیدا کند و نسبت به کسی چیزی در ذهنش بیاید.

مراد از هدایت در هدی للمتقین

این هدایت منظور چیست؟

...

...

هم به لحاظ تکوینی و هم به لحاظ تشریعی مراد است.

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه ۳۶۷ (۵۷) (۱۴۰۱، ۲، ۲۷ / ۱۵ شوال / سه شنبه)

معنای لغوی ایمان را بحث کردیم.

معنای لغوی غیر از معنای اصطلاحی است. باید دید که لغت چقدر تحمل دارد. این که می گوییم: باور کرد، اذعان کرد، تصدیق کرد، به چه معنا است.

اصلش به لحاظ لغوی باید دست یافت.

قاعد کلی

قرآن چیزی که به عنوان لغتی استفاده می کند و می خواهد به معنای اصطلاحی برسد، مذاقه های بسیاری در آن وجود دارد.

اساس خداوند سبحان چون خودش سرآمد لغت دانان عرب باید حساب شود، و هست، در انتخاب ها بهترین ها را انتخاب می کند. لذا بحث لغوی که می کنیم، باید بحث کنیم که چرا خداوند این لغت را انتخاب کرده است.

از خلیل آوردیم که گفته است: تصدیق است. ازهری هم گفته است: همه لغت دانان گفته اند که این تصدیق است.

اما همه شان به این نتیجه رسیدند: ریشه امن است که برخی آن را امن برای صاحب ایمان و برخی گفته اند: امانتی که در آیه امانت است.

زمخشری دو تفسیر کرده بود: صاحب ایمان که ذا امن می شود و یکی هم به متعلق ایمان که در امن قرار می گیرد. آمن الله، یعنی: صدق الله عن المخالفة. آمن الله المخالفة و التکذیب. که لازمه اش می شود تصدیق. خدا را در امان قرار داد، از چه جهت: از این جهت که تکذیب و مخالفت شود.

نظر مختار در معنای ایمان

۱. یکجا ایمان متعدی به نفس است: آمنه

در اینجا یعنی: در امان قرار داد آن متعلق را. آمن الله، یا آمنه، که مفعول بنفسه پیدا کند، یعنی: این مفعول را در امان قرار داده است. این تعدیه است. یعنی: متعلق و آن مفعول را در امان قرار می دهد.

این را جناب راغب توضیح داده است.

۲. یک وقت متعدی به باء و لام می شود: آمن بالله، آمن للرسول.

که محل اصلی بحث ماست، آن هم متعدی به باء شدن.

در اینجا مثل زمخشری گفته اند: متعلق ایمان را در امن قرار داد از مخالفت و تکذیب، که دلیلی دارد و این دلیل پذیرفتنی نیست و خواهیم گفت.

جناب راغب بیانی دارد:

« و آمنَ: إنما يقال على وجهين:

– أحدهما متعديا بنفسه، يقال: آمنته، أي: جعلت له الأمن، و منه قيل لله: مؤمن. [يعني متعلقش را در امن قرار می دهد، یعنی خدا در امن قرار می دهد.]

– و الثانی: غیر متعدّ، و معناه: صار ذا أمن.»

این بیان راغب قابل اعتنا است و باید مورد توجه قرار گیرد که آن را می خواهیم توضیح دهیم.

این که خلیل گفته است: الايمان التصديق نفسه، و بعد همه لغویین گفته اند، اصلش از آیه ۱۷ سوره شروع شده است:

«وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» که برادران یوسف به حضرت یعقوب می گویند: تو ما را تصدیق نمی کنی، ولو این که ما صادق باشیم و تو بر صدق ما صحه نمی گذاری. مومن یا تصدیق گرفته است.

استاد: تصدیق کَشَّسان است. و می شود به معنای اذعان هم می تواند باشد. اما به معنای صحه بر درست بودن و صداقت داشتن و ...

اگر این باشد، خود این آیه این مقدار نیست. و خود خلیل هم همین مقدرا را می داند. ولذا وقتی از خودش درباره ایمان پرسیده شد، گفت: الطمأنينه.

این آیه لزومی ندارد به معنای صحه گذاشتن بر صدق باشد و معنایش تصدیق باشد.

بله یک چیزی هست: از بحث های ایمان می شود گفت: تصدیق از لوازم ایمان باشد. اما نه این که معنای ایمان تصدیق باشد.

استاد: ما انت بمومن لنا، یعنی تو پذیرش نداری، باور نمی کنی، حتی اگر ما راستگو باشیم. این که تو بارو نداری، لازمه اش تصدیق نکردن است، اما آیا معنای ایمان، تصدیق است؟ خیر.

به نظر استاد: در ایمان نوعی پذیرش، ایمان، باور هست.

راغب گفته است: ایمان یراد به اِذعان النفس للحق علی سبیل التصدیق.

که به نظر ما علی سبیل التصدیق هم نیاز نیست.

ایمان در لغت در مقابل کفر است، همان طور که در قرآن هم این گونه است.

در نساء آمده است: نومن ببعض و نکفر ببعض. اولئک یومنون به و من یکفر به....

گویا ایمان و کفر در قرآن هم در مقابل هم هستند.

آیه ۱۷ سوره یوسف معنایش این است: تو باور نداری، نه این که تو بر صدق ما صحه نمی گذاری.

استاد: اصل ایمان، اذعان و باور است. قبول کردن، پذیرفتن، اذعان کردن. ولی اصلش اذعان است. پذیرفتن در ایمان است. اما یک نوع پذیرش خاص است.

لذا اگر د رایمان نگاه کنیم، تصدیق را غلیظ نکنیم، که خلیل گفت و عموماً هم پذیرفتند.

در قرآن مکرر ایمان به خدا و رسول و آخرت و به قرآن و... آمده است.

بحث درباره ایمان متعدی به حرف جر است.

توبه، ۹۴: «قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ»

که در اینجا نومن به معنای باور داشتن و به معنای لغوی است نه به معنای اصطلاحی.

اما در ایمان اصطلاحی باید دید که متعلقش چیست. نوعی باور و اذعان است.

همان طور که راغب انجام داد. «اذعان للنفس» اما این که علی سبیل التصدیق را آورد، این خوب نیست.

متعلق ایمان کیست؟ همین است. این باء می خواهد بگوید: اذعان به خودش می کند که گاه به وجودش است و گاه به نبوت و گاه به الوهیت و... است.

افزوده در معنای لغوی ایمان

در ریشه ایمان علاوه بر اذعان و باور و پذیرش، یک امر افزوده ای دارد: و آن اذعان بی دغدغه است.

این ایمان با شک و تردید و دغدغه همراه نیست.

اذعانش بی دغدغه است، لذا می گویند: صار ذا أَمْن. اذعانی کرده است بی دغدغه.

مولفه های اصلی ایمان: اذعان بی دغدغه است. و این بی دغدغه بودن، لازمه ایمان نیست.

حجرات، ۱۴: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»

این نشان می دهد که ایمان یک گره قلبی است که در آن هیچ دغدغه و شک و شبهه ای نیست. که می شود بی دغدغه، و الا به زبان گفتن که بی دغدغه اش نمی کند، چرا که به صورت زبانی اش را که گفته است.

ایمان باید در آن سکونت باشد، طمأنینه باید باشد، این برای قلب است و صرف زبان نیست. گرچه قرآن اینجا به صورت اصطلاحی ایمان را به کار برده است، اما آن لطف موجود در معنای ایمان هست که آن را به دل گره می زند، در این آیه آمده است.

پذیرش بی دغدغه، یعنی: اذعان و پذیرش همراه با طمأنینه.

آمن بالله را تا می شنویم، بالرسول و.... این ها از سنخ پذیرش است. نمی خواهد..

طمأنینه به رسول به چه معناست؟ یعنی این که رسول است؟ یا یعنی پذیرش رسالت. در آمن بالله و بالرسول، بالقرآن و بالآخره و... در این موارد اذعانی وجود دارد. حتی از لغت هیچ نفهمیم، تکرار مکرر این تعبیر به ما می رسد که در آن این نکته نهفته است.

اگر این معنی باشد، دیگر روی تصدیقش تکیه نمی کنید. لغت دانان، گاه به اقرب نگاه می کنند نه به دقت. همان محدوده را روشن کند، کافی می دانند، اما گاه دقت می کنند که خیلی عالی است. لذا تصدیق می تواند از لوازم ایمان باشد، اما خود هویت ایمان، صرف صحه گذاشتن نیست، بلکه باور و اذعان یا گرویدن است.

لذا ترجمه ایمان به باور و گرویدن، همراه با طمأنینه، این معنای خوبی است.

لذا اگر تمام شقوقات را نگاه کنیم، در ناحیه عالم است، ...

کسانی که آمن را به کار بردند، ... ایمان هایی که با باء متعدی می شود این معنی را به کار برده اند. یعنی: باور.

جنس باور در ایمان وجود دارد.

اطمأن به یعنی: خدا را به عنوان خدایی قبول دارم.

ترجمه: گرویدن و باور (محکم و با طمأنینه) حین باور.

در بحث های ایمان، ایمان عاریه ای داریم، طمأنینه یعنی: لحظه ایمان، یعنی: این گونه هست، و مهم برای ما در آمن چیست؟ آن لحظه است که در او آن لحظه چه خوابیده است. یعنی: طمأنینه پیدا کرده است. باور کرده است و ایمان عاریه ای آن را فردا از دست می دهد.

آمن بالله، همین توضیحی که عرض کردیم.

ایمان متعدی به لام

بقره، ۵۵: «يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً»

مومنون، ۲۳: «فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا»

شعراء، ۱۱۱: «قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ»

اسراء، ۹۰: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا»

استاد: به نظرم علاوه بر ایمان متعدی به باء که اذعان است، یک نحوه خضوعی هم در آن هست.

توبه، ۶۱: « قُلْ أَذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ » اذعان و باور به مومنین و یک نحوه همراهی کردن با مومنین.

پس همان معنای باء را دارد، به همراه اضافه ای که به صورت تضمین در می آید.

نتیجه گیری

در لغت ایمان اذعان هست نه تصدیق، مگر این که تصدیق به معنای اذعان باشد.

اما اذعان است، اما اذعان همراه با طمأنینه. یا اطمینان اذعانی.

اما اگر روی اطمأن آن تاکید کنید، فضا را به هم می زنید.

مفردات راغب به نظرم بهتر از همه معنای ایمان را مطرح کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۶۹ (۵۹) (۱۴۰۱،۳،۳) / ۲۲ شوال / سه شنبه

یومنون بالغیب

رسیدیم به الذین یومنون بالغیب

ایمان را توضیح دادیم

گفتیم: ایمانی که با باء متعدی می شود، باور و اذعانی است به چیزی که همراه با سکونت و طمأنینه است.

امنی که در طمأنینه آمده است، می خورد به آن سکون و اذعانی که در ایما خوابیده است.

این باعث می شود که این معنی در قرآن اشباع شده است، از آن باب که خداوند سرآمد لغت دادنان است، این معنا را قصد و اشباع کرده است.

خداوند سبحان هر تعبیری از تعبیر عربی را به کار برده است، با دقت تمام در قرآن به کار رفته است. با نگاه به مخاطب. با زبان مخاطب با آن صحبت کرده است. و تمام دقت هایی که می خواهد بگوید، در این دقت های زبانی ریخته است.

اما به لحاظ اصطلاحی،

معنای اصطلاحی

۱. باور و اذعان

۲. قلبی نشسته در دل

۳. نسبت به مضمونی. (خدا)

۴. همراه با طمأنینه

همه این ها را از لغت در آوردیم.

قلبی بودن در لغت اشباع نشده است، گرچه ممکن است باور جنسش قلبی باشد، اما در آن اشباع نشده است. اما در معنای اصطلاحی اخذ قلب شده است و اشباع شده است.

مثلاً: ذهاب به معنای رفتن است، اما با پا بودن در آن اشباع نشده است، گرچه رفتن همیشه با پاست.

لذا گاه می بینیم زبان با مذاقه های دیگر روبرو شود، فاخر می شود، ولی در خودش اخذ نشده است.

این سنخ مضمون، که به شکل گزاره ها هست.

...

معنای ایمان را مفصل بحث نکردیم.

یک وقت باید با طول و تفصیل ایستاد در بحث ایمان، رضا، تسلیم، اقرار، معرفت و....

باید یک جایی که مرکز ثقل است و ایمان پایه اصلی قرار می گیرد. که مفصل بحث کنیم که به درد کارهای سلوکی و اجتماعی و... به درد می خورد.

این طمأنینه در ایمان استعاری، آن حال که ایمان دارد، این طمأنینه هست.

بالغیب

علامه: غیب هر آن چه ماوراء حس است. در برابر شهادت.

اگر غیب این باشد، همه این ها را می گیرد، نبوت، معاد، کتاب و... ولی به دلیل آن چه در کتاب ها گفته شده است: یومنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و قبلش هم کتاب آمده است، و... علامه می فرماید: به دلیل این قراین، غیب یعنی: یومنون بالله و افعالش

باید دید غیب چیست؟

در قرآن فراوان آمده است: عالم الغیب و الشهاده. از این مقارنه می توان فهمید که در برابر غیب، شهادت است.

شهادت: دیدن، یافتن،...

سنخ غیب می شود ماوراء.

شهادت به حس در می آید. ولی غیب ماوراء ماده است که به حس نمی آید و مشهود ما نیست.

در قرآن مواردی داریم که غیب را به ماوراء می زند:

انعام، ۵۹

« وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ »

جن، ۲۶ و ۲۷

« عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ »

« وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ »

این بالغیب دو طرح است:

که بنده هر دو طرح را می پسندم.

۱. طرح علامه: غیب به قرینه ای که بعدش بحث کتاب و قیامت و نبوت می شود، غیب یعنی خدا. چون بقیه

موارد را گفته است و خدا را نگفته است، لذا غیب ناظر به خدا است. بیشترین تمرکزش روی خدا است.

عامش شامل خدا و غیر خدا می شود، و خاصش خدا است. این یک تفسیر حق است.

۲. منظور از غیب، هر چه ماوراء است که خدا و غیر خدا همه را می گیرد، اما این مواردی که ذکر شده است

به خاطر تاکید است. که مومنان ما هم حضرت موسی و هم حضرت عیسی و هم حضرت رسول را هم

قبول دارند. بما انزل الیک و ما انزل من قبلک.

با توجه به این که ناظر به یهود و مذمت آن ها است.

کافر دنیا را انکار نمی کند، ولی خدا، وحی و رسالت و کتاب الهی بودن قرآن را انکار می کند.

پس عملاً فرق کافر و مومن در اینجا است، مومن به ساحتی رفته است که کافر نمی رود. به ساحتی رفته است که

کافر در آن ساحت اصلاً نیست. که این ساحت، همان ساحت ماوراء است.

در هر دو طرح، لفظ غیب خودش موثر است.

نظر استاد

به نظرم در طرح اول، علاوه بر خدا می شود ملائکه را هم اضافه کرد.

طرح دوم: همه حقایق ماورائی دین.

طبق هر دو طرح، عملاً لفظ غیب را باید موثر بدانید.

مومن در مدح مومن ایمان دارند به غیب. یعنی به خدا و رسول، با این که از جنس غیب است. مثلاً می‌گوییم: دست خدا را بر زمین می‌بیند. این زمین ورائی دارد که آن وراء اصل اینجا و دنیا است.

نتیجه‌گیری

یومنون بالغیب را درباره متقیان می‌گوییم که مرحله سوم هستند که نه اسلام و نه ایمان عاریه‌ای، بلکه ایمان محکم بر دل نشسته و درعین حال بدون لوازم. اما ایمان مرحله تقوایی: همراه با لوازم.

یومنون بالغیب یعنی: ایمانشان صادقانه است، و مثل روز روشن است که خداست دارد کار می‌رسد. مثل روز روشن است که ماوراء کار می‌کند. مثل روز روشن است که ملایکه در جنگ به او کمک می‌کنند. که گاه شهود اولیه و گاه دیدن آثار آن.

بقره، ۱۷۷

«لَيْسَ الْبُلَا أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَا كِنَّ الْبُلَا مِنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

این‌ها به گونه‌ای هستند که وصل هستند و می‌بینند که غیب است که دارد کار می‌رسد.

این‌ها صادق‌اند واقعا و از سر صدق این گونه‌اند.

این آیه تفسیر متقین ابتدای سوره بقره است.

او دست خدا را می‌بیند که اینگونه می‌شود نه لزوماً به صورت شهودی باشد.

او می‌بیند که خدا گوشمالی داد، خدا مدد داد می‌بیند. خدا رسول را کمک می‌کند می‌بیند.

این بستر آیه ۱۷۷ بقره، می‌بیند که پشت صحنه چه خبر است، اما با ادبیات ماوراء الطبیعه.

کسانی که این گونه هستند، مومنان عادی نیستند، بلکه مومنانی که به طمأنینه رسیده اند و قلبشان آرام شده است و...

برخی از مومنین هستند در عین حالی که ایمان دارند، در سطح می ایستند و خیلی به عمق نمی روند.

اما برخی هستند که به عمق می روند و خدا و ملائکه و نبی و رسول و قوت ولی الله را می بینند.

همیشه خدا در نگاهشان حاضر است. در نوع اندیشه هایشان خدا حاضر است. وقتی مشکلی پیش می آید می

گویند: این امتحان است و این گوشمالی است و... این باور متقیانی است.

که اگر کمی ادامه دهد می شود صدیق. و صدیق هم کسی است که شهود حقایق می کند و می بیند که خداست کار می رسد یا ملائکه خداست که دارد می رسد.

صدیق هم شاهد حقایق است و هم شاهد اعمال. پستوهای جان را هم می بینند، اعمال را هم می بینند. که تالی تلو حجت الهی و معصوم هستند.

شهداء در کنار صدیق، فقط شهدای اعمال است نه شهدای حقایق.

اما اینجا در سوره بقره، صحبت از صادق است نه صدیق.

-امدادهای الهی و هیمنه ماوراء را در این نشأه می بیند و باور دارد و لمس می کند با شهود و القاءات پی در پی.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۰ (۶۰) (۸، ۳، ۱۴۰۱ / ۲۷ شوال / یکشنبه)

متقیان با این مرحله ایمانی قوی ای که دارند، از ایمان لسانی گذشتند و به دل رساندند و صدق در ایمان دارند و ایمان به غیب دارند و مثل روز روشن است که دست غیب کار می رسد در این نشأه. و احساس حضور غیب می کنند در همه جا. و احساس حضور غیب برای آن ها مشهودتر از مشهود است. نه این که شهود کنند، بلکه حضور و اثر و تاثیرات و دستش را می بینند. احساس و حسی که دارند، نه این که خبر و ایمان صرفی داشته باشند.

هیمنه غیب را بر این نشأه می یابند. واقعا می یابند که خدا با ماست.

آن گونه که حضرت موسی گفت: ان معی ربی سیه‌دین.

امداد غیبی،

یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون

سطح اول این آیه:

مراد از اقامه صلاة همین نماز خواندن. و مراد از انفاق هم همین انفاق ظاهری است.

این ۵ آیه اول سوره بقره، دو مشابه دیگر در قرآن دارد: یکی سوره نمل و یکی هم سوره

ابتدای سوره نمل

« طس تلك آيات القرآن و كتاب مبين (۱) هدى و بشرى للمؤمنين (۲) الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و هم بالآخرة هم يوقنون (۳) »

ابتدای سوره لقمان

«الم (۱) تلك آيات الكتاب الحكيم (۲) هدى و رحمة للمحسنين (۳) الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و هم بالآخرة هم يوقنون (۴) أولئك على هدى من ربهم و أولئك هم المفلحون (۵) »

یک سوال: چرا همیشه اقامه صلاه و ایتاء زکات، در قرآن کنار هم می آیند؟

این انفاق ابتدای سوره بقره، غیر از زکات است. که حتی جایی که واجب مالی ندارد، انفاق هم دارد. گرچه زکات یک معنای عامی دارد که غیر از واجب مالی را هم شامل می شود، اما معنای اولیه زکات، واجب مالی است.

بقره، ۱۷۷

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَ[تبیین فضای انفاق] آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي

الرَّقَابِ [مراد از این قشرها، قشرهای مستضعف هدف جهت کمک کردن مالی است. این ها قشرهای مورد حمایت است. امروزه ایا می شود این قشرها را افزون کرد؟ آیا معتادها را می شود اضافه کرد؟ ...اگر کسی قرآن خوب می خواند، می دانست قرآن تمام محدوده هدفی که باید امداد مالی شوند را در عصر خود مشخص کرده است.

برخی گمان می کنند که فقط همین مواردی است که قرآن گفته است، در حالی که این طور نیست، بلکه مثل رباط الخیل است در اعدوا لهم ما استطعتم....] وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

این آیه خیلی موثر در فهم ۵ آیه اول سوره بقره است. در اینجا اتفاق از زکات جدا شده است.

عصر رسول الله در وقت نزول سوره بقره و این آیات، زمانی است که مهاجرین آمدند و نیازندان زیاد هستند. که باید امورات با اتفاق بگردد نه با زکات. تا جامعه نوپای دینی بتواند قوی شود و محکم شود.

بقره، ۲۶۱ تا ۲۷۴ سوره بقره ببینید که اندیشه اتفاق را پرداخته است.

در سوره نمل، به جای اتفاق، زکات قرار داده است.

اتفاق مالی می تواند زکات و غیر زکات باشد.

در دروه حاکمیت نوپا، عصری است که فقر زیاد است و اینجا نباید فقط گفت زکات.

تشریع زکات، در آیه ۱۱۰ سوره بقره صورت گرفته است.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

همچنین ۲۷۷ سوره بقره هم این تشریع شده است.

اما در آیه ۱۷۷ آتی المال از زکات جدا شده است.

« مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٢٦١) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٢٦٢) * قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (٢٦٣) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٢٦٤) وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَلَمَّا تُتِ أَكْلُهَا ضَعِيفِينَ فَإِن لَّمْ يَصِلُوا أَبْلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٢٦٥) أَوْ يَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ تَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَلُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَلَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (٢٦٦) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (٢٦٧) الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٢٦٨) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (٢٦٩) وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (٢٧٠) إِن تُبَدُّوا إِلَى الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (٢٧١) * لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَا كُنَّ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُ أَتَمُّ لَا تَظْلُمُونَ (٢٧٢) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (٢٧٣) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بَأْتِيلٍ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٢٧٤) »

در این آیات خیلی زیبا به مومنان جهت داده شده است که به سمت انفاق بروند.

صحبت از انفاق آشکار و پنهان سخن به میان آمده است.

این انفاق، انفاق مالی است و صحبت از خصوص زکات نیست.

متقیان کسانی هستند که با جان و دل این کار را انجام دهند.

ایمان واقعی

که همان تقوا و متقیان است.

انفال، ۲-۴

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لِلَّهِمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) »

هم اقامه صلات و هم انفاق. عمل ویژه عبادی رفته است روی نماز و عمل مالی، روی انفاق.

ایمان حقیقی، اقامه صلات می خواهد. که این اقامه صلات با جان و دل است. و انفاق هم با جان و دل است نه با اکراه.

کسی که متقیان را خوب معنی کند، مومن را خوب معنی کند، ..

سجده، ۱۵، ۱۶

« إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶) »

مومن حقیقی کسای هستند که ذکر خدا می آید به سجده می افتند و....

کنده شدن از رختخواب و... حتی در دل شب هم حاضر است. اقامه صلات به گونه ایست که لزوما نماز واجب نیست، بلکه حتی نماز شب را هم شامل می شود. تتجافی جنوبهم عن المضاجع، و از روزی های خدا انفاق می کنند.

این حال و حس نشان می دهد که متقیانی هستند که ایمان حقیقی دارند، که این ایمان حقیقی این ها را می کشاند به نماز، و انفاق، حتی نماز شب، به گونه ای که يدعون ربهم خوفا و طمعا، آن هم برای ابتغاء مرضات الله.

رعد، ۲۰-۲۲

« إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ أَلَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ [که همان صدق است.] (۲۰) وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ وَيَلْغَوْا فِي شَرِّهِمْ بَلَاءً وَيَقُولُونَ سَاءَ الْحِجَابُ (۲۱) وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ اللَّهُمَّ عَقَبَى الدَّارِ »

از سر شوق و جان و دل، هم اقامه صلات و هم انفاق می کنند.

چنین کارهایی که خودش اهمیت اساسی دارد. که شوق و حقیقت و صدق است، در انفاق خیلی و یلی ندارد. در عمل عبادی هم همینجور است. همه اش از سر شوق و دلدادگی است.

اگر منظور متقین است، در همان سطح معنی کنید، اگر پایین تر باشد باید در همان سطح است.

هر جا ک گفته شده است یقیمون الصلاه و یوتون الزکاة که مشابه هم هستند، این ها را یکسان نگیرید.

بر این اساس سطح اول معنای یقیمون الصلاه و انفاق روشن شد.

در این سطح، هم نماز و هم انفاق موضوعیت دارد. درباره نماز، رکن رکن همه جهات ایمانی است...

چنین کسی حاضر است برای خدا بذل بدن کند با نماز و بذل مالی کند با انفاق.

اعراف، ۱۶۹ و ۱۷۰

« وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَ الَّذِينَ يَمْسِكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰) »

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۲ (۶۲) (۱۴۰۱، ۳، ۱۰ / ۲۹ شوال / سه شنبه)

مساله یقیمون الصلاه را باید خیلی جدی گرفت.

خاصیت تفسیر این است که در ان می توانیم به خیلی از حوزه های ویژه بپردازیم.

این باعث می شود که خیلی ازالتهات ها پیدا شود.

بعضی جاها قرآن می گوید: این عمل صالح، اقامه صلات و... با این که عمل صالح را گفته است، اقامه صلات را هم باز گفته است.

این که الصلاة عمود الدین، اصلش در قرآن است.

نوع نگاه حکمران در حکومت اسلامی به صحنه اجتماعی و نقش نماز، خیلی جدی است. اگر کسی خوب توجه کند به لحاظ روح شریعت، تعبد به نماز خیلی جدی است.

آن هایی که ایمان به غیب دارند، در ساحت عمل دو چیز نام برده می شود: یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون.

کاش می شد نشان در تفسیر نشان داد چه تحولات سنگین اجتماعی و... رخ می دهد.

هرچه می شود بگوییم... این که چرا اینقدر تاکید شده است. .. وقتی می رود در کار، می بیند که خود قرآن هم گفته است.

هرجا که می رسد اقیموا الصلاة را تاکید می کند، چون الصلاة عمود الدین.

در یقیمون الصلاة سطح سومی هم می شد مطرح کرد، که آن را نمی پردازیم.

توضیحی مختصر درباره سطح سوم

صحنه اجتماعی دین باید با خدا بسته شود با خلق خدا. از منظر خدا با خلق. هم به لحاظ اجتماعی. اساسش می شود خدا و ابتغاء مرضات الله. هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی.

آیه ۴ بقره

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بَلَاءًا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ(۴)»

در آیه ۴ چند چیز به چشم می آید:

ایمان به وحی، کتاب و رسول در این بما انزل الیک گفته شده است. اصل انزال چیست؟ وحی.

...

یکی از چیزهایی که در قرآن خیلی به چشم آمده است، تا مساله رسالت حل نشود، مساله کتاب حل نمی شود.

تقدیم بر رسول بر رسولان، برخی تا می خواهند مساله وحی را به لحاظ سنت خودشان جا بیندازند، می گویند: ما فقط تورات را قبول داریم و قرآن را نمی پذیریم.

چیزی که در این اندیشه است، این است، اساسا هر که از طرف خدا رسول شد، باید پذیرفته شود.

چرا وقتی شواهد پیدا می کنید که او از طرف خداست، که ضمن لا ریب فیه توضیح دادیم.

وقتی این گونه است، چرا این کار را می کنید؟

خداوند در سوره بقره ما انزل الیک و ما انزل من قبلک، تعریض بر یهود هم هست. و آن ها خبر داشتند و می دانستند حضرت رسول از طرف خداست و جبرئیل بر او نازل می شود و حضرت را مثل فرزندان خود شان می شناسند.

این اندیشه را اشاره می کند قرآن که آن ها می دانند که جبرئیل نازل کرده است و آن ها می گفتند: چون جبرئیل نازل کرده است ما نمی پذیریم، چون جبرئیل دو بار قوم یهود را هلاک کرده است.

بقره، ۱۳۵ و ۱۳۶

« وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَلَذَّثُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ »

این آیه ۱۳۶، تفصیل آیه ۴ سوره بقره است. هر چه از طرف خداوند آمده است، ما می پذیریم و تسلیم حق هستیم.

این تصمیم یک اتخاذ موضع است نسبت به مومن.

خدا وقتی می خواهد بشر را نجات دهد، به حسب هر شرایطی، یک نبی ای را فرستاد. و لذا هر نبی ای به جد برای ما قداست دارد و ما به همه آن ها ایمان داریم، و ما تسلیم فرمان خدا هستیم.

ما تصدیق می کنیم هر آن چه خدا فرستاده است، اما شما چرا تسلیم نمی شوید.

ما انزل الیک، ..

بقره، ۲۸۵

که لطف سوره بقره را در خودش دارد.

گفتیم که سوره بقره سه جای حساس دارد: اول، میان و انتها. که این آیه ۲۸۵ آیه حساس این سوره در پایان آن است.

«ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَكَّتِهِ وَ كُتِبَ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» هیچ فرقی بین رسولان می گذاریم. که علامه طباطبایی فرمودند: مرکز ثقل سوره بقره، لا نفرق بین احد من رسله است.

ال عمران، ۸۴

سوره آل عمران، تتمه بقره است. آیت الکرسی که مغز سوره بقره است که آیه دوم سوره آل عمران، مضمون آن را دارد.

«قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»

این تتیم ها بین سوره آل عمران نسبت به بقره، و تکمیلی که انجام می دهد، این گمان را تقویت می کند که بین سوره ها و ترتیب بین آن ها یک سری دارد و گویا از طرف خود خداوند متعال صورت گرفته است.

یکی از اغراض سوره بقره، موضع گیری ناب نسبت به ادیان و نیز یک تعریضی به یهود است.

بقره، ۹۷ و ۹۸

« قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبِلِّيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷)

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبِلِّيلَ وَمِيكَئِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸) »

تعیین خط مشی مومنان نسبت به گذشته و کتب آسمانی پیشین و تعریض به یهود و این که بنیاد باید عدم تفرقه باشد.

این ایمانی که در آیه ۴ است، منظور ایمان سطح متقیان است که ایمان جدی است و با جان و دل بی تمجمج.

نساء، ۶۵

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

این یعنی: خیلی باید اعتقاد و ایمان به رسول الله داشته باشند. هیچ حرجی ندارند در دل و هرچه خدا حکم کرد بر آنها، سلم محض هستند. این نوع ایمان

حجرات، ۱۵

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ »

یوقنون

که امری افزون بر ایمان است.

ایمانی که لوازمش به همراهش است.

مثل روز روشن است و وصل به قیامت هستند. حضور جدی واقعی دارد آخرت در کارشان.

یقینی که علامه توضیح داد و ما هم پذیرفتیم، علامه در اینجا جوری توضیح داد که سطح خیلی بالا می رفت.

این سبک باید توضیح داد.

یقین به آخرت، عجیب است کسانی داریم که یقینشان به گونه ایست که می دانند در آخرت این عملشان چه تاثیری دارد یا ندارد، لذا دست به کار می زنند یا نمی زنند. به نحو حق یقینی نیست، بلکه القاء است.

صادق است، هنوز صدیق نشده است که به نحو حق یقینی بشود. صادق شواهد روحی-معنوی و القائات فراوانی دارد که مثل روز برایش روشن است.

برخی از شهدا لحظه شهادت با این که آن سمت را ندیدند، مثل روز برایشان روشن است که به کجا می روند.

البته گه گاهی تمثلاتی می بینند و یا در خواب چیزهایی می بینند.

آیه ۵ بقره

«أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۵)»